

گویش‌شناسی

ضمیمه نامه فرہستان

در این شماره:

توصیف دستگاه واجی گویش سیستانی (عباسعلی آهنگر)؛
شیرازی باستان (حسن رضائی باغبیدی)؛ چند نکته دستوری
در گویش تالشی (محرّم رضایتی کیشه‌خاله)؛ خرما در
فرهنگ مردم خشت و دلوار (عبدالنبی سلامی)؛ نشانه
استمرار در لهجه‌ها و گویش‌های ایرانی (ایران کلباسی)؛
ترتیب کلمات اصلی در جملات ساده و جفت‌های
همبستگی در گویش گیلکی لنگرود (محمد مهدی واحدی
لنگرودی)

فرہستان زبان و ادب فارسی

جلد اول، شماره اول، تیرہ ۱۳۸۲

گوش شناسی

ضمیمه نامه فرهنگستان

جلد اول، شماره اول

تیر ۱۳۸۲

مدیر مسئول: غلامعلی حداد عادل

هیئت تحریریه: عبدالمحمد آیتی، حسن حبیبی،
غلامعلی حداد عادل، محمد خوانساری،
بهمن سرکاراتی، احمد سمیعی (گیلانی)،
علی اشرف صادقی

سر دبیر گوش شناسی: حسن رضائی باغبیدی
مدیر داخلی: نرینا پناهی

ویراستار فنی: حکیمه دسترنجی
طراح: فاطمه ملک افضلی

حروف چینی و صفحه آرایی: نسیمانگار
لیتوگرافی، چاپ و صحافی: نوبهار
مسئول چاپ و توزیع: حسین ایوبی زاده

نشانی: ولنجک، خیابان پانزدهم شرقی، شماره ۳۶
تلفن: ۸-۲۴۱۴۳۹۳-۲۴۱۴۳۵۶ دورنگار: ۲۴۱۴۳۵۶

بهای تک شماره: ۵۰۰۰ ریال
بهای اشتراک سالانه: ۱۰۰۰۰ ریال (برای دانشجو: ۸۰۰۰ ریال)

دارای درجه علمی- پژوهشی

مصوب وزارت علوم، تحقیقات و فناوری

شماره مسلسل: ۱

فهرست

۲	غلامعلی حدّاد عادل	مجله‌ای نو ویژه دانشی کهن
۴	عباسعلی آهنگر	توصیف دستگاه واجی گویش سیستانی
۳۲	حسن رضائی باغبیدی	شیرازی باستان
۴۱	محرم رضایتی کیشه‌خاله	چند نکته دستوری در گویش تالشی
۵۳	عبدالنبی سلامی	خرما در فرهنگ مردم خشت و دلوار
۷۶	ایران کلباسی	نشانه استعمار در لهجه‌ها و گویش‌های ایرانی
۹۸	محمد مهدی واحدی لنگرودی	ترتیب کلمات اصلی در جملات ساده و جفت‌های همبستگی در گویش گیلکی لنگرود
۱۲۲	حمید حسنی	فارسی قمی
۱۲۷	محرم رضایتی کیشه‌خاله	عرصه سیمرغ: نقدی بر فرهنگ تطبیقی تالشی، تاتی، آذری
۱۳۵	بهروز محمودی بختیاری	بررسی وام‌واژه‌های اروپایی، فارسی و عربی در سورانی معیار
۱۴۱		کتاب: فرهنگ زرقان؛ فرهنگ عامیانه گلیاف؛ فرهنگ گویش دوانی؛ نامه سیرجان؛ واژه‌نامه گویش بختیاری چهارلنگ
۱۴۴		نخستین همایش گویش‌شناسی کرمان
Table of Contents		1
Summary of Articles in English		2

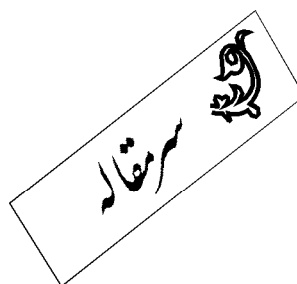
سرمقاله

مقاله

نقد و بررسی

تازه‌های نشر

اخبار



مجله‌ای نو ویژه دانشی کهن

غلامعلی حدّاد عادل

مایه خوشوقتی است که فرهنگستان زبان و ادب فارسی جمهوری اسلامی ایران انتشار مجله‌ای به نام گویش‌شناسی را آغاز کرده است. دوستداران زبان فارسی و استادان و صاحب‌نظران حوزه زبان و ادبیات نیک آگاه‌اند که حوزه «گویش‌شناسی» در عرصه زبان فارسی از حوزه‌های فعال و پرشور و نشاط بوده و از نظر تاریخی سابقه‌ای طولانی و از نظر جغرافیایی پهنه‌ای گسترده دارد. گویش‌شناسی شاخه‌ای از زبان‌شناسی است که هم مورد علاقه و اهتمام استادان و محافل علمی و دانشگاهی است و هم برای باسوادان غیرحرفه‌ای جاذبه و انگیزه فراوان دارد. همین امر سبب شده تا، در طول دهه‌های گذشته، انبوهی از تک‌نگاری‌ها، به‌همّت پژوهندگان سخت‌کوش و بی‌ادّعا، برای ثبت و ضبط گویش‌های مختلف تألیف شود و در دسترس زبان‌شناسان و گویش‌شناسان قرار گیرد.

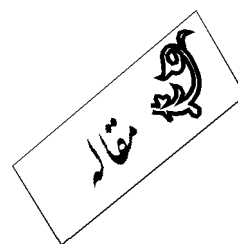
وجود مؤسسات مختلفی که هم‌اکنون، در داخل و خارج از ایران، به تحقیق در زمینه گویش‌های ایرانی اشتغال دارند و نیز فراوانی کتاب‌هایی که، از گذشته تا امروز، در این حوزه به چاپ رسیده نشانه علاقه زبان‌شناسان و فرهنگ‌دوستان به حفظ این بخش از میراث فرهنگی بشری و آگاهی از خطری است که آن را تهدید می‌کند.

در عصر ما که توفان جهانی شدن درخت فرهنگ‌های کهن جهان را تهدید می‌کند، نه فقط گویش‌ها، که حتی زبان‌های ملی و رسمی کشورها، جملگی در معرض خطرند و بیم آن می‌رود که زبان‌های زنده امروز دنیا در آینده منزوی شوند و در حاشیه قرار گیرند. در

چنین اوضاع و احوالی توجه به گوش‌ها، تنها حفظ گوش‌ها از خطر نابودی نیست، بلکه کمک به بقای زبان‌های رسمی و ملی کشورها نیز هست.

فرهنگستان زبان و ادب فارسی، که از آغاز کار خود با تأسیس «گروه گوش‌های ایرانی» در این عرصه قدم نهاده، اکنون مفتخر است که با انتشار مجله گوش‌شناسی می‌تواند به ارتقاء سطح دانش تخصصی گوش‌شناسان مدد رساند و آن را، به منزله حلقه وصلی، محل ملاقات معنوی و علمی صاحب‌نظران و پژوهشگران قرار دهد. بی‌گمان، کشور ما، با تنوع گوش‌های خود و کثرت علاقه‌مندان به فن گوش‌شناسی و گستردگی و دیرینگی این رشته علمی، به چنین مجله‌ای احتیاج دارد. امید است مجله گوش‌شناسی بتواند شور و نشاط موجود در عرصه گوش‌شناسی را بیشتر و عمق و اتقان تحقیقات آن را افزون‌تر سازد. جا دارد از همه کسانی که با همت و تلاش خود انتشار این مجله را ممکن ساخته‌اند، به‌ویژه سرکار خانم دکتر بدرالزمان قریب و آقای دکتر حسن رضائی باغبیدی، سپاس‌گزاری شود.





توصیف دستگاه واجی گویش سیستانی

عباسعلی آهنگر (دانشگاه سیستان و بلوچستان)

۱ مقدمه

در این تحقیق میدانی دستگاه واجی گویش سیستانی، بر اساس گونه زبانی مردم روستای سکوهه، توصیف و بررسی می‌شود.

روستای سکوهه (با نام محلی سکوا /sakvâ/) یکی از روستاهای پرجمعیت دهستان لوتک از توابع بخش شیب آب زابل است که در فاصله ۳۰ کیلومتری جنوب غربی شهرستان زابل، حد فاصل ۴ کیلومتری جاده زابل-زاهدان واقع شده است. این روستای تقریباً لوزی‌شکل حدود ۳۵۰۰۰ متر مربع وسعت دارد.

در این تحقیق، تعداد ۲۲ همخوان، ۱۱ واکه ساده و یک واکه مرکب شناسایی و توصیف شده است و برای شناسایی دقیق‌تر واج‌ها و دستیابی به تقابل‌های واجی تلاش شده است تا از سنجش‌های واجی زیاده‌تری استفاده شود. آنچه در نظام واکه‌ای گویش سیستانی حائز اهمیت است، کاربرد مشخصه کشش واکه‌ای، به عنوان مشخصه‌ای واجی است. به علاوه، با توجه به ماهیت ساخت هجا در این گویش، نگارنده، ضمن اشاره به ساخت هجا، شیوه آرایش، ترکیب‌پذیری و الگوهای توزیعی واج‌ها در خوشه‌های دو همخوانی آغازی و پایانی را نیز بررسی کرده است.

۲ واج‌ها

۱-۲ همخوان‌ها

با استفاده از روش جانشینی، همخوان‌های این گویش عبارت‌اند از:

واج /p/: انسدادی، دو لبی، بی‌واک

/b/-/p/ پل /bol/ حباب /pōr/ دراج /bōr/ قهوه‌ای

/t/-/p/ پیر؛ زیارتگاه /ti:r/ تیر، فشنگ؛ تیرماه /pâk/ پاک، تمیز /tâk/ درخت انگور

/g/-/p/ جلد؛ بپوش /gōš/ گوش /pâš/ پباش /gâš/ محل نگهداری گوسفندان

/s/-/p/ پینه /pi:na/ سینه؛ پستان /par/ پر /sar/ نوعی خاک رس

/z/-/p/ پرده /parda/ زرده تخم مرغ /pul/ پول /zul/ انبوهی از بوته‌ها یا درختان

/j/-/p/ پا /pow/ جو /jik/ میخ چوبی /jik/ جیک

/p/ /s/ موهای ریز و نرم بدن؛ ریز، کوچک /satk/ قیافه‌گیری و فخر فروشی /pâki/ پاک؛ تیغ

سلمان /sâki/ مدعی

/m/-/p/ پیش، جلو /mēš/ میش /pâa/ رعد و برق /mâa/ حفره‌ای کوچک بر روی زمین در

تیله‌بازی

/l/-/p/ شپش /paš/ بدن؛ آدم نامرتب /pē/ پیه /lē/ نوبت، دفعه، مرتبه

/r/-/p/ پنبه /pemma/ رمه، گله /pow/ یا /row/ پایین؛ گود

/y/-/p/ پیک، فرستاده /yēk/ یک (yâk هم گفته می‌شود) /mpâya/ می‌پاید /myâya/ می‌آید

واج /b/: انسدادی، دو لبی، واکنار

/b/-/p/ این دو همخوان پیش‌تر با هم مقایسه شدند.

/t/-/b/ عرض؛ بَر /bâr/ خیس /târ/ قهوه‌ای /tôr/ تور

/d/-/b/ باغ /bâγ/ داغ؛ سوز فرزند /bu:d/ کامل /du:d/ دود

/k/-/b/ بو؛ گنج /kō/ کوه /bōm/ بام؛ بامداد، سپیده‌دم /kōm/ کام

/g/-/b/ بَر /bor/ گلو /bō/ بو؛ گنج /gō/ توپ

/f/-/b/ بال /bâl/ فال /fâl/ بَر /bor/ غروب؛ مرتب‌سازی کناره‌های نهر هنگام لایروبی

/s/-/b/ پوتین؛ بهت، حیرت /sôt/ نام بازی /bē/ بدون /sē/ سه؛ نگاه

/b/ /s/ جفت (جنین) /sal/ فلج /bōna/ بهانه /sona/ شانه

/x/-/b/ اردک /xât/ خط، مسیر /bâr/ عرض؛ بَر /xâr/ خر، الاغ

/j/-/b/ بیابان /jar/ صدای گرفته /bē/ بدون /jē/ نام نهری در روستای سکوه

/m/-/b/ عقاب تالابی /bâša/ ماشه تفنگ /bēl/ بیل؛ مدت زمانی برابر ۱۲ ساعت (برای آبیاری)

/mē/ نیز گفته می‌شود) /mēl/ میل، اشتها
/n/-/b/ : /bāra/ بهره، سود، خیر /nāra/ نعره /bō/ بو؛ گیج /nō/ نان؛ ساعت نه
/y/-/b/ : /bāvar/ باور، قبول /yāvar/ یاور /bār/ بار، دفعه /yār/ یار، معشوق
واج /t/ : انسدادی، لثوی-دندانی، بی‌واک
/p, b/-/t/ : این همخوان‌ها قبلاً با هم مقایسه شدند.
/d/-/t/ : /bāt/ اردک /bād/ سپس /takka/ قوچ /dakka/ چرت
/k/-/t/ : /tōr/ تور /kōr/ کور /tut/ توت /kut/ کر، ناشنوا
/g/-/t/ : /tāl/ شکستن یا خرد کردن چوب و هیزم از درازا /gāl/ کیسه بزرگ ساخته شده از نخ، پشم یا
موی بز /ti:r/ تیر، فشنگ؛ تیرماه /gi:r/ گرفتگی؛ در عزای کسی برای مدتی ماندن
/s/-/t/ : /tow/ تب؛ تاب، پیچ /sow/ وجین؛ هرس /tāk/ درخت انگور /sāk/ ساک، کیف (مسافرتی)
/š/-/t/ : /tōr/ تور /šōr/ شور؛ تکان /tār/ تار، بند؛ تاریک /šār/ خشک شدن گلو از فرط تشنگی
/x/-/t/ : /tēz/ تیز /xēz/ خیز /tnuk/ پراکنده /xnuk/ علف اویار سلام، نام علمی آن "cyperase" است.
/m/-/t/ : /tās/ کاسه؛ کچل /mās/ ماست /tāk/ درخت انگور /māk/ لوبیا
/n/-/t/ : /tow/ تب؛ تاب، پیچ /now/ نو، جدید، تازه /tarra/ تره /narra/ جوانمرد، شجاع؛ ترکه‌های جوان
درخت یا بوته
/r/-/t/ : /row/ پایین؛ گود /tēz/ تیز /rēz/ ریز؛ گیاه مرغ
/y/-/t/ : /tāva/ ظرفی که بر روی آن گندم بریان می‌کنند. /yāva/ یاوه، بیهوده /takka/ قوچ /yakka/ یکه و
تنها
واج /d/ : انسدادی، لثوی-دندانی، واکنار
/b,t/-/d/ : این همخوان‌ها قبلاً با هم مقایسه شدند.
/k/-/d/ : /dās/ دست /kās/ کس، شخص /dōm/ دام /kōm/ کام
/g/-/d/ : /del/ دل /gel/ گل /dowri/ زردچوبه /gowri/ گاری؛ نام روستایی در سیستان
/z/-/d/ : /dār/ در، داخل /zār/ زهر /dārd/ درد /zārd/ زرد
/š/-/d/ : /dēr/ تیر /šēr/ شیر (حیوان)؛ شیر (آب) /dur/ جدا /šur/ نوعی خاک رس خیلی محکم نارنجی
رنگ؛ نوعی سنگ شبیه سنگ خارا
/ɣ/-/d/ : /dē/ ده، روستا /ɣē/ استفراغ /dēr/ دیر /ɣēr/ غیر، غریبه
/č/-/d/ : /dā/ دهان؛ ده (عدد) /čā/ چاه /dow/ فحش /čow/ چوب
/j/-/d/ : /dār/ دار /jār/ جار، بانگ /dowri/ زردچوبه /jowri/ جارو
/m/-/d/ : /dāng/ خرمدگس /māng/ خمیازه /dārd/ درد /mārd/ مرد
/n/-/d/ : /dālō/ دالان /nālō/ نالان /dār/ در، داخل /nār/ نهر

/r/-/d/ دیگ /dæg/ ریگ /dā/ دهان؛ ده (عدد) /rā/ راه، مسیر؛ رأی

/y/-/d/ /mdāva/ می‌دود /myāva/ می‌آورد (گذشته استمراری)

واج /k/ : انسدادی، نرم‌کامی، بی‌واک

/b,t,d/-/k/ : این همخوان‌ها قبلاً با هم مقایسه شدند.

/g/-/k/ /kōr/ کور /gōr/ گور، قبر /kol/ روی سر ایستادن، معلق، وارونه /gol/ گل

/x/-/k/ /kōna/ کهنه /xōna/ خانه /kōm/ کام /xōm/ خام؛ پوست گاو

/k/-/k/ /kā/ کاه /cā/ چاه /kalla/ سر /calla/ بند تیر کمان؛ ماه‌های سرد سال (چله کوچک و چله بزرگ)

/m/-/k/ /kōr/ کور /mōr/ مورچه؛ مهر؛ مهر نماز /kāl/ مزرعه، کشتزار /māl/ هنگام، وقت، زمان

/n/-/k/ /kāl/ مزرعه، کشتزار /nāl/ نعل /kar/ نوعی مار /nar/ نر، نرینه

/l/-/k/ /kowš/ کفش /lowš/ پوست هندوانه و خربزه /kāl/ قرقره؛ میوه نارس /lâl/ لال، گنگ

/r/-/k/ /kō/ کوه /rō/ ران /kiš/ کلمه‌ای برای راندن مرغ و جوجه /riš/ ریش

واج /g/ : انسدادی، نرم‌کامی، واکنار

/p,b,t,d,k/-/g/ : این همخوان‌ها قبلاً با هم مقایسه شدند.

/s/-/g/ /gal/ گل /sal/ نوبت (در بازی) /gow/ گاو /sow/ وچین؛ هرس

/š/-/g/ /gōra/ سد خاکی، دیواره‌های خاکی نهر /šōra/ شوره /gow/ گاو /šow/ شب

/x/-/g/ /gāz/ درخت گز؛ واحد اندازه‌گیری پارچه /xāz/ خزش /gāl/ کیسه بافته شده از پشم، نخ یا موی

بز /xâl/ خال

/ɣ/-/g/ /gap/ صحبت، حرف /ɣap/ گاز سگ /glom/ مقدار یک قورت از نوشیدنی /ɣlom/ غلام، نوکر

/j/-/g/ /gō/ توپ /jō/ جان /gol/ گل /jol/ لباس، تکه پارچه

/m/-/g/ /garg/ کچل /marg/ مرگ /gi:r/ گیر؛ در عزای کسی برای مدتی ماندن /mi:r/ بمیر؛ نام طایفه‌ای

در سیستان

/n/-/g/ /gāz/ گهواره /nāz/ ناز، نازنین /gar/ لجاجت /nar/ نر، نرینه

/r/-/g/ /gom/ گم، مفقود /rom/ تعداد زیادی انسان، گاو یا شتر /gow/ گاو /row/ پایین؛ گود

واج /?/ : انسدادی، چاکنایی، بی‌واک

/d/-/?/ /owri/ دیوانه؛ عصبانیت بسیار /dowri/ زردچوبه

/s/-/?/ /owr/ ابر /sowr/ ماه ثور

/x/-/?/ /âr/ عار /xâr/ خار، ذلیل، پست

واج /f/ : سایشی، لب و دندان‌نی، بی‌واک

/b/-/f/ : این همخوان‌ها قبلاً با هم مقایسه شدند.

/v/-/f/ /fâl/ فال /vâl/ نوعی پارچه نخی و نازک /fiš/ فین؛ صدای بادی که در اثر خارج شدن از جسمی

تولید می‌شود. /viš/ کلمه‌ای برای ابراز تنفر و تحقیر

/for/ : /k-/ /f/ مرتب‌سازی (از بالا به پایین) دیواره‌های نهر /kor/ حیوان‌گوش‌بریده /falla/ فله /kalla/ سر
/s-/ /f/ : /kâfa/ کافه، رستوران /kâsa/ کاسه /kâs/ کس، شخص، فرد /kâf/ کف

واج /v/ : سایشی، لب و دندان‌نی، واکدار

/f-/ /v/ : این همخوان‌ها قبلاً با هم مقایسه شدند.

/b-/ /v/ : /bâxt/ بخت، شانس /vâxt/ وقت، موقع /bâr/ عرض؛ بَر /vâr/ روشن (بودن/کردن آتش)،
آرایش صورت زنان

/s-/ /v/ : /vêl/ بیهوده؛ رها؛ بی‌دلیل /sêl/ سیل /vâl/ نوعی پارچهٔ نخی و نازک /sâl/ سال، سالگرد

/s-/ /v/ : /valval/ سوسو، درخشش /salsal/ کشان‌کشان (راه رفتن) /vâl/ نوعی پارچهٔ نخی و نازک
/sâl/ فرش (به جز قالی)؛ جنس نوعی پارچه

/m-/ /v/ : /nvak/ جاری (نسبت زنان دو برادر با یکدیگر) /nmak/ نمک

/r-/ /v/ : /vâ/ باز /râ/ دفعه، بار /vêl/ بیهوده؛ رها؛ بی‌دلیل /rêl/ رحل قرآن

واج /s/ : سایشی، لثوی، بی‌واک

/p, b, t, d, g, ? , f, v/ : این همخوان‌ها قبلاً با هم مقایسه شدند.

/s-/ /s/ : /sêr/ سیر (در مقابل گرسنه) /zêr/ زیر؛ مخفی؛ مدفون /sârak/ جوی آب کوچک /zârak/
کیسهٔ صفرا

/k-/ /s/ : /sam/ سم /kam/ کم، اندک /sâl/ سهل، آسان /kâl/ مزرعه، کشتزار

/g-/ /s/ : /som/ سم حیوانات /gom/ گم، ناپدید /si:r/ سیر (نوعی سبزی) /gi:r/ گیر؛ در عزای کسی برای
مدتی ماندن

/s-/ /s/ : /si:r/ سیر (نوعی سبزی) /si:r/ شیر (خوراکی) /sêb/ سیب /sêb/ شیب؛ جنوب

/ç-/ /s/ : /sâr/ سود اضافی در معاملات؛ واحد سنجش تعداد برای انسان /câr/ وسیلهٔ نخ‌ریسی
/sârâ/ صحرا /cârâ/ چرا، چریدن

/j-/ /s/ : /sowz/ سبز /jowz/ گردو /sar/ نوعی خاک رس /jar/ گرفتن صدا بر اثر بلند حرف زدن

/m-/ /s/ : /sâr/ سبزی‌پا (پرنده) /mâr/ مار /sarri/ خانه‌ای که زیر یا درون تپه رسی کنده می‌شود.
/marri/ نوعی بز که به بز پاکستانی معروف است.

/r-/ /s/ : /sôz/ سوزش، سوز و گداز /rôz/ روز /sâz/ ساز، وسیلهٔ موسیقی /râz/ راز

/y-/ /s/ : /sâr/ سبزی‌پا (پرنده) /yâr/ یار، معشوقه /msâva/ می‌ساید /myâva/ می‌آورد

واج /z/ : سایشی، لثوی، واکدار

/p, d, s/ : این همخوان‌ها قبلاً با هم مقایسه شدند.

/k-/ /z/ : /zêl/ زه‌زایمان (در حیوانات) /kêl/ کی، چه‌وقت /zmi/ زمین /kmi/ کمین

/g-/z/ : /zōr/ زور، اجبار؛ ظهر /gōr/ گور، قبر؛ درک /zi:r/ نوعی گون، نام علمی آن "igcium" است
/gi:r/ گیر؛ در عزای کسی برای مدتی ماندن
/š-/z/ : /zār/ زهر /šār/ شهر /zul/ انبوهی از بوته‌ها یا درختان /sul/ ظرفی ساخته شده از ترکه درخت
برای نگهداری تخم مرغ و غیره.
/x-/z/ : /zi:ra/ زیره /xi:ra/ خیره، نگاه عمیق /zār/ لاغر؛ مشتاق و یا خواهان مقاربت جنسی (در
حیوانات) /xār/ خار، پست، ذلیل
/j-/z/ : /zang/ زنگ، زنگوله؛ پوسیدگی /jang/ جنگ /zvō/ زبان /jvō/ جوان
/m-/z/ : /zarak/ کیسه صفر /mārak/ نوعی حشره ریز که در آب زندگی می‌کند /zārdak/ زردک
/mārdak/ مرد کوچک
/n-/z/ : /zā/ زن /nā/ نه، خیر /zār/ زهر /nār/ نهر
/y-/z/ : /zārī/ التماس همراه با گریه، زاری /yāri/ یاری، کمک /bzā/ بز /byā/ بیا
واج /š/ : سایشی، لثوی-کامی، بی‌واک
/p,b,t,g,v,s,z/-/š/ : این همخوان‌ها قبلاً با هم مقایسه شدند.
/k-/š/ : /šal/ لفعج /kal/ راسته شخم /šāl/ خسته /kāl/ مزرعه، کشتزار
/x-/š/ : /šu/ شوهر /xu/ خون /šow/ شب /xow/ خواب
/ʔ-/š/ : /sol/ شل، سست /ʔol/ جوش (آمدن آب) /šōra/ خاک حاوی نمک زیاد /ʔōra/ غوره
/č-/š/ : /šōna/ شانه، کتف /čōna/ چانه؛ چانه (زدن)؛ یک مشت خمیر آرد و یا گل /šāi/ شاهی
/čāi/ چای
/j-/š/ : /šā/ شاه /jā/ جا، مکان /šak/ شک و تردید، دو دلی /jak/ جوی آب
/r-/š/ : /šu/ شوهر /ru/ صورت، روی /šiš/ عدد شش /riš/ ریش
/y-/š/ : /šēk/ شته /yēk/ یک /šāx/ بریدگی، خراش؛ درز، ترک /yāx/ یخ
واج /z/ : سایشی، لثوی-کامی، واکنار
/j-/z/ : /zāla/ ژاله /jāla/ (دانه) تگرگ
/m-/z/ : /zāla/ ژاله /māla/ ماله (بنایی)؛ تخته‌ای که عقب دیسک و یا خیش برای صاف کردن زمین
بسته می‌شود.
واج /x/ : سایشی، ملازی، بی‌واک
/b,t,k,g,ʔ,z,š/-/x/ : این همخوان‌ها قبلاً با هم مقایسه شدند.
/xālak/ : نام گاو که خال سیاه و سفید دارد. /ʔālak/ حفره‌ای کوچک بر روی زمین یا دیوار یا
کناره چاه /xēs/ خویش و قوم، نزدیکان /ʔēs/ ناپاکی، ناخالصی
/m-/x/ : /xār/ الاغ /mār/ مهریه /si:x/ سیخ کباب؛ چوب کبریت /si:m/ سیم

/n/-/x/ : /xō/ موریانه /nō/ نان /xōm/ خام؛ پوست گاو /nōm/ نام
/r/-/x/ : /rom/ گنج تعداد زیادی انسان، گاو یا شتر /xēs/ خویش و قوم، نزدیکان /rēs/ جریحه‌دار
واج /r/ : سایشی، ملازی، واکدار
/d, g, s, x, r/-/r/ : این همخوان‌ها قبلاً با هم مقایسه شدند.
/s/-/r/ : /sē/ استفراغ /sē/ عدد سه؛ نگاه /râr/ غار؛ صدای گاو /sâr/ سبزقا (پرنده)
/š/-/r/ : /šal/ گردش چیزی بر روی زمین /šal/ فلج /rēb/ غیب، پنهان /šēb/ شیب؛ جنوب
/č/-/r/ : /čār/ قهر /čār/ وسیله نخریسی /rōr/ بیضه باد کرده /čōr/ چنگر
/m/-/r/ : /mōra/ غوره /mōra/ مهره؛ کمر (حیوان) /râr/ غار؛ صدای گاو /mâr/ مار
/n/-/r/ : /nēz/ خشم، غیض، عصبانیت /nēz/ گوشت بدون استخوان /rōw/ کاشتن گیاهان بوته‌ای
/now/ نو، جدید، تازه
/l/-/r/ : /lēr/ غیر، غریبه /lēr/ آب دهان کودک؛ نوعی بازی (با سنگ) /râš/ قاچ هندوانه یا خربزه /lâš/
وضعیت مزرعه یا کشتزار پس از آخرین برداشت محصول
/r/-/r/ : /rōza/ قوزه پنبه /rōza/ روزه /rōz/ خمیدگی، قوز /rōz/ روز
واج /č/ : انسدادی-سایشی، لثوی-کامی، بی‌واک
/d, k, s, š, r/-/č/ : این همخوان‌ها قبلاً با هم مقایسه شدند.
/j/-/r/ : /čow/ چوب /jow/ جو /či:ra/ چیره، غالب /ji:ra/ جیره
/p/-/č/ : /čalgi/ تعدادی خوشه گندم یا جو به اندازه یک مشت /palgi/ هوای گرد و خاکی /čalla/ بند
تیرکمان؛ نام ماه‌های سرد سال: چله کوچک، چله بزرگ، شب یلدا /palla/ اولین شیرگاو یا گوسفند
/b/-/č/ : /čol/ چاه توال /bol/ حباب /bâr/ باغ /čâr/ چاق
/t/-/č/ : /čâk/ درز، شکاف؛ پارگی /tâk/ درخت انگور /čong/ تالاب بزرگ /tong/ کوزه کوچک
/z/-/č/ : /čarak/ وسیله نخریسی /zârak/ کیسه صغرا /čârâ/ چرا (از چریدن) /zârâ/ زهرا
/m/-/č/ : /čōr/ چنگر /mōr/ مورچه؛ مهر؛ مهر نماز /čakka/ قطره؛ چکه /makka/ مکّه
/l/-/č/ : /čok/ یک تکه گوشت؛ کندن (گوشت) /lok/ کلفت /čakka/ قطره؛ چکه /lakka/ لکه
واج /j/ : انسدادی-سایشی، لثوی-کامی، واکدار
/p, b, d, g, s, z, š, ž, č/-/j/ : این همخوان‌ها قبلاً با هم مقایسه شدند.
/t/-/j/ : /jâr/ جار، بانگ، فریاد /târ/ تار؛ طنابی که لباس روی آن آویزان می‌کنند. /ji:r/ لاستیک /ti:r/ تیر،
فشنگ؛ تیرماه
/k/-/j/ : /jâki/ آب نباتی که چسبنده است /kâki/ جداسازی کاه از خرمن گندم یا جو /jal/ امکان؛ فرصت
/kal/ راسته شخم
/x/-/j/ : /jō/ جان /xō/ موریانه /ju:/ جوی آب /xu:/ خون

/j-/ /jabr/ جبر، اجبار، ظلم /γabr/ قبر، گور /jow/ جو /γow/ کاشتن گیاهان بوته‌ای
/l-/ /ljang/ جنگ /läng/ لنگ /jong/ بچه شتر /long/ پارچه‌ای که دور گردن می‌اندازند. (مانند چپیه
است)

واج /m/ : خیشومی، دو لبی

/-m/ /p, b, t, d, k, g, v, s, z, ž, x, γ, č/ این همخوان‌ها قبلاً با هم مقایسه شدند.
/m-/ /mowča/ نوعی گیاه خودرو که نام علمی آن "cynanchun" است. /nowča/ مرغ جوان /mēs/
میش /nēs/ نیش، نیش زنبور؛ ایجاد خراش بر روی میوه تریاک

/-m/ /l/ /mok/ باج سبیل؛ جوانه (زدن) گیاهان و درختان /lok/ کلفت /muš/ موش /luš/ آب گل‌آلود
/m-/ /r/ /majja/ مزه /rajja/ پشته خاکی؛ ردیف /mâ/ ما؛ ماه /râ/ بار، دفعه، مرتبه

واج /n/ : خیشومی، لثوی

/-n/ /b, t, d, k, g, z, x, γ, m/ این همخوان‌ها قبلاً با هم مقایسه شدند.
/n-/ /p/ /nōš/ نوش جان (در پاسخ به آروغ بچه) /pōš/ جلد؛ بپوش /pālō/ پالان /nālō/ نالان
/n-/ /s/ /nu:r/ نور /su:r/ حنایی رنگ /now/ نو، جدید، تازه /sow/ وجین، هرَس
/n-/ /j/ /nāl/ نعل /jāl/ لجاجت، سخت‌سری /nō/ نان /jō/ جان
/n-/ /l/ /nâf/ ناف /lâf/ لحاف /now/ نو، جدید، تازه /low/ ساقه؛ لو (در لو دادن، معرفی افراد مجرم به
مقامات ذی‌صلاح)

/n-/ /r/ /nowča/ مرغ جوان /rowča/ انگور یا قوتی /nēza/ نیزه /rēza/ تکه کردن گوشت

واج /l/ : روان، لثوی، کناری

/-l/ /p, k, γ, č, j, m, n/ این همخوان‌ها قبلاً با هم مقایسه شدند.
/l-/ /r/ /low/ ساقه؛ لو (در لو دادن، معرفی افراد مجرم به مقامات ذی‌صلاح) /row/ پایین؛ گود /zâl/ زال
/zâr/ لاغر؛ مشتاق یا خواهان مقاربت جنسی (در حیوانات)
/l-/ /t/ /lâl/ لال، گنگ /tâl/ شکستن یا خرد کردن چوب و هیزم از درازا /low/ ساقه؛ لو (در لو دادن،
معرفی افراد مجرم به مقامات ذی‌صلاح) /tow/ تب؛ تاب، پیچ
/l-/ /d/ /lâla/ برادر /dâda/ خواهر /lê/ نوبت، دفعه، مرتبه /dê/ ده، روستا
/l-/ /š/ /lap/ مقدار یک مشت از حبوبات و غلات /laš/ بدن؛ آدم نامرتب

واج /t/ : روان، لثوی، زنبوی

/-t/ /p, t, d, k, g, v, s, š, x, r, m, n, l/ این همخوان‌ها قبلاً با هم مقایسه شدند.

/-t/ /b/ /bâz/ دوباره، مجدد /râz/ راز

/-t/ /z/ /râ/ راه؛ رأی /zâ/ زن /bzâ/ بز /brâ/ بروید

/-t/ /č/ /row/ پایین؛ گود /cow/ چوب /râ/ راه؛ رأی /čâ/ چاه

/r/ - /r̄/: ریز، گیاه مرغ /j̄ez/ جهیزیه /j̄ä/ جا، مکان /r̄ä/ بار، دفعه، مرتبه

واج /y/: نیمه-واکه، کامی

/p, b, t, d, s, z, š/-y/: این همخوان‌ها قبلاً با هم مقایسه شدند.

/x/-y/: می‌آورم /m̄yâro/ می‌خورم /m̄xâro/ یاور /yâvar/ خاور؛ نام زن

/k/-y/: یاری، کمک /kâri/ کاری، اهل کار /byâr/ بیاور /bkâr/ بکار

/g/-y/: بهیاری /bēyâri/ بیگاری، کار بدون مزد

/ç/-y/: یکه و تنها /yakka/ قطره؛ چکه

/n/-y/: یک /nēk/ نیک /yâva/ یاوه، بیهوده /nâva/ تشت یا حلبی که با آن گل حمل می‌کنند.

بر اساس سنجش‌های واجی فوق‌الذکر، دستگاه همخوان‌های گویش سیستانی در جدول شماره (۱) نشان داده می‌شود:

جدول ۱: دستگاه همخوان‌های گویش سیستانی

جایگاه تولید شیوه تولید	دو لپی	لب و دندانی	دندانی	دندانی - لثوی	لثوی	لثوی - کامی	کامی	نرم‌کامی	ملازی	چاکنایی
انسدادی بی‌واک واکدار	p b			t d				k g		?
سایشی بی‌واک واکدار		f v			s z	š ž			x γ	
انسدادی - سایشی بی‌واک واکدار						č ǰ				
خیشومی	m				n					
روان کناری زنشی					l r					
نیمه‌واکه							y			

۲-۲ واکه‌ها

واج /i/: پیشین، افراشته‌تر (بسته‌تر)، گسترده

/i/-i/: /si:x/ سیخ، چوب کبریت /s̄ix/ راست ایستادن /pi:š/ درخت خرما /piš/ کلمه‌ای برای راندن

گربه؛ پیش (برای در و پنجره)

/mi:l/ /ē/-i/: میله؛ برآشفتگی /mēl/ میل، اشتها /ki:f/ کیف /kēf/ لذت، کیف

/ā/-i/: شیر (خوراکی) /si:r/ شهر /pi:r/ پیر؛ زیارتگاه /pār/ پَر

/i:/-/ō:/ /mi:r/ بمیر؛ نام طایفه‌ای در سیستان /mōr/ مورچه؛ مهر؛ مهر نماز /pi:š/ درخت خرما
/poš/ پوش؛ جلد

واج /i:/ پیشین، افراشته (بازتر)، گسترده
/i:/-/i:/ این دو واکه پیش‌تر با هم مقایسه شدند.

/ē:/-/i:/ کج /ki:l/ /kēl/ پیمانۀ برای سنجش غلات؛ میزان /pi:š/ کلمه‌ای برای راندن گریه؛ پیش (برای در و پنجره) /pēš/ جلو، پیش، سبقت

/a:/-/i:/ کلمه‌ای برای راندن ماکیان /kaš/ بند زیرشلواری؛ کشش /pi:š/ کلمه‌ای برای راندن گریه؛ پیش (برای در و پنجره) /paš/ شپش

/ā:/-/i:/ کج /ki:l/ /kāl/ مزرعه، کشتزار

/o:/-/i:/ میخ چوبی /pok/ پتک /ki:l/ کج /kol/ روی سر ایستادن؛ معلق، وارونه

/â:/-/i:/ کج /ki:l/ /kâl/ قرقره؛ میوه نارس

واج /ē:/ پیشین، میانی افراشته‌تر (بسته‌تر)، گسترده
/i:/-/i:/ این واکه‌ها قبلاً با هم مقایسه شدند.

/ē:/-/e:/ میخ؛ استخوان پا /mex/ خیره شدن به جایی و کاری انجام ندادن /pēš/ جلو، پیش؛ سبقت /peš/ حضور، نزد؛ پر کردن گودال

/ā:/-/ē:/ ریگ /rēg/ رگ /rāg/ شیر (حیوان)؛ شیر (آب) /sār/ شهر

/a:/-/ē:/ میل، اشتها /mal/ نوعی خاک رس قهوه‌ای‌رنگ /bēl/ بیل؛ مدت زمانی برابر ۱۲ ساعت (برای آبیاری) /bal/ جفت (جنین)

/u:/-/ē:/ میش /mēš/ /muš/ موش /dēr/ دیر /dur/ جدا

/ō:/-/ē:/ شیر (حیوان)؛ شیر (آب) /sōr/ شور؛ تکان /mēr/ مهر و محبت؛ ماه مهر؛ احساس سرریز کردن شیر از پستان مادر /mōr/ مورچه؛ مهر؛ مهر نماز

/o:/-/ē:/ تعیین قیمت یا ارزش چیزی /to/ تو /kēl/ پیمانۀ برای سنجش غلات؛ میزان /kol/ روی سر ایستادن؛ معلق، وارونه

/ow:/-/ē:/ با، همراه /xow/ خواب /γē/ استفراغ /γow/ کاشت گیاهان بوته‌ای

واج /c:/ پیشین، میانی بازتر، گسترده
/ē:/-/e:/ این دو واکه پیش‌تر با هم مقایسه شدند.

/ā:/-/ē:/ بیماری سل /sāl/ سهل، آسان /ser/ سر، راز /sār/ سود اضافی در معاملات؛ واحد سنجش تعداد برای انسان

/u:/-/e:/ من /me/ /mu:/ مو /ser/ سر، راز /su:r/ حنایی رنگ

/ō:/-/ē:/ دل /del/ دلو آب؛ دهل /nem/ خیس، مرطوب /nōm/ نام

/ber/ : /â/-e/ روگردان، کلافه؛ حیوان اهلی رم کرده /bâr/ بار، دفعه /peš/ حضور، نزد؛ پر کردن گودال
پاش /pâš/

واج /â/ : پیشین، افتاده افراشته تر (بسته تر)، گسترده

/i:,i,ê,e/-â/ : این واژه‌ها قبلاً با هم مقایسه شدند.

/brâ/ : /a/-â/ بروید /bra/ رفت /pâs/ پس، برگرداندن چیزی /pas/ عقب

/sâm/ : /u/-â/ سهم؛ زمین معادل /su:m/ دمل یا غده چرکین /mâ/ ما /mu:/ مو

/kâ/ : /ô/-â/ کاه /kô/ کوه /pâr/ پَر /pôr/ دراج

/čâp/ : /â/-â/ چپ، واژگون /čâp/ رقص /kâš/ کشش /kâš/ کاشکی

واج /â/ : پیشین، افتاده (بازتر)، گسترده

/i:,i,ê,â/-a/ : این واژه‌ها قبلاً با هم مقایسه شدند.

/kal/ : /u/-a/ راسته شخم /ku:l/ نام روستایی در سیستان

/par/ : /u/-a/ پر /pur/ پرش /laš/ بدن؛ آدم نامرتب /uš/ آب گل آلود

/dam/ : /ô/-a/ ورم یا باد؛ تریاک خانه /dôm/ دام /sar/ شر، فتنه؛ بدجنس /šôr/ شور؛ تکان

/zarča/ : /o/-a/ نوعی بیماری در گندم که بر اثر آن خوشه گندم زرد شده، از بین می‌رود /zorča/ دانه،

جوش ریز روی صورت یا پوست /sam/ سم /som/ سم

/bal/ : /â/-a/ جفت (جنین) /bâl/ بال /mal/ نوعی خاک رس قهوه‌ای رنگ /mâl/ مال، دارایی؛ حیوان

واج /u/ : پسین، افراشته تر (بسته تر)، گرد

/ê,e,â,a/-u/ : این واژه‌ها قبلاً با هم مقایسه شدند.

/bu:da/ : /u/-u/ کامل است /buda/ بوده است /du:r/ دور /dur/ جدا

/ču:k/ : /â/-u/ چوب کوچکی با دو سر تیز در بازی الک و دولک /čâk/ درز، شکاف، پارگی /bu:d/ کامل

باد /bâd/

/sot/ : /ô/-u/ سوت /sôt/ نوعی بازی با هیزم /xu:/ خون /xô/ موریانه

/šum/ : /o/-u/ شوم، بد /šom/ شام

واج /u/ : پسین، افراشته (بازتر)، گرد

/a,u/-u/ : این واژه‌ها قبلاً با هم مقایسه شدند.

/kut/ : /ô/-u/ کر، ناشنوا /kôt/ کت، سهم؛ مقداری خاک که جمع شده است /duk/ دوک /dök/ کلوخ

/gur/ : /o/-u/ شعله‌ور شدن سریع آتش؛ سریع، تند (رفتن) /gor/ گلو /kut/ کر، ناشنوا /kot/ مرغ کرچ؛

کرچی

/tut/ : /â/-u/ توت /tât/ نوعی پارچه کتانی شبیه برزنت /duk/ دوک /dâk/ خیلی خشک

/sow/ : /ow/-u/ سمت، جهت، سو، جهت، هرس /sow/ وجین، هرس /du/ عدد دو /dow/ فحش

واج /ō/ : پسین، میانی افراشته‌تر (بسته‌تر)، گرد

/i:,ē,e,ā,a,u,/-ō/ این واکه‌ها قبلاً با هم مقایسه شدند.

/xol/ تاج گیاه /xol/ احمق، کودن /kōr/ کور /kor/ حیوان گوش‌بریده

/mōr/ مورچه؛ مهر؛ مهر نماز /mār/ مار /bōr/ قهوه‌ای /bār/ بار، دفعه

/ow/-ō/ /sōra/ شوره؛ نمک‌زار /sowra/ خجالت، شرم /nō/ نان؛ ساعت نه /now/ نو، جدید، تازه

واج /o/ : پسین، میانی (بازتر)، گرد

/i:,ē,a,u,/-o/ این واکه‌ها قبلاً با هم مقایسه شدند.

/to/ تو /tā/ تا، تا وقتی که /cok/ تکه گوشت؛ کندن (گوشت) /cāk/ درز، شکاف، پارگی

/ow/-o/ او /ow/ آب

واج /ā/ : پسین، افتاده، گسترده

/i,e,ā,a,u,/-ā/ این واکه‌ها قبلاً با هم مقایسه شدند.

/sār/ سبزقا (پرنده) /sī:r/ سیر (نوعی سبزی) /māl/ مال، دارایی؛ حیوان /mi:l/ میله؛

برآشفتگی

/lā/ لانه /ēl/ هل (دانه‌ای خوشبو) /sāl/ سال، سالگرد /sēl/ سیل

/lā/ لای، میان /low/ ساقه؛ لو (معرفی افراد مجرم به مقامات ذی‌صلاح)

واج /ow/ : واکه مرکب

/ē,u,ō,â,o/-ow/ این واکه‌ها قبلاً با هم مقایسه شدند.

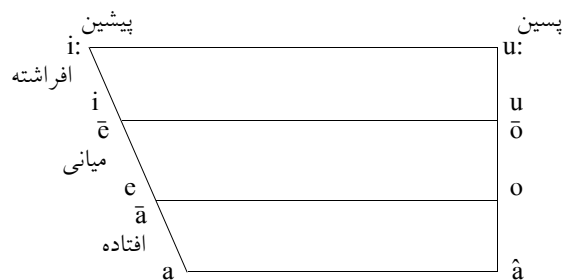
/jow/ جو /ji/ گریز، فرار /sow/ وجین، هرس /si/ سی

/xow/ خواب /xu/ خون /sow/ شب /su/ شوهر

بر پایه سنجش‌های واجی مربوط به واکه‌ها، دستگاه واکه‌های گویش سیستانی در

جدول شماره (۲) نشان داده می‌شود:

جدول ۲: دستگاه واکه‌های گویش سیستانی



با توجه به اینکه کشش واکه‌ای در گویش سیستانی مشخصه‌ای واجی و تمایزدهنده است، جفت واکه‌های کشیده و کوتاه نظام واکه‌ای این گویش دوباره در جدول شماره (۳) نمایش داده می‌شود:

جدول ۳: واکه‌های کشیده و کوتاه گویش سیستانی

کشیده	i:	ē	ā	u:	ō
کوتاه	i	e	a	u	o

۳-۲ ساخت هجا

ساخت هجا در گویش سیستانی (C)(C) CV (C) است، مثال:

ساخت هجایی	مثال سیستانی	معادل فارسی
CV	jō	جان
CVC	si:r	شیر (خوراکی)
CVCC	dārz	درز، شکاف
CCV	prā	کرت، حاشیه کرت
CCVC	klap	منقار
CCVCC	spāst	بوی بد، بوی گندیده

همان‌طور که ملاحظه می‌شود، بر خلاف زبان فارسی معیار، در گویش سیستانی خوشه‌های دو همخوانی آغازی وجود دارد. در ادامه بحث، به بررسی ترکیب واجی خوشه‌های آغازی و پایانی در این گویش می‌پردازیم.

۱-۳-۲ خوشه‌های همخوانی

خوشه‌های همخوانی آغازی و پایانی در گویش سیستانی، که معمولاً در هجاهای CVCC، CCVC، CCV و CCVCC به کار می‌روند عبارت‌اند از:

۱. خوشه‌های دو همخوانی آغازی

مثال سیستانی	خوشه همخوانی	معادل فارسی
/ps̄/	/ps̄/	پسر
/pl/	/plaft/	افسرده، پژمرده؛ تفاله چای
/pr/	/prā/	کرت، حاشیه کرت
/py/	/pyâda/	پیاده
/bt/	/btârso/	بترسان
/bd/	/bde/	بده
/bk/	/bkâr/	بکار
/bg/	/bgo/	بگو
/bf/	/bfām/	بفهم
/bs/	/bsox̄t/	سوخت
/bz/	/bza/	زد
/bš/	/bša/	شد
/bž/	/bžappo/	محکم بز
/bx/	/bxâ/	بخور
/by/	/byând/	پهن کرد
/bč/	/bčind/	چید
/bj/	/bjâv/	بجو (فعل امر جویدن)
/bn/	/bnâl/	ناله کن، شکوه کن
/bl/	/blē/	بالا، بلند (کردن)
/br/	/brā/	بروید (امری/ التزامی)
/by/	/byâr/	بیاور
/tv/	/tvāy/	برگه بزرگ کاغذ؛ طبق
/tm/	/tmā/	طمع
/tn/	/tnuk/	پراکنده
/tl/	/tlāng/	هل (دادن)
/tr/	/trāk/	ترک، درز، شکاف
/dg/	/dga/	دیگر
/dv/	/dvâ/	نفرین
/dm/	/dmây/	بینی

/dl/	/dlō/	کهیر، بیماری پوستی
/dr/	/dram/	بشکه حلبی
/km/	/kmār/	کمر
/kn/	/knešk/	اخم، ترشرویی
/kl/	/kloft/	کلفت
/kr/	/kruč/	برشته، بریان
/gm/	/gmō/	گمان
/gl/	/glom/	مقدار یک قورت از نوشیدنی
/gr/	/grō/	گران؛ سنگین
/fl/	/fliš/	نام آوایی برای صدای خارج شدن باد یا هوا از انسان یا چیزی
/fr/	/frōš/	فروش
/sp/	/spet/	یونجه
/st/	/stâda/	ایستاده
/sk/	/skat/	سفت
/sf/	/sfē/	سفید
/sv/	/svād/	سبد
/sx/	/sxâlak/	شوری بیش از حد
/sm/	/smâ el/	اسماعیل
/sr/	/srâ/	سرای، منزل
/sy/	/syā/	سیاه
/zb/	/zbār/	فوق، بالا؛ فتحه
/zd/	/zdâ/	زدهام محلی مناسب در کنار نهر یا جوی آب برای شستنِ ظرف، برداشتنِ آب، آب خوردن حیوانات و...
/zg/	/zgār/	زبان
/zv/	/zvō/	زغال
/zy/	/zyâl/	زمه (آتل و باطل)
/zm/	/zmē/	گرما و حرارت آتش
/zr/	/zrō/	سوت
/šp/	/špul/	سوت
/št/	/šta/	شده است، گذاشته است

/šk/	/škām/	شکم؛ حاملگی
/šm/	/šmâ/	شما
/šn/	/šnâs/	آشنا
/šl/	/šlâr/	دوختن با کوک‌های بلند
/šr/	/šrap/	نام آوایی برای انداختن سریع (پرنده در آب) یا افتادن چیزی
/šy/	/šyâr/	هوشیار؛ شکاف باریک
/žr/	/žram/	نام آوایی برای صدای ریزش باران شدید
/xv/	/xvâr/	خبر، اطلاع؛ دعوت
/xn/	/xnuk/	علف اویار سلام، نام علمی آن "cyperase"
/xl/	/xlisak/	الاکنگ
/xr/	/xros/	خروس
/xy/	/xyâvô/	خیابان؛ نهر آب
/yb/	/ybâl/	شانس، اقبال
/yd/	/ydâm/	قدم
/yl/	/ylâ/	روستا؛ قلعه
/yr/	/yref/	حمله ناگهانی سگ
/čk/	/čkâra/	چه خبره، چه شده
/čl/	/členg/	نام روستایی در سیستان
/čr/	/črox/	برق (زدن)؛ براق
/jv/	/jvâl/	کیسه بزرگ بافته شده از مو، پشم یا پنبه
/jy/	/jyâr/	جگر
/jm/	/jmâl/	دوقلو
/jl/	/jlēr/	جلدزیرین یا اصلی بالش که از پر یا پشم پر شده است
/jr/	/jring/	نام آوایی برای صدای ریختن سکه
/mp/	/mpâa/	می‌پاید
/mb/	/mbâra/	می‌بارد
/mt/	/mtâza/	می‌تازد
/md/	/mdâva/	می‌دود
/mk/	/mkâra/	می‌کارد

/mg/	/mgārda/	می‌گردد
/mf/	/mfāma/	می‌فهمد
/ms/	/msâza/	می‌سازد
/mz/	/mzāno/	می‌زنم
/mš/	/mšāmo/	می‌آشامم
/mž/	/mžaponi/	محکم می‌زدی
/mx/	/mxāza/	می‌خزد
/mɣ/	/mɣorra/	می‌غرد
/mč/	/mčāra/	می‌چرد
/mj/	/mjāvo/	می‌جوم
/mn/	/mnāla/	می‌نالد
/ml/	/mlača/	می‌چسبد
/mr/	/mrēza/	می‌ریزد
/my/	/myō/	میان، وسط
/np/	/npari/	نپری
/nb/	/nbari/	نبری
/nd/	/ndāda/	نداده است
/nk/	/nkošta/	نکشته است
/ng/	/ngâr/	انگار
/nf/	/nfās/	نفس
/nv/	/nvak/	جاری (نسبت زنان دو برادر با یکدیگر)
/ns/	/nsâvoni/	نسایی
/nz/	/nzâida/	نزاییده است
/nš/	/nšō/	نشان
/nž/	/nžaponi/	محکم نرنی
/nx/	/nxari/	نخوری؛ نخری
/ny/	/nyani/	پهن نکنی
/nč/	/nčāšidâ/	نچشیده‌ام
/nj/	/njâvi/	نجوی
/nm/	/nmak/	نمک
/nl/	/nlagoni/	نچسبانی

nr/ nrā/ نرید
ny/ nyāva/ نیاورد

توزیع واج‌ها در جایگاه‌های آغازی و پس‌آغازی خوشه‌های دو همخوانی آغازی در جدول شماره (۴) نشان داده می‌شود. در این جدول، واج‌های ستون عمودی در جایگاه آغازی و واج‌های ستون افقی در جایگاه پس‌آغازی واقع می‌شوند.

جدول ۴: خوشه‌های دو همخوانی آغازی

	p	b	t	d	k	g	ʔ	f	v	s	z	š	ž	x	ɣ	č	ǰ	m	n	l	r	y
p										x									x	x	x	
b			x	x	x	x		x		x	x	x	x	x	x	x	x		x	x	x	x
t									x									x	x	x	x	
d					x				x									x		x	x	
k																		x	x	x	x	
g																		x		x	x	
ʔ																						
f																				x	x	
v																						
s	x		x		x			x	x					x				x			x	x
z		x		x		x			x						x			x			x	
š	x		x		x													x	x	x	x	x
ž																						x
x									x										x	x	x	x
ɣ		x		x																x	x	
č					x															x	x	
ǰ									x						x			x		x	x	
m	x	x	x	x	x	x		x		x	x	x	x	x	x	x	x		x	x	x	x
n	x	x	x	x	x	x		x	x	x	x	x	x	x	x	x	x	x		x	x	x
l																						
r																						
y																						

با توجه به آنچه در جدول شماره (۴) نشان داده شد، توزیع یا شیوه آرایش دو همخوان در جایگاه آغازی از ترکیبات واجی زیر تبعیت می‌کند:

۱. همخوان /p/ فقط قبل از همخوان سایشی /s/ و همخوان‌های /l, r, y/ واقع می‌شود.
 ۲. همخوان /b/ با توجه به کاربرد ساختوازی‌اش به عنوان پیشوند امری ساز، نشانه گذشته ساده و یا التزامی (مضارع/ گذشته) قبل از همخوان‌های /t, d, k, g, f, s, z, š, ž, x, γ, č, ĵ, n, l, r, y/ واقع می‌شود.
 ۳. همخوان /t/ فقط قبل از همخوان‌های /v, m, n, l, r/ واقع می‌شود.
 ۴. همخوان /d/ فقط قبل از همخوان‌های /g, v, m, l, r/ واقع می‌شود.
 ۵. همخوان /k/ فقط قبل از همخوان‌های /m, n, l, r/ واقع می‌شود.
 ۶. همخوان /g/ فقط قبل از همخوان‌های /m, l, r/ واقع می‌شود.
 ۷. همخوان /ʔ/ قبل و بعد از هیچ همخوانی واقع نمی‌شود.
 ۸. همخوان /f/ فقط قبل از همخوان‌های /l, r/ واقع می‌شود.
 ۹. همخوان /v/ قبل از هیچ همخوانی واقع نمی‌شود.
 ۱۰. همخوان /s/ فقط قبل از همخوان‌های /p, t, k, f, v, x, m, r, y/ واقع می‌شود.
 ۱۱. همخوان /z/ فقط قبل از همخوان‌های /b, d, g, v, γ, m, r/ واقع می‌شود.
 ۱۲. همخوان /š/ فقط قبل از همخوان‌های /p, t, k, m, n, l, r, y/ واقع می‌شود.
 ۱۳. همخوان /ž/ فقط قبل از همخوان /r/ واقع می‌شود.
 ۱۴. همخوان /x/ فقط قبل از همخوان‌های /v, m, n, l, r, y/ واقع می‌شود.
 ۱۵. همخوان /γ/ فقط قبل از همخوان‌های /b, d, l, r/ واقع می‌شود.
 ۱۶. همخوان /č/ فقط قبل از همخوان‌های /k, l, r/ واقع می‌شود.
 ۱۷. همخوان /ĵ/ فقط قبل از همخوان‌های /v, γ, m, l, r/ واقع می‌شود.
 ۱۸. همخوان /m/ به جز واج /ʔ/ قبل از همه همخوان‌های دیگر واقع می‌شود.
 ۱۹. همخوان /n/ به جز واج /ʔ/ قبل از همه همخوان‌های دیگر واقع می‌شود.
 ۲۰. همخوان‌های /l, r, y/ قبل از هیچ همخوانی واقع نمی‌شوند.
- با توجه به موارد فوق ملاحظه می‌شود که شیوه آرایش و رابطه دو همخوان در جایگاه آغازی دارای محدودیت‌های خاصی است. این محدودیت‌ها را به صورت زیر می‌توان بیان کرد:

۱. واج‌های هم‌جایگاه مانند: /pb, td, fv, čj, .../ هرگز درون خوشه همخوانی

آغازی در کنار یکدیگر واقع نمی‌شوند.

۲. خوشه‌ی دو همخوانی آغازی نمی‌تواند از دو واج همانند /pp, bb, vv, ll, .../ تشکیل شود.

۳. واج‌های /ʔ, v, l, r, y/ در جایگاه عضو اول خوشه‌ی آغازی واقع نمی‌شوند. در بین این همخوان‌ها واج /ʔ/ در جایگاه عضو دوم خوشه‌ی آغازی نیز نمی‌تواند واقع شود.

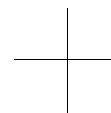
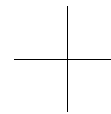
۴. به استثنای واج‌های /ʔ, v, l, r, y/، واج‌های دارای شیوه‌ی تولید یکسان معمولاً در خوشه‌های آغازی واقع نمی‌شوند. اما، مواردی نیز وجود دارد که چنین واج‌هایی درون خوشه‌ی همخوانی آغازی به کار رفته‌اند. مانند: واج /b/ با واج‌های انسدادی /t, d, k, g/، واج /b/ در این ترکیبات واجی نقش ساختوازی دارد، یعنی، به عنوان پیشوند فعل امر ساز ایفای نقش می‌کند؛ واج /d/ با واج /g/، واج /s/ با واج‌های /f, v, x/، واج /z/ با واج‌های /v, ʔ/، و واج /x/ با واج /v/. در همه‌ی این خوشه‌های همخوانی واج‌های مورد نظر جایگاه تولید متفاوت دارند.

۵. واج‌های مختلف دارای بسامد وقوع متفاوت هستند. تعدادی از آنها بسامد وقوع بالایی دارند، مانند: /l/, /r/, /m/, /n/, /b/. واج‌های /m/ و /n/ در جایگاه آغازی خوشه‌ی دو همخوانی از بیشترین بسامد وقوع برخوردارند. در واقع، این واج‌ها در بیشتر بافت‌های خوشه‌ای ذکر شده کاربرد ساختوازی دارند. واج /m/ نقش پیشوند تصریفی زمان حال ساده و یا حال استمراری را داراست و واج /n/ بیشتر به عنوان پیشوند منفی‌ساز به کار می‌رود. به علاوه، واج‌های /l/ و /r/ نیز بیشترین بسامد وقوع را در جایگاه پس‌آغازی دارند. همچنین، واج /b/ از بسامد وقوع بالایی در جایگاه آغازی برخوردار است. از سوی دیگر، بعضی از واج‌ها مانند /z/ حداقل وقوع و بعضی دیگر، مانند /ʔ/ فاقد وقوع درون خوشه‌های همخوانی آغازی هستند.

۲. خوشه‌های دو همخوانی پایانی:

مثال سیستانی	معادل فارسی	خوشه همخوانی
/jopp/	پرش	/pp/
/?obb/	میل، آرزو	/bb/
/sabt/	ثبت	/bt/
/kabk/	کبک	/bk/
/?abs/	حبس	/bs/
/?abz/	قبض	/bz/
/nabsĀ/	نبش	/bsĀ/
/pesĀlabci/	فضول	/bcĀ/
/tabl/	کاسه سر؛ فرق سر؛ طبل	/bl/
/?abr/	قبر	/br/
/kutt/	کر، ناشنوا	/tt/
/sĀutk/	شوید (سبزی)	/tk/
/lotf/	لطف	/tf/
/noty/	صحبت، کلام؛ زبان	/ty/
/xatm/	پایان؛ مجلس ختم؛ آدم بدجنس	/tm/
/matn/	متن	/tn/
/ketl/	کتی	/tl/
/?atr/	عطر	/tr/
/zadd/	محکم، شدید؛ شدت	/dd/
/?badv/	ابتدا	/dv/
/?ads/	حدس	/ds/
/?sedy/	یقین، مبرهن	/dy/
/?adl/	انصاف، عدل	/dl/
/?xedr/	خدر	/dr/
/?jakk/	جوی آب	/kk/
/?aks/	عکس	/ks/
/?okm/	حکم	/km/
/?rokn/	رکن	/kn/
/?sĀekl/	شکل	/kl/

/kr/	/fekr/	فکر
/gg/	/bagg/	گله شتر
/ft/	/seft/	سفت
/ff/	/puff/	فوت، پف
/fs/	/nafs/	نفس
/fz/	/?efz/	حفظ
/fx/	/nafx/	نفخ
/fy/	/vefy/	وفق
/fn/	/dafn/	دفن
/fl/	/tefl/	طفل
/fr/	/kofr/	کفر
/vz/	/lavz/	لهجه، لفظ
/vv/	/javv/	جو، فضا
/sp/	/?asp/	اسب
/sb/	/yasb/	غصب
/st/	/drost/	درست، کامل
/sd/	/yesd/	قصد و غرض
/sk/	/pesk/	لک یا پیس
/sʔ/	/vosʔ/	توان، قدرت (مالی)
/st/	/nesf/	نصف
/ss/	/xliss/	نام آوایی برای صدای لولاهای در و پنجره
/sx/	/fasx/	فسخ
/sy/	/fesy/	فسق
/sm/	/tlesm/	طلسم
/sl/	/?asl/	اصل
/sr/	/kasr/	کسر شأن و منزلت
/zb/	/jazb/	جذب
/zd/	/mozd/	مزد
/zg/	/jazg/	گردن
/zv/	/jozv/	جزء
/zz/	/vazz/	وضع، وضعیت



/zy/	/rezy/	رزق، روزی
/zm/	/ʔazm/	عزم؛ هضم
/zn/	/vazn/	وزن
/zl/	/razil/	آدم بدجنس
/zr/	/bazar/	بذر
/št/	/drošt/	درشت، بزرگ
/šk/	/rašk/	تخم شپش
/št/	/kašf/	کشف
/šv/	/ʔašv/	حشو
/šš/	/jušš/	جوش
/šy/	/māšy/	مشق؛ تمرین
/šm/	/pāšm/	پشم
/šn/	/jašn/	جشن
/šr/	/γešr/	قشر، گروه
/xt/	/drāxt/	درخت
/xd/	/jāxd/	سفارش، توصیه
/xs/	/šāxs/	شخص
/xš/	/lāxš/	لغزنده
/žž/	/bužž/	ژولیده، پریشان
/xx/	/kaxx/	هندوانه نارس
/xm/	/toxm/	تخمه؛ تخم
/xl/	/daxl/	درآمد
/xr/	/faxr/	فخر، غرور
/yt/	/seyt/	سقط
/yd/	/nāyd/	نقد
/yf/	/vayf/	وقف
/yv/	/layv/	لغو
/ys/	/rāys/	رقص
/yz/	/boyz/	بغض
/yš/	/nāyš/	نقش
/yy/	/trayy/	صدای ناگهانی همانند صدای انفجار

/ɣm/	/naɣm/	نقب
/ɣl/	/noɣl/	آب‌نات؛ نقل
/fɣr/	/faɣr/	فقر
/čč/	/drečč/	مواجه شدن ناگهانی با کسی یا چیزی
/jɓ/	/ʔoɓ/	حجب
/jɗ/	/vaɗɗ/	شادی، شوق
/jg/	/majg/	مژه؛ ریز، بسیار کوچک
/jz/	/ʔajz/	عجز
/jʃ/	/jajʃ/	جوجه تیغی
/jm/	/ʔajm/	حجم
/jɾ/	/ʔeɾ/	شکنجه، عذاب
/md/	/ʔamd/	عمد
/ms/	/lams/	لمس
/mz/	/ramz/	رمز
/mš/	/šemš/	شمش
/mm/	/damm/	ورم
/mn/	/ʔamn/	امن
/mr/	/ʔomr/	عمر
/nb/	/janb/	کنار، جنب
/nt/	/sont/	ضربه زدن گوساله به پستان مادر هنگام شیر خوردن
/nd/	/ɣānd/	قند
/ng/	/jong/	بچه شتر
/ns/	/jens/	جنس
/nz/	/kanz/	کتاب کنز
/nj/	/gānj/	گنج
/nn/	/senn/	سن
/lb/	/ɣalb/	قلب؛ آدم متقلب
/lt/	/ɣalt/	غلت
		سریع، تند؛ کبوتری که به خانه صاحبش عادت کرده است.
/ld/	/jald/	

/lk/	/melk/	زمین، ملک
/lg/	/čalg/	موش کوچک، بچه‌موش
/lf/	/zolf/	زلف، موی بلند
/ls/	/fals/	فلس
/lx/	/talx/	تلخ
/ly/	/jalɣ/	جمع کردن خاک به صورت تل‌های کوچک
/lm/	/xalm/	آب بینی
/ll/	/coll/	چاه توالت
/rb/	/čārb/	چرب
/rt/	/lert/	لاغر (گوشت حیوان)
/rd/	/kârd/	چاقو
/rk/	/čark/	چرک
/rg/	/marg/	مرگ
/rf/	/zarf/	ظرف
/rv/	/sarv/	سرو
/rs/	/xers/	خرس
/rz/	/porz/	ماهیچه‌های روی شکم؛ پُرز قالی
/rš/	/ʔarš/	عرش
/rx/	/čarx/	دوچرخه، چرخ
/ry/	/kory/	چاله، گودال
/rč/	/morč/	فلفل
/rj/	/xarj/	خرج، هزینه؛ اطعام (برای مرده)
/rm/	/narm/	نرم
/rr/	/jarr/	صدای گرفته

بر پایه داده‌های زبانی فوق‌الذکر، توزیع واج‌ها در جایگاه پیش‌پایانی و پایانی خوشه‌های دو همخوانی پایانی در جدول شماره (۵) نمایش داده می‌شود. در این جدول واج‌های ستون عمودی پیش‌پایانی و واج‌های ستون افقی در جایگاه پایانی واقع می‌شوند.

جدول ۵: خوشه‌های دو همخوانی پایانی

	p	b	t	d	k	g	ʔ	f	v	s	z	š	ž	x	ɣ	č	ǰ	m	n	l	r	y	
p	x																						
b		x	x		x					x	x	x				x				x	x		
t			x		x			x							x			x	x	x	x		
d				x					x	x					x					x	x		
k					x					x								x	x	x	x		
g						x																	
ʔ																							
f			x					x		x	x			x	x				x	x	x		
v									x		x												
s	x	x	x	x	x		x	x		x				x	x			x		x	x		
z		x		x		x			x		x				x			x	x	x	x		
š			x		x			x	x			x			x			x	x		x		
ž													x										
x										x		x		x				x		x	x		
ɣ			x	x				x	x	x	x	x			x			x		x	x		
č																x							
ǰ	x			x		x					x						x	x				x	
m				x						x	x	x						x	x		x		
n		x	x	x	x	x				x	x								x				
l		x	x	x	x	x		x		x				x	x			x		x			
r		x	x	x	x	x		x	x	x	x	x		x	x	x	x	x				x	
y																							

با توجه به آنچه در جدول شماره (۵) آمده است، شیوه آرایش و رابطه بین همخوان‌ها در جایگاه پایانی (پیش‌پایانی و پایانی) را می‌توان به شکل زیر بیان کرد:

۱. همخوان /p/ فقط قبل از خودش به کار می‌رود و قبل از همخوان‌های دیگر واقع نمی‌شود.

۲. همخوان /b/ قبل از همخوان‌های /b, t, k, s, z, š, č, l, r/ واقع می‌شود.

۳. همخوان /t/ قبل از همخوان‌های /t, k, f, ɣ, m, n, l, r/ واقع می‌شود.

۴. همخوان /d/ قبل از همخوان‌های /d, v, s, ɣ, l, r/ واقع می‌شود.

۵. همخوان /k/ قبل از همخوان‌های /k, s, m, n, l, r/ واقع می‌شود.

۶. همخوان /g/ فقط قبل از خودش به کار می‌رود و قبل از همخوان‌های دیگر واقع نمی‌شود.
۷. همخوان /ʔ/ قبل از هیچ همخوانی واقع نمی‌شود.
۸. همخوان /f/ قبل از همخوان‌های /t, f, s, z, x, γ, n, l, r/ واقع می‌شود.
۹. همخوان /v/ به جز خودش فقط قبل از همخوان /z/ به کار می‌رود و قبل از همخوان‌های دیگر واقع نمی‌شود.
۱۰. همخوان /s/ قبل از همخوان‌های /p, b, t, d, k, ʔ, f, s, x, γ, m, l, r/ واقع می‌شود.
۱۱. همخوان /z/ قبل از همخوان‌های /b, d, g, v, z, γ, m, n, l, r/ واقع می‌شود.
۱۲. همخوان /š/ قبل از همخوان‌های /t, k, f, v, š, γ, m, n, r/ واقع می‌شود.
۱۳. همخوان /ž/ فقط قبل از خودش به کار می‌رود و قبل از همخوان‌های دیگر واقع نمی‌شود.
۱۴. همخوان /x/ قبل از همخوان‌های /s, š, x, m, l, r/ واقع می‌شود.
۱۵. همخوان /γ/ قبل از همخوان‌های /t, d, f, v, s, z, š, γ, m, l, r/ واقع می‌شود.
۱۶. همخوان /č/ فقط قبل از خودش به کار می‌رود و قبل از همخوان‌های دیگر واقع نمی‌شود.
۱۷. همخوان /ǰ/ قبل از همخوان‌های /b, d, g, z, ǰ, m, r/ واقع می‌شود.
۱۸. همخوان /m/ قبل از همخوان‌های /d, s, z, š, m, n, r/ واقع می‌شود. در این ارتباط، از ذکر واژه‌های عاریتی، مانند: /lâmp/ یا /pomp/، صرف‌نظر شده است.
۱۹. همخوان /n/ قبل از همخوان‌های /b, t, d, k, g, s, z/ واقع می‌شود. از ذکر واژه‌های عاریتی، از قبیل: /tânk/ یا /bânk/، صرف‌نظر شده است.
۲۰. همخوان /l/ قبل از همخوان‌های /b, t, d, k, g, f, s, z, š, m, l, r/ واقع می‌شود.
۲۱. همخوان /r/ قبل از همخوان‌های /b, t, d, k, g, f, s, z, š, x, γ, č, ǰ, m, r/ واقع می‌شود.
۲۲. همخوان /y/ قبل از هیچ همخوانی واقع نمی‌شود.
- با توجه به نوع همخوان‌هایی که در جایگاه پیش‌پایانی و پایانی در کنار هم قرار گرفته‌اند، نتایج زیر حاصل می‌شود:

۱. بر خلاف همخوان‌های آغازی، در خوشه‌های پایانی به جز واج‌های /y, /?/ واج‌های یکسان دیگر کنار یکدیگر وقوع می‌یابند، مانند: /pp, bb, tt, dd, kk, .../. همان‌گونه که در شواهد زبانی مربوط مشاهده می‌شود، این ترکیبات همخوانی پس از واکه‌های کوتاه تحقق یافته‌اند. این ترکیب‌پذیری و هم‌آیی دو واج یکسان در خوشه‌های پایانی به نظر می‌رسد پدیده‌ای آوایی باشد تا پدیده‌ای واجی. زیرا، تکرار نشدن واج یکسان در خوشه پایانی باعث ایجاد واژه‌ای جدید نمی‌شود. به همین دلیل در واج‌نگاری سنجش‌های واجی مربوط به واژه‌هایی دارای این قبیل ترکیب واجی در خوشه پایانی فقط به ذکر یک همخوان بسنده شده است.
۲. همخوان /t/ بیشترین وقوع را در هر دو جایگاه پیش‌پایانی و پایانی دارد. در حالی که واج‌هایی مانند /s, z, l/ نیز از میزان وقوع بالایی برخوردار هستند، بعضی از واج‌ها مانند /p, g, v, ž, č/ در جایگاه پیش‌پایانی فقط یک وقوع دارند و واجی مانند /?/ در این جایگاه هیچ وقوعی ندارد.
۳. همخوان /y/ در جایگاه پیش‌پایانی و پایانی قبل یا بعد از همخوان دیگری واقع نمی‌شود.
۴. همه همخوان‌ها به جز مورد (۳) در جایگاه پایانی واقع می‌شوند. در این ارتباط، واج‌های /z/ و /?/ فقط دارای یک وقوع در جایگاه پایانی هستند.

□

شیرازی باستان

حسن رضائی باغبیدی (فرهنگستان زبان و ادب فارسی)

یکی از مهم‌ترین و، در عین حال، جذاب‌ترین حوزه‌ها در زبان‌شناسی ایرانی کشف و بازسازی ویژگی‌های زبان‌ها و گویش‌هایی است که هیچ شاهد مستقیمی از آنها بر جای نمانده است. از میان زبان‌های ایرانی باستان که در اواسط هزاره نخست پیش از میلاد در پهنه وسیعی از مرزهای شمالی چین در شرق، تا سواحل شمالی دریای سیاه در غرب، رواج داشت، تنها آثار مستقیم دو زبان بر جای مانده است: فارسی باستان به خط میخی در کتیبه‌های شاهنشاهان هخامنشی که متأخرترین آنها متعلق به اردشیر سوم (پادشاهی: ۳۵۹-۳۳۸ ق م) است، و اوستایی با دو گویش گاهانی (یا متقدم) و متأخر، که قرن‌ها سینه به سینه نقل می‌شد و سرانجام در سده چهارم میلادی در زمان پادشاهی شاپور دوم ساسانی (۳۰۹-۳۷۹ م) به خطی مخصوص به نگارش درآمد.

شواهد غیرمستقیم زبان اسکیتی باستان (زبان سکاهاى غربی) را می‌توان در چند نام خاص، چند نام نژادی و چند جاینام در کتیبه‌های یونانی منطقه پونتوس^۱ و نیز در آثار مورخان یونانی یافت. به‌علاوه، برخی جاینام‌ها در اوکراین و جنوب روسیه منشأ اسکیتی دارند.^۲ یکی از گویش‌های اسکیتی باستان، سرمتی بود.^۳ به روایت هرودت

1) Pontus

2) See: V. I. Abaev, "Skifo-sarmatskie narečija", *Osnovy iranskogo jazykoznanija I*, Moskva, Nauk, 1979, pp. 272-364.

3) See: J. HARMATA, *Studies in the History and Language of the Sarmatians*, Szeged, Acta Universitatis de Attila József Nominatae, Acta Antiqua et Archaeologica XIII, 1970.

«زبان سرمیتیان اسکیتی است، اما به اصالت باستانی‌اش صحبت نمی‌شود».^۴
مادی باستان یکی دیگر از زبان‌های کمتر شناخته شده ایرانی باستان است که شواهد غیرمستقیم آن را می‌توان در برخی القاب، نام‌های خاص، نام‌های قبایل و جای‌نام‌ها در کتیبه‌های آشوری، بابلی و فارسی باستان، در الواح ایلامی، در اسناد آرامی و نیز در آثار مورخان یونانی یافت.^۵

تا کنون، عناصری را از چند زبان ایرانی باستان دیگر، گاه با حدس و گمان، شناسایی کرده‌اند که عبارت‌اند از: آراخوسیایی (رُخَجی) باستان^۶، پارتی باستان^۷، خوارزمی باستان^۸ و سُغدی باستان^۹. مسلماً، زبانی که می‌توان آن را باکتریایی (بلخی) باستان نامید نیز، وجود داشته است، چرا که به روایت استرابو «نام آریانا به بخشی از پارس و ماد هم اطلاق شده است؛ و نیز به باکتریایی‌ها و سغدی‌ها در شمال؛ زیرا اینان به زبانی تقریباً یکسان، تنها با اختلافات جزئی، سخن می‌گویند».^{۱۰} وجود برخی زبان‌های ایرانی میانه و ایرانی نو که نمی‌توان آنها را بازمانده هیچ یک از زبان‌های شناخته شده ایرانی باستان دانست، حکایت از آن دارد که زبان‌های ایرانی باستان دیگری نیز وجود داشته که هیچ اثر مستقیم یا غیرمستقیمی از آنها بر جای نمانده است.

چنان که می‌دانیم، فارسی باستان به کار رفته در کتیبه‌های هخامنشی، در واقع، زبان دربار و زبان مادری هخامنشیان را می‌نمایاند که خاندانی از طایفه پارسِ پاسارگادیان

4) Herodotus, tr. A. D. Godley, London, William Heinemann Ltd, vol. II, 1957, p. 317 (Book IV. 117).

5) See: M. MAYRHOFER, *Die Rekonstruktion des Medischen*, Graz/Wien/Köln, Österreichische Akademie der Wissenschaften, 1968.

6) See: R. SCHMITT, "Andere altiranische Dialekte", *Compendium Linguarum Iranicarum*, ed. R. SCHMITT, Wiesbaden, Dr. Ludwig Reichert Verlag, 1989, pp. 91-92.

7) See: A. GHILAIN, *Essai sur la langue parthe*, Louvain, Publications Universitaires, 1966, p. 8.

8) See: H. HUMBACH, "About Gōpatšāh, His Country, and the Khwārezmian Hypothesis", *Acta Iranica* 24, Leiden, E. J. Brill, 1985, pp. 330-331.

9) See: I. GERSHEVICH, "Appendix", apud N. Sims-Williams, "The Sogdian Fragments of the British Library", *Indo-Iranian Journal* XVIII, 1976, pp. 75-82.

10) *The Geography of Strabo*, tr. H. L. JONES, London, William Heinemann Ltd, vol. VII, 1966, p. 143 (Book XV.2.8).

بودند.^{۱۱} یکی از ویژگی‌های این زبان، نبود واج /l/ در آن است.^{۱۲} اما، وجود نام خاص Lak-ša- در ایلامی هخامنشی^{۱۳}، که برابر است با «رخش» در فارسی نو (از ایرانی باستان *Raxša- «سرخ‌گون»)، و نیز وجود واژه‌هایی با /l/ در فارسی میانه و فارسی نو (مانند: فارسی میانه larzīdan «لرزیدن»^{۱۴}، فارسی نو «لشتن» و «لیسیدن») نشان می‌دهد که دست‌کم در یکی از گویش‌های فارسی باستان، واج /l/ وجود داشته است. به‌علاوه، در کتیبه‌های فارسی باستان از حرف اضافه hadā «با» و ضمیر hauv «آن؛ او»^{۱۵} (قس aδ و hō در پارتی^{۱۶}، از زبان‌های ایرانی میانه شمال غربی) استفاده شده است، که هیچ‌یک در فارسی میانه و فارسی نو دیده نمی‌شود. بنابراین، می‌توان دریافت که حتی در مرکز حکومت هخامنشیان، یعنی پارس، گویش‌های ایرانی باستان دیگری نیز رایج بوده است.^{۱۷} هدف از نگارش این مقاله، شناساندن یکی از این گویش‌های ایرانی باستان است که می‌توان آن را شیرازی باستان نامید.^{۱۸} نام شیراز در الواح ایلامی هخامنشی به صورت‌های h.ti-ra-iz-zí-iš، h.ti-ra-zí-iš، h.sir-zí-iš و h.š-i-ra-iz-zí-iš آمده^{۱۹}، که به

11) Herodotus, vol. I, 1946, p. 165 (Book I. 125).

۱۲) این آوا تنها در چند نام غیرایرانی آمده است، مانند: Dubā-la «ناحیه‌ای در بابل»، Haldita «هالمدیته: نام فردی ارمنی» و غیره. در این باره ←

R. G. KENT, *Old Persian Grammar, Texts, Lexicon*, New Haven, American Oriental Society, 1953, p. 38.

13) M. MAYRHOFER, *Onomastica Persepolitana*, Wien, Österreichischen Akademie der Wissenschaften, 1973, p. 185.

14) D. N. MacKENZIE, *A Concise Pahlavi Dictionary*, London, Oxford University Press, 1971, p. 52.

15) KENT, pp. 211-212.

16) M. BOYCE, *A Word-List of Manichaean Middle Persian and Parthian*, Acta Iranica 9a, Téhéran-Liège, Bibliothèque que Pahlavi, 1977, pp. 8, 48.

۱۷) به همین دلیل است که فارسی باستان کتیبه‌های هخامنشی را نمی‌توان نیای مستقیم فارسی میانه و فارسی نو دانست. نیز ← HARMATA, p.71.

۱۸) احتمال وجود چنین زبانی را نخست مورگنشتیرنه مطرح کرد ←

G. MORGENSTIERNE, "Stray Notes on Persian Dialects", *Norsk Tidsskrift for Sprogvidenskap XIX*, 1960, p. 130.

19) W. Hinz and H. Koch, *Elamisches Wörterbuch*, Berlin, Dietrich Reimer Verlag, 1987, pp. 335, 1092, 1169.

اعتقاد هیئتس احتمالاً برگردان صورت **dirāciš* فارسی باستان است.^{۲۰} ابتدا، نگاهی گذرا به دو گویش خاموش استان فارس، کازرونی قدیم و شیرازی قدیم، می‌افکنیم. به نظر نگارنده، به دلایلی که گفته خواهد شد، این دو، بازمانده‌های شیرازی باستان بوده‌اند.

شواهد کازرونی قدیم را می‌توان در کلمات و جملاتی منسوب به شیخ ابواسحق کازرونی، صوفی قرن پنجم (وفات: ۴۲۶ ه‍.ق)، یافت که در فردوس المرشدیه، تألیف محمود بن عثمان کازرونی، به سال ۷۲۸ ه‍.ق و نیز در مرصدالاحرار، تألیف محمد بن عبدالرحمن کازرونی، به سال ۸۳۰ ه‍.ق نقل شده است. منبع هر دو این آثار کتابی عربی، در شرح زندگانی و کرامات شیخ ابواسحق کازرونی، به قلم خطیب امام ابوبکر (نیمه دوم قرن پنجم هجری) بوده، که متأسفانه از میان رفته است.^{۲۱} شواهد شیرازی قدیم را نیز می‌توان در دیوان شمس پُیس ناصر، شاعر قرن هشتم هجری، در منظومه کَانَ ملاح، اثر شاه داعی شیرازی، شاعر قرن نهم هجری، و نیز در ابیاتی از دیوان ابواسحق حلاج شیرازی، دیوان سعدی و دیوان حافظ یافت. به‌علاوه، مجمع الفرس سروری و فردوس المرشدیه، به ترتیب، بیت و جمله‌ای به شیرازی قدیم در خود جای داده‌اند.^{۲۲}

یکی از ویژگی‌های آوایی شیرازی باستان که آن را از فارسی باستان متمایز می‌ساخته، تحول **ts* و ترکیب آوایی **tsv* ایرانی باستان (به ترتیب از **k*^{۲۳} و **kw*^{۲۴} هندواروپایی) به *θ* بوده است.^{۲۴} این دو در فارسی باستان به ترتیب به *θ* و *s*، و در

20) W. Hinz, *Altiranisches Sprachgut der Nebenüberlieferungen*, Wiesbaden, Otto Harrassowitz, 1975, p. 92.

۲۱) ← محمد امین ادیب طوسی، «لهجه کازرونی قدیم»، نشریه دانشکده ادبیات تبریز، س ۷، ش ۱، ۱۳۳۴، ص ۲۶-۴۰.

۲۲) ← یحیی ماهیار نوابی، «لهجه شیرازی تا قرن نهم هجری»، نشریه دانشکده ادبیات تبریز، س ۱۷، ش ۱، ۱۳۴۴، ص ۷۷-۹۰؛ همو، «چند غزل از شمس پُیس ناصر»، نامه فرهنگستان، س ۱، ش ۴، ۱۳۷۴، ص ۲۷-۳۸. ادیب طوسی («مثلثات شیخ سعدی»، نشریه دانشکده ادبیات تبریز، س ۷، ش ۲، ۱۳۳۴، ص ۱۷۵) احتمال می‌دهد که ابیات گویشی به کار رفته در دیوان سعدی به کازرونی قدیم باشد.

23) N. Sims-Williams, "The Iranian Languages", *The Indo-European Languages*, ed. A. G. Ramat and P. Ramat, London, Routledge, 1998, p. 134.

۲۴) از آنجا که **ts* ایرانی باستان در شیرازی باستان به **θ* بدل شده، می‌توان احتمال داد که **dz* ایرانی باستان (از **ǵ* و **ǵh* هندواروپایی) هم به **θ* بدل می‌شده است، اما شواهدی برای این تحول در شیرازی قدیم و کازرونی قدیم یافت نشد.

اوستایی به ترتیب به s و sp بدل شده‌اند. *θ شیرازی باستان در کازرونی قدیم و شیرازی قدیم بدون تغییر، و گاه با تحول بعدی به صورت t، آمده است:

کازرونی / شیرازی قدیم θal «سال»، از شیرازی باستان *θard، از ایرانی باستان *θard- (قس فارسی باستان θard، اوستایی sarōd، فارسی میانه زردشتی sāl، فارسی میانه مانوی sār)؛

کازرونی قدیم θar «سر»، از شیرازی باستان *θara، از ایرانی باستان *θara- (قس فارسی میانه sar)؛

شیرازی قدیم θoz-/toz- «سوز- (ماده مضارع سوختن)»، از شیرازی باستان *θauk، از ایرانی باستان *θauk- (قس فارسی میانه sōz)؛

شیرازی قدیم θuhun/tuhun/tuxun «سخن»، از شیرازی باستان *θahvan، از ایرانی باستان *θahvan- (قس فارسی باستان θah «گفتن»، فارسی میانه saxwan)؛

شیرازی قدیم tanz- «سنج- (ماده مضارع سنجیدن)»، از شیرازی باستان *θang، از ایرانی باستان *θang- (قس فارسی میانه sanj)؛

شیرازی قدیم teš «شپش»، از شیرازی باستان *θiš(ā)، از ایرانی باستان *θiš(ā)- (قس اوستایی spiš، فارسی میانه spiš).^{۲۵}

واژه اخیر («شپش») در گویش‌های اوزی، بشکردی، بیدشهری، خنجی و گراشی به صورت heš و در لاری با حذف h آغازی به صورت eš تلفظ می‌شود.^{۲۶} h آغازی بازمانده *θ باستانی است و، از این رو، این واژه‌ها نیز وجود گونه‌ای باستانی را به صورت *θiš(ā) تأیید می‌کنند.

۲۵) واژه‌های کازرونی قدیم و شیرازی قدیم ← Kent, p. 188؛ واژه‌های اوستایی ← ماهیار نوابی، «چند غزل از شمس پُیس ناصر»، ص ۳۱؛ و: MORGENSTIERNE, *ibid.*; G. Windfuhr, "Fars, Dialects", *Encyclopaedia Iranica IX*, ed. E. Yarshater, 1999, p. 365.

واژه‌های فارسی باستان ← Kent, p. 188؛ واژه‌های اوستایی ← Ch. Bartholomae, *Altiranisches Wörterbuch*, Berlin, Walter de Gruyter & Co., 1961, cc. 1566, 1625.

واژه‌های فارسی میانه ← Mackenzie, pp. 73-76؛ فارسی میانه مانوی ← Boyce, p. 81.

۲۶) درباره این واژه‌ها ← احمد اقتداری، فرهنگ لارستانی، تهران، فرهنگ ایران‌زمین، ۱۳۳۴، ص ۲۲۹؛ و: K. Kamioka and M. Yamada, *Lāri Basic Vocabulary*, Tokyo, Institute for the Study of Languages and Cultures of Asia and Africa (ISLCAA), 1979, p. 16; K. Kamioka, A. Rahbar and A. A. Hamidi, *Comparative Basic Vocabulary of Khonjī and Lān*, Tokyo, ISLCAA, 1986, p. 7.

هنوز هم در برخی از گویش‌های کنونی استان فارس واژه «شپش»- که از واژه‌های پایه زبان است^{۲۷}- با t آغاز می‌شود و بر همین اساس می‌توان این گویش‌ها را بازماندگان شیرازی باستان دانست. برخی از این گویش‌ها عبارت‌اند از:

جهرمی teš «شپش»^{۲۸}؛

زرقانی teš «شپش»، teške «شپشک، شپش مرغ و دیگر پرندگان»؛

سُرخ‌تی teš «شپش»؛

سَروستانی tešk, teš «شپش»؛

گویش قدیم کلیمیان شیراز teš «شپش»^{۲۹}؛

گویش میان ده فسا teš «شپش»^{۳۰}.

تحوّل مهم دیگر در شیرازی باستان، ابدال *č ایرانی باستان (از *k و *kʷ هندواروپایی پیش از آواهای کامی) به *tʃ (و به احتمال زیاد *ʃ ایرانی باستان، از *g/*gʷ و *gh/*gʰ هندواروپایی^{۳۱}) بوده است. بازتاب این تحول را می‌توان در واژه‌های زیر مشاهده کرد:

دوانی tʃe «چه؟»، tʃes «چیز»، دَهله‌ای-پیرمُهلتی tʃe «چه؟»، کَلانی (گونه تاجیکی) tʃe «چه؟»، از شیرازی باستان *tʃi-، از ایرانی باستان *či- (قس فارسی باستان čiš-čiy «چیزی»، اوستایی čiš «چه؟»، فارسی میانه čē «چه؟» و čiš «چیز»؛ دوانی tʃa: «چاه» (قس فارسی میانه cāh)؛

27) See: W. P. LEHMANN, *Historical Linguistics: An Introduction*, London, Routledge, 1992, p. 181.

۲۸) در: علی‌اشرف صادقی، «لغات فارسی کتاب‌التلخیص ابوهلال عسکری»، مسائل تاریخی زبان فارسی، تهران، انتشارات سخن، ۱۳۸۰، ص ۱۸۲.

۲۹) درباره این واژه‌ها ← محمد جعفر ملک‌زاده، فرهنگ زرقان، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۰، ص ۷۵؛ عبدالله شهبازی، ایل ناشناخته (پژوهشی در کوه‌نشینان سرخی فارس)، تهران، نشر نی، ۱۳۶۶، ص ۱۸۶؛ صادق همایونی، فرهنگ مردم سروستان، تهران، دفتر مرکزی فرهنگ مردم، ۱۳۴۹، ص ۵۴۲ (در این کتاب واژه‌های سروستانی به صورت TEC و TECK آوانویسی شده‌اند. مؤلف C را برای š به کار برده است)؛ teš در گویش قدیم کلیمیان شیراز ← MORGENSTIERNE, *ibid.*

۳۰) اطلاعات مربوط به گویش میان ده فسا و نیز شواهدی را که پس از این، از گویش‌های بَنافی، دَهله‌ای-پیرمُهلتی و کَلانی (گونه تاجیکی) ارائه خواهد شد، آقای عبدالنّبی سلامی، در اختیار بنده نهاده‌اند، که بدین وسیله از ایشان سپاس‌گزاری می‌کنم.

31) Sims-Williams, *ibid.*

دوانی *tʃan* «چند؟»، دهله‌ای-پیرمهلتی *tʃan*، کلانی (گونه تاجیکی) *tʃay-tā* (قس فارسی میانه *čand*)؛

دوانی *tʃarm* «چرم» (قس فارسی باستان *čarman*، اوستایی *čarōman*، فارسی میانه *čarm*)؛

دوانی *tʃarv* «چرب» (قس فارسی میانه *čarb*)؛

دوانی *tʃā* «چهار» (قس اوستایی *čathwar-/čatur*، فارسی میانه *čahār*)^{۳۲}.

نکته دیگر این است که شیرازی باستان و گویش‌های بازمانده آن، از پاره‌ای جهات، وجوه اشتراکی با فارسی میانه مانوی دارند و در تقابل با فارسی باستان، فارسی میانه زردشتی و فارسی نو قرار می‌گیرند، مانند:

۱. شیرازی باستان **tʃ* = فارسی میانه مانوی *t* (از **tʃ*)، در تقابل با *č* در فارسی

باستان، فارسی میانه و فارسی نو، همه از ایرانی باستان **č*):

شیرازی باستان **tʃiš* «چیزی»، فارسی میانه مانوی *tis* (از **tʃis*)، دوانی *tʃes* (اما:

فارسی باستان *čiš[-čiy]* «چیزی»، فارسی میانه زردشتی *čiš*)؛

دوانی *tʃā* «چهار»، فارسی میانه مانوی *tas-* (از **tʃas-*) در *tasbāy* «چهارپا»، *taskirb*

«چهار شکل؛ چهارگوش، مربع»، *tasom* «چهارم» (اما: فارسی میانه زردشتی *čahār*).

۲. شیرازی میانه **ndz* (صورت همگون شده **ntʃ* در شیرازی باستان) = فارسی

میانه مانوی *nz* (از **ndz*)، در تقابل با *nj* در فارسی میانه زردشتی و فارسی نو، همه از

ایرانی باستان **nč*):

۳۲) واژه‌های دوانی ← عبدالنّبی سلامی، فرهنگ گویش دوانی، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۱، ص ۱۹۹، ۲۰۵-۲۰۶، ۲۱۰؛ فارسی باستان ← KENT, p. 184؛ اوستایی ← Bartholomae, cc. 423, 577, 582؛ فارسی میانه ← MacKenzie, pp. 21-23. دکتر علی‌اشرف صادقی تبدیل **č* ایرانی باستان را به **tʃ* از ویژگی‌های زبان فارسی میانه دانسته‌اند. به اعتقاد ایشان فارسی میانه فاقد *č* و *ʃ* بوده و به جای آنها دارای *tʃ* و *ɟ* بوده است. ← علی‌اشرف صادقی، تکوین زبان فارسی، تهران، دانشگاه آزاد ایران، ۱۳۵۷، ص ۱۲۵، پانویس ۴؛ همو، «یادداشتی درباره ساختمان واجی لهجه دوانی»، مجله زبان‌شناسی، س ۵، ش ۲، ۱۳۶۷، ص ۸؛ همو، مقدمه بر فرهنگ گویش دوانی (تألیف عبدالنّبی سلامی)، ص ۱۱.

چنان که از این مقاله می‌توان دریافت، به اعتقاد نگارنده فارسی میانه *č* و *ʃ* باستانی را حفظ کرده بود. *tʃ* و *ɟ* در واقع واج‌های شیرازی باستان بوده‌اند و به همین صورت هم در دوره میانه در زبانی که می‌توان آن را شیرازی میانه نامید رایج بوده‌اند. این زبان، چنان که در صفحات بعد خواهد آمد، از جهاتی به فارسی میانه مانوی نزدیک بوده است.

دوانی *andzi* «انجیر»، بنافی *anzi* (از **andzi*، اما: فارسی میانه زردشتی *anjir*)؛
دوانی *berendz* «برنج» (اما: فارسی میانه زردشتی *brinj*)؛
کازرونی قدیم *penzā* «پنجاه» (از **-ndz*)، قس فارسی میانه مانوی *panz* «پنج» (اما:
فارسی میانه زردشتی *panj*، *panjāh*)؛
شیرازی قدیم *ranz-* «رنج- (ماده مضارع رنجیدن)» (از **-ndz*)، قس فارسی میانه
مانوی *ranz* «رنج» (اما: فارسی میانه زردشتی *ranj*)؛
شیرازی قدیم *tanz-* «سنج- (ماده مضارع سنجیدن)» (از **-ndz*)، اما: فارسی میانه
زردشتی *sanj-*) ۳۳.

بدین ترتیب، به نظر می‌رسد که برخی از گویش‌های رایج در استان فارس – چون
بنافی، دوانی، دهله‌ای-پیرمهلتی، زرقانی، سرخی، سروستانی، کلانی (گونه تاجیکی) و
گویش میان ده فسا – و نیز گویش‌های کازرونی قدیم، شیرازی قدیم و گویش قدیم
کلیمیان شیراز در واقع بازماندگان زبانی هستند که می‌توان آن را شیرازی میانه و صورت
باستانی آن را شیرازی باستان نامید. شیرازی میانه تفاوت‌هایی با فارسی میانه
(زردشتی) داشته، اما به فارسی میانه مانوی نزدیک بوده است.

از سوی دیگر، چنان که در پانوش شماره ۳۳ نشان داده شد، برخی از گویش‌های
کنونی استان کرمان – مثلاً بردسیری، جیرفتی و سیرجانی – شباهت‌هایی آوایی با
گویش‌های بازمانده شیرازی باستان دارند. اگر جمله استرابو (تولد: ۶۴/۶۳ ق.م- وفات

۳۳) فارسی باستان ← Kent, p. 184؛ فارسی میانه زردشتی ← MacKenzie, pp. 10, 19, 21, 23, 64, 70, 74؛
فارسی میانه مانوی ← Boyce, pp. 71, 78, 87, 89؛ دوانی ← سلامی، ص ۱۰۲، ۱۲۵، ۱۹۹، ۲۰۶؛ کازرونی قدیم و
شیرازی قدیم ← Windfuhr, p. 365.

در فارسی میانه زردشتی به ندرت به جای *čiš* «چیز»، از *tis* هم استفاده شده است. به‌علاوه، تحول *č* را به
tš و از آن طریق به *t* در شواهدی از گویش‌های زیر نیز می‌توان مشاهده کرد:

بردسیری *tos* «چس»، *tosidan* «چسیدن» (← جواد برومند سعید، واژه‌نامه گویش بردسیر، کرمان، مرکز
کرمان‌شناسی، ۱۳۷۰، ص ۵۵)، دری افغانستان *tasu* «یک بخش از بیست و چهار بخش در زرع معماری»
(← عبدالله افغانی‌نویس، لغات عامیانه فارسی افغانستان، کابل، مؤسسه بلخ، ۱۳۶۹، ص ۱۱۷؛ امیرحسین اکبری
شالچی، فرهنگ گویشی خراسان بزرگ، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۰، ص ۹۱)، سیرجانی *tes* «چس»، *tesidan*
«چسیدن»، *tasbuj* «چهار سهم از نود و شش سهم آب (در آبیاری)» (← مریم مؤید محسنی، گویش مردم سیرجان،
کرمان، مرکز کرمان‌شناسی، ۱۳۸۱، ص ۵۵)، جیرفتی *tasok* «یک چهارم» (← اسلام نیک نفس دهقانی، بررسی
گویش جیرفت و کهنوج، کرمان، مرکز کرمان‌شناسی، ۱۳۷۷، ص ۱۸۹)، گراشی و لاری *tos* «چس»، *toseda*
«چسیدن» (← اقتداری، ص ۷۵).

پس از ۲۳ م) را به خاطر آوریم که: «زبان و بیشتر آیین‌های کرمانیان همانند مادها و پارس‌هاست»^{۳۴}؛ آن‌گاه، می‌توانیم نتیجه بگیریم که کرمانی باستان نیز به شیرازی باستان نزدیک بوده است.^{۳۵}



34) *The Geography of Strabo*, p. 155 (Book XV.2.14)

۳۵) کرمان (فارسی باستان - Karmāna) در اوایل دوره هخامنشی نام بخش شرقی استان پارس (فارسی باستان - Pārsa) بود، اما، در اواخر آن دوره استانی جداگانه به شمار می‌آمد. این استان از سمت جنوب تا سواحل خلیج فارس امتداد داشت و مرکز آن به احتمال زیاد، جایی در دره حاصلخیز جیرفت بود. ←
J. M. Cook, "The Rise of the Achaemenids and Establishment of Their Empire", *The Cambridge History of Iran*, vol. II, ed. I. GERSHÉVITCH, Cambridge, Cambridge University Press, 1985, pp. 239, 248.
داریوش اول، پادشاه هخامنشی (۵۲۱-۴۸۶ ق.م)، در کتیبه بنای کاخ خود در شوش (DSf، سطور ۳۴-۳۵) می‌گوید: 'yakā hačā Ga'dārā' abariya' utā hačā Karmānā' («چوب) یکا از گنداره آورده شد و از کرمان» (KENT, p. 143). پیش‌تر واژه یکارا به «آبنوس»، «افاقیا»، «سرو»، «درخت بلوط»، «درخت توت»، «درخت ساج» و غیره ترجمه می‌کردند؛ اما، گرشویچ نشان داد که این واژه همان است که اکنون به صورت jag درگوش بَشکریدی و jax درگوش پیزگی باقی مانده و نام درختی است با چوب بسیار سخت و محکم که نام علمی آن Dalbergia Sissoo Roxb. است. ←

I. GERSHÉVITCH, "Sissooat Susa", *Bulletin of the School of Oriental and African Studies (BSOAS)* XIX, 1957, p. 318.

همین درخت را در جیرفت نیز jag می‌نامند (نیک‌نفس دهقانی، ص ۲۰۳). به احتمال زیاد، واژه yakā در فارسی باستان دخیل از کرمانی باستان است.

چند نکته دستوری در گویش تالشی

محرّم رضایتی کیشه‌خاله (دانشگاه گیلان)

گویش‌های ایرانی، ضمن خویشاوندی با زبان فارسی و داشتن بعضی قواعد دستوری مشترک با آن، از نظر دستگاه آوایی، الگوهای صرفی و نحوی، اصالت خود را حفظ کرده‌اند، آنها از زبان فارسی منشعب نیستند و در امتداد آن قرار نمی‌گیرند، بلکه، هم‌عرض با آن، ادامه طبیعی و تحول‌یافته زبان‌های پیش از خود، یعنی زبان‌های دوره میانه و باستانی ایران، به حساب می‌آیند و چه بسا، نشانه‌های دیرینگی و پیوستگی آنها به آن زبان‌ها، به دلایلی، مشخص‌تر از فارسی باقی مانده است.

تالشی یکی از همین گویش‌هاست که هم‌اکنون در حاشیه جنوب دریای خزر و در مغرب و شمال استان گیلان- در شهرستان‌های تالش، رضوانشهر، ماسال، آستارا، فومن، شفت، صومعه‌سرا، رودبار- و کم و بیش در دیگر نواحی استان متداول است. گویشوران تالشی، بیشتر در مناطق روستایی، به‌ویژه، در امتداد نوار طولی کوه‌های تالش اقامت دارند. در خارج از حوزه سیاسی استان گیلان، در منتهی‌الیه کوه‌های تالش، یعنی در عنبران اردبیل، نیز گروهی تالشی‌زبان به‌سر می‌برند.

علاوه بر ایران، در قفقاز نیز عده زیادی گویشور تالشی‌زبان زندگی می‌کنند که، متعاقب معاهده ننگین گلستان، از تالش ایران جدا شده‌اند و عموماً در مناطق آستارا، لنکران، بيله‌سوار، یاردیملی، جلیل‌آباد و ماساللی ساکن‌اند.

بر اساس آمار ۱۹۸۹، جمعیت این گروه بالغ بر سیصد و هفتاد هزار نفر بوده

است.^۱ متأسفانه آمار درستی از جمعیت تالشی‌زبان ایران وجود ندارد و ارائه هرگونه اطلاعی در این خصوص، جز با حدس و گمان میسر نیست. با این حال، با توجه به قراین و اشارات، به نظر می‌رسد که بیش از سیصد هزار نفر در ایران به این گویش تکلم می‌کنند.

تالشی از گویش‌های ایرانی شمال غربی است که، در ادوار گذشته، علاوه بر گیلان، در آذربایجان رواج داشته‌اند. دویتهایی که در قرن دهم در منطقه اردبیل به دست آمده و تحلیل آنها از جانب ب. و. میلر، نشان داده است که گویش اردبیل در قرن دهم دارای ویژگی‌هایی است که آن را به زبان تالشی امروزی بسیار نزدیک می‌کند.^۲ قبل از پرداختن به برخی از ویژگی‌های تاریخی و باستانی گویش تالشی، به نکاتی چند از مختصات دستوری فارسی باستان، اوستایی و پهلوی که به نوعی در تالشی حفظ شده است، جملاً اشاره می‌کنیم تا، بر اساس آن، مطالب روشن‌تر بیان شود.

بر پایه آثار معتبر تاریخی، زبان‌های باستانی ایران، از حیث ساخت دستوری، به‌ویژه تنوع اشکال صرفی، بسیار پیچیده و دشوار بوده‌اند. در فارسی باستان، اسم، صفت و ضمیر هفت حالت و در اوستایی هشت حالت داشت و در موقعیت‌های مختلف نحوی، پی‌بستگی‌هایی به‌عنوان تکواژهای تصریفی، به دنبال آنها می‌آمد و نقش دستوری آنها را معین می‌کرد. این تکواژها، همیشه یکسان نبوده بلکه به اقتضای اصوات پایانی کلمات، اعم از صامت و مصوت، صورت‌های متنوعی داشته است. بدین ترتیب، هر اسم در یک حالت، چند شکل، و در حالات گوناگون، اشکال بسیار گسترده‌ای پیدا می‌کرد و همین امر، چه بسا، بر پیچیدگی و دشواری این زبان‌ها می‌افزود.^۳

در فارسی میانه، حالات تصریفی اسم، صفت و ضمیر، نخست به دو حالت، مستقیم یا فاعلی و غیرمستقیم یا غیرفاعلی، مبدل شد؛ سپس تمایز این دو حالت نیز از بین رفت و زبان از حالت ترکیبی بیرون آمد و صورت تحلیلی به خود گرفت. بنابراین، مهم‌ترین

(۱) علی عبدلی، چهار رساله در تاریخ و جغرافیای تالش، نشر گیلکان، رشت ۱۳۷۸، مقدمه، ص ۱۶ (به نقل از: محمدحسن ولی‌لی، آذربایجان، باکو ۱۹۹۳).

(۲) یوسیف م. ارانسکی، زبان‌های ایرانی، ترجمه علی‌اشرف صادقی، انتشارات سخن، تهران ۱۳۷۸، ص ۱۳۹.
 (۳) R.G. KENT, *Old Persian Grammar, Texts, Lexicon*, American Oriental Society, New Haven 1953, pp. 57-70; A.V.W. JACKSON, *Avesta Grammar*, W. Kohlhammer, Stuttgart 1892, pp. 62-105, 109-126.

تحول زبان فارسی از دوره باستان به دوره میانه، از بین رفتن اشکال و حالات تصریفی کلمات (اسم، صفت و ضمیر) بوده است. زبان فارسی نو (دری)، که صورت دگرگون‌شده زبان فارسی میانه است این ویژگی را هم چنان حفظ کرده است.

از مهم‌ترین ویژگی‌های زبان فارسی میانه، ساختمان به اصطلاح اِرگاتیو (ergative) فعل‌های ماضی متعدی است. این‌گونه افعال، هرگاه مفعول صریح ذکر نشود، بدون شناسه دستوری صرف می‌شده‌اند و شخص و شمار آنها با عامل - که اسم، ضمیر متصل یا منفصل غیرفاعلی بوده و معمولاً پیش از ماده ماضی می‌آمده - مشخص می‌شده است. اگر، در جمله، مفعول صریحی - اعم از اسم، ضمیر منفصل یا متصل - می‌آمد، فعل، از نظر شخص و شمار (شناسه)، با آن مطابقت می‌کرده نه با عامل که فاعل منطقی و معنایی جمله بوده است.^۴ زبان فارسی نو، فاقد چنین خصوصیتی است.

با توجه به مطالب فوق، در این نوشته سعی کردیم به پاره‌ای از مختصات گویش تالشی که ریشه در زبان‌های ایرانی دوره باستان و میانه دارد، بپردازیم. متذکر می‌شویم که تالشی، مانند بسیاری از گویش‌های ایرانی، گونه‌ها و لهجه‌های متعددی دارد، به طوری که گاه ارتباط دو گویشور از دو ناحیه دور از هم، مثلاً عنبران و تالش‌دولاب، به سختی حاصل می‌شود. طبیعی است که همه گونه‌های تالشی، از نظر حفظ اصالت‌ها و نشانه‌های کهن، در یک ردیف نیستند. بر اساس پژوهش‌های میدانی انجام‌شده، به نظر می‌رسد گونه‌ای که هم‌اکنون در قلمرو جغرافیایی بین دو رودخانه - شفارود در پونل، و ناورود در اسالم - متداول است، از اصالت بیشتری بهره‌مند باشد. لذا، در این تحقیق، همین‌گونه، به عنوان گونه معیار، توصیف شده است.

در تالشی، اسم مفرد و جمع و هم‌چنین ضمیر دو حالت دارد: فاعلی، غیرفاعلی.

الف) فاعلی

اسم مفرد در حالت فاعلی هیچ شناسه‌ای به دنبال ندارد. شناسه یا مخصّص جمع‌ساز در حالت فاعلی (-e/en) است که به دنبال اسم‌های مفرد مختوم به صامت می‌آید. در آخر اسم مفردی که به مصوت ختم شده باشد، برای جلوگیری از برخورد دو مصوت،

(۴) ژاله آموزگار-احمد تفضلی، زبان پهلوی، ادبیات و دستور آن، نشر معین، تهران ۱۳۷۳، ص ۶۶-۶۷.

صامت /y/ اضافه می‌شود:

جمع		مفرد	
žen -c/en	زن‌ها	žen	زن
k•la -y-c/en	دخترها	kōla	دختر

اسم شخص، در حالت فاعلی، همیشه با تکواژ (-mc/men) جمع بسته می‌شود:

جمع		مفرد	
hasan -mc/men	حسن و منسوبان او	hasan	حسن
pupu -mc/men	عمّه و منسوبان او	pupu	عمّه

این جمع، که به اسم و عناوین اشخاص اختصاص دارد، در فارسی رسمی و نوشتاری معادلی ندارد. احتمالاً «اینا»، که در لهجه تهرانی به دنبال برخی اسم‌ها می‌آید (حسن‌اینا، عمّه‌اینا)، به همین مدلول به کار می‌رود.

ب) غیر فاعلی

اسم مفرد در حالت غیر فاعلی، اگر مختوم به صامت باشد، شناسه /-i/ می‌گیرد. در غیر این صورت، بدون پی‌بست پایانی می‌آید. شناسه جمع‌ساز در حالت غیر فاعلی، /-un/ است که به آخر اسم‌های مختوم به صامت افزوده می‌شود. اگر اسم مفرد به مصوت ختم شود، صامت میانجی /m/ به آخرش اضافه می‌شود. اسم‌های اشخاص در حالت جمع غیر فاعلی، همیشه با تکواژ /-mun/ ظاهر می‌شوند:

جمع		مفرد	
dim -un	چهره‌ها	dim -i	چهره
xâlâ -m-un	خواهرها	xâlâ	خواهر
mamad -mun	محمد و منسوبان او	mamad -i	محمد
sadi -mun	سعدی و منسوبان او	sadi	سعدی

اسم، در حالت فاعلی، نقش‌های زیر را دارد:

۱. نهادی ۲. مسندی ۳. وصفی ۴. منادایی

در نقش نهادی و مسندی، اسم مفرد شناسه ندارد و جمع آن به حالت فاعلی به کار

می‌رود:

šuna 'oštān pasi-na xaša	چوپان گوسفندش را دوست دارد (نهاد مفرد)
'az šōma dasparč i nima	من مسخره شما نیستم (مسند)

همه گردها از درخت فروافتادند (نهاد جمع) *vuz-c/en gerd dâr-i-kâ bargonâstina*
 در نقش وصفی، به دنبال صورت مفرد و فاعلی اسم، /-a/ افزوده می‌شود. صفت در
 تالشی بر خلاف فارسی، پیش از موصوف خود (با نشانه اضافه -a) ذکر می‌شود:

کار مردانه *merd-a kâr*
 سیخ آهنی *'âsun-a bask*

در نقش منادایی، علاوه بر تکیه روی هجای آخر، گاهی تکواژ /-lâ/ به دنبال شکل
 فاعلی اسم مفرد، اضافه می‌شود. این نوع منادا با معنی تحیب همراه است:

ای برادر جان چه از من می‌خواهی *bra-lâ čâ-r ba-mân-kâ bapisti*
 ای رفیقم دلم از غم سوخته است *rafêq-lâ čâmôn dâl qam-i-kâ sutaya*

اسم در حالت غیرفاعلی صرف می‌شود ولی پیچیدگی نظام تصریفی فارسی باستان و
 اوستایی را ندارد. نظام صرف اسم، کم و بیش، در برخی دیگر از گویش‌های ایرانی نو،
 مثل اورامی، هرزنی^۵ و هم‌چنین آسی، که از زبان‌های گروه شرقی است، نیز حفظ شده
 است.^۶ نقش‌های اسم در حالت غیرفاعلی و اشکال صرفی آن به شرح زیر است:

۱. مفعول رایی ۲. مفعول به‌ای ۳. پیوستگی (اضافی) ۴. مفعول برایی
۵. مفعول دری و ازی ۶. مفعول بایی ۷. قیدی (قید زمان)

اسم، در نقش‌های مفعول رایی و به‌ای و اضافی، حالت و شکل مفرد و جمع غیرفاعلی
 دارد و تکواژ دیگری به آخرش اضافه نمی‌شود. در نقش اضافی، مضاف‌الیه بر خلاف
 زبان فارسی، قبل از مضاف می‌آید.

من گوسفند را می‌بینم (مفعول رایی - مفرد) *'az pas-i bavindima*
 من گوسفندها را می‌بینم (مفعول رایی - جمع) *'az pas-un bavindima*
 به بچه دروغ نگو (مفعول به‌ای - مفرد) *xordan-i duru mavâj*
 به بچه‌ها دروغ نگویند (مفعول به‌ای - جمع) *xordan-un duru mavâja*
 برگ درخت ریخت (اضافی - مفرد) *dâr-i liv viba*
 برگ‌های درختان ریختند (اضافی - جمع) *dâr-un liv-e vibina*

در نقش مفعول برایی، به صورت مفرد و جمع غیرفاعلی اسم، /-râ/ افزوده می‌شود.
 برای مرغ دانه بریز (مفعول برایی - مفرد) *karg-i-râ duna pešun*

(۵) ادیب طوسی، «بحثی در تطور گویش‌های ایرانی»، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز، ۱۳۴۸، سال
 بیست و یکم، شماره اول، ص ۹. (۶) زبان‌های ایرانی، ص ۱۲۳.

še-râ mavrij برای (هنگام) رفتن ندو (مفعول برایی - مفرد)
mal-un-râ vâš-əm varda برای احشام علف آوردم (مفعول برایی - جمع)
در نقش مفعول دری و ازی، به صورت مفرد و جمع غیرفاعلی اسم، /-kâ/ افزوده می‌شود:

səb-i-râ ka-kâ nima صبح در خانه نیستم (مفعول دری - مفرد)
ku-mun-kâ vâš-i manda niya در کوه‌ها علفی نمانده است (مفعول دری - جمع)
viša-kâ mâl-un barkara از جنگل احشام را بیرون کنید (مفعول ازی - مفرد)
pas-un-kâ ver šot maduša از گوسفندان زیاد شیر ندوشید (مفعول ازی - جمع)
در نقش مفعول بایی، به آخر صورت مفرد و جمع غیرفاعلی اسم، /-na/ ملحق می‌شود.

'asb-i-na bošam vayu dumla با اسب به دنبال عروس برویم (مفعول بایی - مفرد)
karg-un-na lun-i-kâ daraš با مرغ‌ها به لانه می‌رود (مفعول بایی - جمع)
در نقش قیدی، معمولاً به آخر صورت مفرد غیرفاعلی اسم، /-râ/ افزوده می‌شود و، بدین ترتیب، قید زمان ساخته می‌شود.

šav-i-râ mąnga gola čak babi vinde شب قرص ماه را خوب می‌شود دید
من باب مثال، نظام صرفی گویش تالشی در کلمه /žen/ = زن، چنین است:

حالت	مفرد	جمع
فاعلی	žen	žen-e/en
وصفی	žen-a	—
منادایی	žen-lâ	—
مفعول رایبی، به‌ای، اضافی	žen-i	žen-un
مفعول ازی، دری	žen-i-kâ	žen-un-kâ
مفعول بایی	žen-i-na	žen-un-na
مفعول برایی	žen-i-râ	žen-un-râ

در صرف زمان گذشته افعال متعدی، در تالشی، غالباً ساخت به اصطلاح ارگاتیو به کار می‌رود که، در آن، عامل (فاعل منطقی)، به حالت غیرفاعلی و مفعول به حالت فاعلی ظاهر می‌شود و فعل، از نظر شخص و شمار، با مفعول، که در واقع فاعل دستوری است، مطابقت می‌کند:

hasan-i pas vinda	حسن گوسفند را دید (ماضی مطلق)
hasan-i pas-c/en vindina	حسن گوسفندها را دید (ماضی مطلق)
hasan-i pas vinda	حسن گوسفند را دیده است (ماضی نقلی)
hasan-i pas-c/en vindana	حسن گوسفندها را دیده است (ماضی نقلی)
hasan-i pas vinda ba	حسن گوسفند را دیده بود (ماضی بعید)
hasan-i pas-c/en vinda bina	حسن گوسفندها را دیده بود (ماضی بعید)
hasan-i pas vinda bubu	حسن گوسفند را دیده باشد (ماضی التزامی)
hasan-i pas-c/en vinda bubun	حسن گوسفندها را دیده باشد (ماضی التزامی)
hasan-i pas vinda babe	(اگر) حسن گوسفند را می‌دیده بود (ماضی بعید استمراری)
hasan-i pas-c/en vinda babena	(اگر) حسن گوسفندها را می‌دیده بود (ماضی بعید استمراری)

در جملات بالا، چنان که دیده می‌شود، عامل (فاعل) به صورت غیر فاعلی، و مفعول به صورت فاعلی ظاهر شده و فعل، از نظر شناسه، با مفعول مطابقت کرده است. در این گونه موارد، اگر در جمله، مفعول صریح ذکر نشود، فعل بدون شناسه است:

hasan-i vinda	حسن دید
žen-un vinda	زنان دیدند

باید این نکته را افزود که صرف فعل متعدی در ماضی ملموس، ماضی استمراری و ماضی استمراری تمنائی، مثل فعل‌های لازم، حالت مستقیم دارد:

'az pas-un kâ bim vinde	من گوسفندان را داشتم می‌دیدم (ماضی ملموس)
'az pas-un 'a-vin-i-ma	من گوسفندان را می‌دیدم (ماضی استمراری)
'az pas-un 'a-vin-e-ma	(اگر) من گوسفندان را می‌دیدم (ماضی استمراری تمنائی)

در مثال‌های فوق، چنان که می‌بینیم، فاعل حالت مستقیم و مفعول حالت غیرمستقیم دارد و فعل‌ها، از نظر شخص و شمار (شناسه) با فاعل مطابقت کرده‌اند، با این ویژگی مشخص که، برخلاف دیگر فعل‌های ماضی، در ساختمان دو فعل اخیر، به جای ماده ماضی، از ماده مضارع (vin) استفاده شده است. چنین مشخصه‌ای عیناً در فارسی باستان و برخی از زبان‌های ایرانی گروه شرقی دیده می‌شود.^۷

ضمیر هم، در گویش تالشی، دو حالت دارد: فاعلی و غیر فاعلی.

۷) ارانسکی استفاده از ماده مضارع و افزونه (a-) در ساختمان فعل ماضی را منحصرأ از مختصات برخی زبان‌های ایرانی گروه شرقی مثل سغدی و خوارزمی دانسته است! ← زبان‌های ایرانی، ص ۱۷۸.

الف) فاعلی

ضمایر فاعلی دو نوع‌اند: منفصل، متصل.

ضمایر منفصل فاعلی فقط در دو نقش نهادی و مسندی به کار می‌روند و عبارت‌اند از:

'ama	ما	'az	من
š•ma	شما	tə	تو
'ave/'aven	آنها	'a/'av	او

'az هم‌ریشه با adam فارسی باستان و azəm اوستایی است و در پهلوی اشکانی و فارسی میانه زردشتی، در حالت فاعلی به کار می‌رفته؛ اما، در پهلوی متأخر، استعمال آن کم‌کم از رواج افتاد و man جای آن را گرفت.

این ضمایر، در نقش فاعلی، با همه افعال لازم و متعدی در همه زمان‌ها و وجوه – به جز فعل‌های متعدی در ماضی مطلق، ماضی نقلی، ماضی بعید، ماضی التزامی و ماضی بعید استمراری تمنائی – به کار می‌روند.

ضمایر منفصل فاعلی، در ساختِ اِرگاتیو افعال، در نقش فاعل دستوری (مفعول منطقی)، به کار می‌روند، مگر اول شخص مفرد که، در این ساخت، استثنائاً از حالت غیرفاعلی آن، یعنی mən، استفاده می‌شود:

mən 'a vinda	من او را دیدم (فاعل منطقی)
'ayi mən vinda	او مرا دید (مفعول منطقی)

چنان‌که مشاهده می‌شود، کاربرد mən در دو حالت فاعلی و مفعولی، در ساخت اِرگاتیو مشترک شده است.

ضمایر متصل فاعلی، همان شناسه‌های فعلی‌اند که دو نوع‌اند: شناسه‌های اِخباری و شناسه‌های التزامی.

شناسه‌های اِخباری

/-mun/	اول شخص جمع	/-m/	اول شخص مفرد
/-run/	دوم شخص جمع	/-š/	دوم شخص مفرد
/-n/	سوم شخص جمع	/ə/	سوم شخص مفرد

شناسه‌های التزامی

/-am/	اول شخص جمع	/-um/	اول شخص مفرد
/-a/	دوم شخص جمع	/-i/	دوم شخص مفرد
/-un/	سوم شخص جمع	/-u/	سوم شخص مفرد

بحث شناسه‌ها و موارد کاربرد آنها خود موضوع مستقل و گسترده‌ای است که توصیف آن مجال دیگری می‌طلبد، در این جا، به همین اشاره درباره آن کفایت می‌شود.

ب) غیر فاعلی

ضمایر غیر فاعلی دو نوع‌اند: منفصل، متصل.

ضمایر منفصل غیر فاعلی خود به دو نوع تقسیم می‌شوند: مفعولی، ملکی.

ضمایر منفصل مفعولی

'ama	ما	m•n	من
šəma	شما	t•	تو
'amun	آنها	'ayi	او

این ضمایر، مانند حالت غیر فاعلی اسم‌ها، در صرف زمان گذشته افعال متعدی، به‌جز ماضی ملموس، ماضی استمراری و ماضی استمراری تمنائی، به عنوان عامل (فاعل منطقی) به کار می‌روند.^۸

اگر در جمله مفعول صریحی نیامده باشد، فعل بدون شناسه می‌آید. برای مثال، harde (= خوردن)، در ماضی مطلق، با ضمایر منفصل مفعولی صرف می‌شود:

'ama <u>harda</u>	ما خوردیم	mən <u>harda</u>	من خوردم
šəma <u>harda</u>	شما خوردید	tə <u>harda</u>	تو خوردی
'amun <u>harda</u>	آنها خوردند	'ayi <u>harda</u>	او خورد

در صورتی که، در جمله، مفعول صریحی، اعم از اسم یا ضمیر منفصل فاعلی، ذکر شده باشد، فعل در سوم شخص مفرد و جمع از نظر شمار با آن مطابقت می‌کند. برای

۸) استثنائاً piste (=خواستن) نیز ساخت یرگاتیو دارد:

<u>mən 'a bapisti</u>	من آن را می‌خواهم
<u>xərdan-i 'aye bapistina</u>	بچه آنها را می‌خواهد

روشن شدن مطلب، به مثال‌های زیر توجه کنید:

mən varg-e vindina من گرگ‌ها را دیدم mən varg vinda من گرگ را دیدم
tə 'aye vindina تو آنها را دیدی tə 'a vinda تو او را دیدی

چنین خصوصیتی در کردی و پشتو هم وجود دارد^۹، با این تفاوت که، در آن زبان‌ها، مثل زبان پهلوی، فعل، در بقیه صیغه‌ها نیز، از نظر شمار، با مفعول معنایی خود مطابقت می‌کند.

البته، صرف‌نظر از زمان و وجه فعل، برخی از جملات با فعل لازم و ربطی نیز حالت غیرمستقیم دارند؛ یعنی عامل آنها، اعم از اسم و ضمیر، به صورت غیرفاعلی ظاهر می‌شود و فعل بدون شناسه است:

hasan-i garm-a حسن گرمش است (حسن را گرم است)
mən sard niya من سردم نیست (مرا سرد نیست)
žon-un xaš bumaya زن‌ها خوششان می‌آید (زنان را خوش می‌آید)
'ayi xaš bumaya او خوشش می‌آید (او را خوش می‌آید)

ضمایر منفصل مفعولی، علاوه بر نقش‌های فوق، غالباً به کمک شناسه‌های تصریفی آخر اسم‌ها، در نقش‌های مفعول‌ازی، بایی، به‌ای و برایی نیز کاربرد دارند با این قید که، به‌خلاف اسم‌ها، در محدوده مورد مطالعه ما، در سه نقش اول (مفعول‌ازی، بایی، و به‌ای)، با جزء پیشین *ba* همراه‌اند:

ba-mən-kā از من مفعول‌ازی
ba-mən-na با من مفعول‌بایی
ba-mən به من مفعول‌به‌ای
mən-rā = mōra^{۱۰} برای من مفعول‌برایی

ضمایر ملکی در تالشی شش صیغه مستقل دارند:

čama مال ما čəmən مال من
šəma مال شما 'əštə مال تو
čamun مال آنها čayi مال او

این ضمایر فقط در دو نقش اضافی و مسندی کاربرد دارند. در نقش اضافی، با اسم همراه‌اند و پیش از آن می‌آیند و، در نقش مسندی، به‌تنهایی به کار می‌روند:

(۹) زبان‌های ایرانی، ص ۱۱۹ و ۱۲۹.

čamun kine	(اضافی)	مال آنها
čama bajār	(اضافی)	مزرعه ما
'm j•gâ čamun -a	(مسندی)	این جایگاه مال آنهاست

ضمیر ملکی، در زبان اوستایی، وجود داشته و در حالت‌های گوناگون، شمارها و جنس‌های سه‌گانه صرف می‌شده است و این تصریف، در ایرانی میانه غربی، به دو صورت (صیغه) تقلیل یافت^{۱۰} و در فارسی دری به کلی از بین رفت.

ضمایر متصل غیرفاعلی

/-mun/	اول شخص جمع	/-m/	اول شخص مفرد
/-run/	دوم شخص جمع	/-r/	دوم شخص مفرد
/-šun/	سوم شخص جمع	/-š/	سوم شخص مفرد

ضمایر متصل غیرفاعلی، مانند ضمایر منفصل مفعولی، با زمان‌های گذشته برخی از فعل‌های متعدی، به‌عنوان عامل (فاعل منطقی)، به‌کار می‌روند و شخص و شمار آنها را مشخص می‌کنند. در این صورت، اگر فعل، تنها باشد، به‌عنوان شناسه به آن افزوده می‌شوند:

hent-əmun	نوشتیدیم	hent-əm	نوشتیدم
hent-ərun	نوشتیدید	hent-ər	نوشتیدی
hent-əšun	نوشتیدند	hent-əš	نوشتید

این ضمایر نیز، مانند حالت غیرفاعلی اسم‌ها و ضمایر منفصل مفعولی، در برخی از جمله‌ها، صرف نظر از زمان و وجه فعل، به‌عنوان عامل (فاعل منطقی) به‌کار می‌روند و، مانند شناسه، شخص و شمار فعل را مشخص می‌کنند:

xaš-əm 'āma	خوشم آمد
xaš-ər 'āma	خوشت آمد
garm-əš-a	گرمش است
sard-mun niya	سردمان نیست

به‌علاوه، به دیگر اجزای جمله – اعم از مفعول رای، بایی، به‌ای، برایی و همچنین قیدها – اضافه می‌شوند. اینک چند مثال:

۱۰) محسن ابوالقاسمی، دستور تاریخی زبان فارسی، انتشارات سمت، تهران ۱۳۷۵، ص ۹۷ و ۱۰۹.

'a -m pegata	(مفعول رایبی مفرد)	آن را برداشتم
'aye -m pegatina	(مفعول رایبی جمع)	آنها را برداشتم
hasan-i-na -m məzâ karda	(مفعول بایی)	با حسن بازی کردم
'amad-i -m 'âvnosta	(مفعول به‌ای)	به احمد نشان دادم
gâ-râ -m vâš varda	(مفعول برایی)	برای گاو علف آوردم
səb-i-râ -m tə vinda	(قید زمان)	صبح تو را دیدم
'iyâ-m 'a barafanda	(قید مکان)	اینجا آن را انداختم

چنین خصوصیتی کم و بیش در گویش‌های لاری نیز وجود دارد.^{۱۱} در جملات گسترش‌یافته که اکثر اجزاء آمده‌اند، ضمائر متصل غیرفاعلی، بنا به میل و تأکید گوینده، می‌توانند به هر جزئی بیبوندند. علاوه بر کاربردهای فوق، با فعل‌های لازم در کلیه زمان‌ها، در نقش اضافی نیز به کار می‌روند. در این صورت، برخلاف اسم و ضمائر ملکی، بعد از مضاف واقع می‌شوند:

pâ-mun čakəsta	پای ما شکست	pâ-m čakəsta	پای من شکست
pâ-run čakəsta	پای شما شکست	pâ-r čakəsta	پای تو شکست
pâ-šun čakəsta	پای آنها شکست	pâ-š čakəsta	پای او شکست



(۱۱) ای.ک. مالچانوا، «گویش‌های لاری»، ترجمه معصومه احسانی، نامه فرهنگستان، دوره پنجم، شماره دوم، مهر ۱۳۸۰، ص ۱۸۳-۱۸۷.

خرما در فرهنگ مردم «خِشْت» و «دِلْوَار»

عبدالنبی سلامی

مقدمه

درخت خرما یا به تعبیری نخل، و به گویش محلی جنوب «مُخ mox» و «مُ mo»، بدون شک، یکی از کهن‌ترین درختانی است که از دیرباز منبع قوت انسان‌های دوره باستان بوده است. مبدأ اصلی آن به درستی معلوم نیست؛ اما، تا کنون دانشمندان نظریات مختلفی درباره منشأ آن ارائه کرده‌اند. عده‌ای سرزمین اولیه درخت خرما را آسیا و مشخصاً کرانه‌های خلیج فارس دانسته‌اند. تعدادی موطن اصلی آن را شمال آفریقا و شبه جزیره عربستان، و بعضی سرزمین آن را شبه‌قاره هند عنوان کرده‌اند. برای اینکه به اظهارات مبهم و مبتنی بر حدس و گمان بسنده نکرده باشیم، بر اساس آثاری که از این گیاه در نقش‌ها و بناهای دوره باستان و بعد از آن به دست آمده نکاتی را یادآور می‌شویم.

در بنای معبد خدای ماه در نزدیکی اورِ عراق، از نخل استفاده شده است، که سابقه آن را تا هفت‌هزار سال قبل می‌رساند. هم‌چنین در نقش‌های برجسته نینوا آثاری از درخت نخل مربوط به دوره آشوریان وجود دارد. در قانون‌نامه حمورابی، ششمین پادشاه بابل، چند ماده درباره نخل وجود دارد، که نشان می‌دهد درخت نخل چه تأثیری بر زندگی مردم آن زمان داشته است. در ماده ۵۹ این قانون آمده است: هرکس نخل خرما را قطع کند، باید ۲۲۵ گرم نقره جریمه بپردازد. در ماده ۶۰ نیز مقررات بین کارگر و مالک نخلستان وضع شده است:

کارگر نخلستان باید زمین را با استفاده از پاچوش‌ها بکارد و، برای مدت ۴ سال، آنها را آبیاری کند و سپس، در طول سال پنجم که درختان خرما به بار می‌نشینند، محصول آن را به طور مساوی بین خود تقسیم کنند.

تأثیر نخل در میان مردم دنیای باستان به قدری بوده که کاخ‌ها، معابد، و حتی تخت‌های سلطنتی را - در دوره سومریان و بابلیان - به وسیله برگ‌های آن تزئین می‌کرده‌اند.

در ایران، بر اساس شواهد باستان‌شناختی، نزدیک به شش هزار سال پیش کشت نخل وجود داشته است. در دوره ایلامیان، در نزدیکی شهر شوش، نخلستان‌های بسیاری بوده است. حتی بر روی مهرهای این دوره نقش‌های نخل دیده می‌شود که اهمیت و قداست این گیاه را نزد مردم آن دوره نشان می‌دهد. منظومه درخت آسوریگ که به پهلوی و از زمان ساسانیان به جای مانده است، حکایت از اهمیت نخل در زندگی آن روز مردم دارد.

گزنفون به نقل از سقراط می‌نویسد که در عصر هخامنشیان، باغ‌هایی در ایران وجود داشته که آنها را «باغ‌های بهشتی» می‌نامیده‌اند؛ و محصولات آنها انگور، انجیر و خرما بوده است.

قداست نخل در دوره باستان

از هزاران سال پیش تا کنون، به دلیل تأثیر نخل در زندگی بشر، این گیاه از اهمیت و قداست ویژه‌ای برخوردار بوده است. مردم ادوار مختلف تمدن بین‌النهرین، هریک به‌گونه‌ای در نشان دادن اهمیت نخل آیین‌ها و مراسم و اعتقادات نیکی داشته‌اند:

سومریان نخل را مقدس می‌شمردند و آن را نمونه برکت می‌دانسته‌اند؛ در نزد کلدانیان نخل الهه خاصی داشته است؛ بابلیان خدای مخصوصی برای نخل داشته‌اند؛ آشوریان از خرما به عنوان شیرینی در مجالس شادی استفاده می‌کرده‌اند؛ هندوها نیز شرط برکت را در خاندان عروس و داماد، وجود خرما می‌دانسته‌اند؛ عرب‌ها خرما را تنها ماده تغذیه عموم برمی‌شمردند و آن را «شجرة الحیاة» می‌نامیدند، و بر این اساس، منشأ آن را آدمی می‌دانستند.

ایرانیان، به‌خصوص مردم جنوب، و به‌طور اخص مردم بلوچ، نخل را تنها میراث پس

از خود می‌دانند و آن را «شجره وفاداری» می‌نامند.

در کتاب عجائب المخلوقات، اثر زکریای قزوینی، درباره نخل و میوه آن آمده است: نخل درختی مشهور و مبارک است و از عجایب او آن که نباشد الا در بلاد گرمسیر و دیار اسلام و درخت خرما از نعمت‌هایی است که باری تعالی اهل اسلام را بدان کرامت کرده است.

قرآن کریم از نخل به کرات یاد کرده و اجزا و ترکیبات آن را نام برده است. و آخرین که حضرت علی (ع) فرموده: ای مردم نخل خود را گرامی بدارید، چون نخل خرما از زیادی گیل آدم آفریده شده است و در نزد خداوند درختی گرامی‌تر از خرما نیست.

خرما در فارس

مهم‌ترین مناطق خرماخیز فارس شامل لار، کازرون، جهرم، فیروزآباد، لامرد، داراب و فسا است. سطح زیر کشت استان بالغ بر ۲۴۷۷۳ هکتار است که از این مقدار، حدود ۱۸۶۱۳ هکتار آن را نخل‌های بارور تشکیل می‌دهد، و سالانه حدود ۱۰۰۰۰۰ تن خرما تولید می‌شود.

کازرون در جنوب غربی استان فارس واقع است و مناطق جنوب و جنوب غربی آن پوشیده از باغ‌های خرماست. عمده‌ترین مناطق خرماخیز این شهرستان، خشت، حرا، کنارتخته و بالاده است. سطح زیر کشت این مناطق بالغ بر ۶۵۰۰ هکتار و با تولیدی معادل ۲۲۷۳۲ تن خرماست. باغ‌های خشت و کنارتخته از رودخانه شاپور سیراب می‌شوند. در خشت حدود یک میلیون اصله درخت نخل وجود دارد که از این تعداد ۷۰۰۰۰۰ اصله بارور و بقیه غیربارور هستند.

خرما در استان بوشهر

در منطقه بوشهر در حال حاضر بیش از ۳۷۵۰۰۰۰ اصله درخت وجود دارد که حدود سه میلیون اصله آن بارور و بقیه غیربارور هستند. این مقدار درخت خرما در مساحتی قریب ۲۲۶۹۰ هکتار قرار دارد، که حدود ۱۴٫۲٪ نخلستان‌های کشور را تشکیل می‌دهند.

شیوه آبیاری در استان اکثراً غرقابی است به نحوی که استخرهای وسیعی به ابعاد مختلف - بسته به وسعت باغ - ایجاد شده که ۳۰ تا ۶۰ اصله نخل در آنها قرار دارند.

تعدادی از این نخلستان‌ها که در سه منطقه دشتستان به مرکزیت برازجان، تنگستان به مرکزیت آهرم و دشتی به مرکزیت خورموج قرار دارند، از آب رودخانه‌هایی که استان را مشروب می‌کنند، آبیاری می‌شوند و بقیه از آب جاری رودخانه بی‌بهره‌اند و با آب باران - اگر ببارد - آبیاری می‌شوند. از جمله این نخلستان‌ها می‌توان از نخلستان‌های دیم دلوار نام برد.

گیاه‌شناسی نخل

درخت خرما از رده تک‌لپه‌ای‌ها و از خانواده Palmaceae و از جنس Phoenix و گونه Dactylifera است. درخت خرما دوپایه است. گل آذین آن خوشه‌ای و از پوسته یا غلافی به نام «اسپات» پوشیده شده است. هر درخت ۷ تا ۱۲ خوشه به بار می‌آورد و هر خوشه دارای ۴۸ تا ۸۵ رشته است و روی هر رشته ۱۷ تا ۲۶ دانه خرما تولید می‌شود. مواد تشکیل‌دهنده خرما عبارت‌اند از: آب، مواد معدنی (فسفر، آهن، سدیم، پتاسیم و کلسیم)، پروتئین، ویتامین‌ها، قند و فیبر^۱.

پیش از ورود به متن

در این مقاله خرما در فرهنگ مردم خشت و دلوار بررسی می‌شود. انتخاب این دو منطقه از دو نظر قابل توجه است:

۱. نوع نخل‌داری و شیوه آبیاری نخلستان‌های هر منطقه؛
 ۲. نوع گویش هر یک به عنوان گویش‌های محلی مناطقی که از نظر شیوه معیشت به هم نزدیک، ولی از نظر زبانی از هم دورند.
- خرمای خشت به عنوان نمونه‌ای از خرماکاری در منطقه‌ای که از نظر آبیاری فاریاب است، و خرمای دلوار به عنوان نمونه‌ای از خرماکاری در منطقه‌ای که از نظر آبیاری دیم محسوب می‌شود.

از نظر گویشی نیز نام‌های خرما در منطقه خشت کازرون به گویشی از شاخه لری تعلق دارد، در حالی که نام‌های خرما در دلوار بوشهر متعلق به گویشی غیرلری هستند. بر

۱) اطلاعات مقدمه برگرفته از منابع زیر است: محمد هاشم‌پور، «گنجینه خرما»، نشریه آموزش کشاورزی، پاییز ۱۳۷۸، ص ۱۱۷-۱۴۵؛ «شناسنامه تصویری خرما»، نشریه وزارت کشاورزی، ش ۱۳، دی‌ماه ۱۳۷۵.

این اساس اطلاعات کاشت، داشت و برداشت خرما در هریک از دو منطقه به طور جداگانه آمده است، تا ضمن جلوگیری از خلط مبحث، به سادگی تفاوت‌های آنها را از هم بازشناسیم.

فرصت مغتنم است که از آقایان احمد جام‌شیر ۷۰ ساله، علی جام‌شیر ۳۵ ساله و عیسی جام‌شیر ۲۷ ساله، گویشوران محترم روستای خواجه‌جمالی خشت، و آقای سید ابوطالب هاشمی، شاعر و گویشور محترم خشتی، و هم‌چنین آقایان حیدر شاکر ۴۵ ساله، حسین شاکری ۴۶ ساله و نامدار صابری ۵۵ ساله، گویشوران محترم دلوار، که این اطلاعات را در نشست‌های متعدد از آنها گرفته‌ام، قدردانی کنم.

خرما در فرهنگ مردم خشت

۱ اعتقادات

مردم جنوب، از جمله مردم خشت، معتقدند که خرما میوه بهشتی است و آن را از بهر مردگان خیرات می‌کنند.

خرمای شکر (šakar) در مرحله رطب دانه سیاهی در دل دارد که معتقدند این سیاهی همان سمی است که با آن امام را مسموم کرده‌اند. هر کس ۷ اصله نخل به بار بیاورد و در اختیار فقرا و نیازمندان قرار دهد، ثوابی عظیم برده است.

مردم چون آن را از آدمی می‌دانند، به پیروی از فرمایش حضرت علی(ع) برای آن اصطلاحاتی به کار می‌برند که به آدمی اطلاق می‌شود. مثل گشتن، سر، دیوانه شدن. اگر پیش تاج نخل، که در اصطلاح محلی به آن «سَرْمُخ» می‌گویند، از حالت طبیعی خارج شود اصطلاح «کلووابیدن kalu vâbidan» را برای نخل به کار می‌برند و منظور این است که نخل دیوانه شده است.

هر کس هفت درخت نخل را از بین ببرد، مثل این است که انسانی را کشته باشد.

۲ نخل و مثل و چیستان

در میان مردم منطقه خشت، درباره نخل ضرب‌المثل‌ها و چیستان‌هایی وجود دارد، که نمونه‌هایی از آن در زیر می‌آید:

الف. ضرب المثل

کَنگِه وَ کَنگِه نَمی چسپِه kanga va kanga namičaspē «کنگه به کنگه نمی چسبد». «کنگه» دانه کم‌شیره خرماست. در صورتی که این دانه‌ها روی هم ریخته شوند، به هم نمی چسبند. این ضرب المثل را وقتی به کار می‌برند که بخواهند فردی با بهتر از خود مأنوس شود تا به معرفت برسد. چون معتقدند افراد هم‌طراز چیزی از یکدیگر یاد نمی‌گیرند.

فلونی مثل مُخ بی سَرِن folun-i mesl-e mox-e bi sar-en «فلانی مثل نخل بی سر است». در مورد افراد دراز و لاغر می‌گویند.

فلونی مثل تُنگ تَرَن folun-i mesl-e tong-e tar-en «فلانی مثل تنه نخل تر است». تنه تر نخل سنگین است و حرکت‌دادنش مشکل. در مورد افرادی می‌گویند که تنبل و کم‌تحرک‌اند.
مُخ بی سَر سایه نداره mox-e bi sar sâya nadâre «نخل بی سر سایه ندارد». در مورد اشخاصی می‌گویند که خیرشان به کسی نمی‌رسد.

میخ سگ رو خرما می‌بنده mix-e sag ru xormâ mibande «میخ سگ را روی خرما می‌بندد». وقتی می‌گویند که کسی چیز باارزشی را در اختیار فردی نامطمئن قرار می‌دهد.

خرما کله کله، دوشو پنجه پنجه xormâ kalla kalla, dušô penja penja «خرما دانه‌دانه، دوشاب (شیره) انگشت‌انگشت». وقتی می‌گویند که بخواهند در مصرف چیزی صرفه‌جویی را یادآوری کنند.

مثل تره کبکاب می‌مونه mesl-e tarre-ye kabkâb mimune «مثل شاخه جوان نخل کبکاب می‌ماند». در مورد جوانان قوی‌هیکل و بلندبالا می‌گویند. زیرا شاخه جوان نخل کبکاب درشت و قوی است.

ب. چیستان

بی چینه که سُ کاکا وُ یِ کله i čene ke so kâkâ vo ya kola «این چیست که سه برادرند و یک کلاه». جواب: خرما در مرحله پَهک است که هر سه دانه روی یک کلاهک رشد می‌کنند (← پَهک، در بخش نام‌های خرما در مراحل رشد).

اسب سبز چل گره، هر گره یِ نر asp-e sabz-e čel kore har kore ye nare «اسب سبز دارای چهل گره، که هر گره یک نر است». جواب: نخل است که (حدود) چهل شاخه دارد.

۳ نام‌های خرما در مراحل رشد

هَبابو habâbu گل آذین خوشه داخل دول. dul = اسپات، قبل از عمل گرده‌افشانی.
پَهک pahak دانه اولیه خرما که سبز و کاملاً کال است. به آن خِلال (xelâl) هم می‌گویند.
خَارک xârak میوه نیم‌رس خرما قبل از نرم‌شدن آن. خارک بعضی از خرماها به‌حدی شیرین است که قابل خوردن می‌شود و عمدتاً در این مرحله به مصرف می‌رسد. مثل خارک بریمی، برهی، شیخالی و شکر. برعکس، خارک بعضی از خرماها تلخ است و باید تا مرحله رطب و خرما روی درخت بماند، مثل کبکاب.

دُمباز *dombâz* مرحله بعد از خارک. در این مرحله نیمی از حبه خرما خارک، و نیم دیگر رطب است. رتو *retav* «رطب». در این مرحله حبه خرما نرم و شیرهدار می‌شود. رطب باید زود به مصرف برسد و آلا ترش می‌شود. خرما *xormâ* آخرین مرحله رشد میوه نخل است. در این مرحله، خرما دارای شیره غلیظ می‌شود و حبه‌های آن نسبت به رطب سفت‌تر است. زمان ماندگاری آن نیز زیاد می‌شود، به طوری که می‌توان تا سال بعد آن را در هوای معمولی نگهداری کرد و به مصرف رساند.

۴ نام انواع خرما در منطقه خشت

خرما جزو گیاهانی است که به دلیل تنوع شکل، اندازه، رنگ، مزه، نرمی یا خشکی و زودرسی یا دیررسی نام‌های گوناگون دارد. در برخی از کتاب‌ها یکصد و چهل نوع خرما را شمارش کرده‌اند. البته باید توجه داشت که تعدادی از نام‌های مختلف، مربوط به یک نوع خرماست که در مناطق مختلف نام‌های محلی دارد. عمده‌ترین خرماهایی که کشت آنها زیاد است و محصولاتشان به بازار عرضه می‌شود، حدود ۳۰ تا ۴۰ نوع است، مثل: برهی (برحی) *berehi* خارک آن زرد و شیرین است. رطب آن کهربایی و خرما آن قهوه‌ای متمایل به قرمز است. به دلیل شیرینی خارک آن عمدتاً در مرحله خارک به مصرف می‌رسد. خرماهای این نوع دیررس است.

بریمی *bereymi* خارک آن زرد و بسیار شیرین است. مرغوب‌ترین خارکی است که به بازار عرضه می‌شود. جزو ریزدانه‌هاست.

پاشوی *pâšavi*، پادشاهی *pâdšâvi* خرمایی است متوسط که زیاد کشت نمی‌شود.

چب‌چاب *čab čâb* نوعی خرما مرغوب شبیه به کبکاب است (← کبکاب).

حَلْوویی *halvoui* خرما مرغوبی است که در هر باغ بیش از چند اصله وجود ندارد و به مصرف خانوار باغدار می‌رسد.

حاج‌باقری *hâjbâqeri* به آن سیف‌الدینی نیز می‌گویند. خرمایی است مرغوب و با همین نام در اغلب مناطق فارس و بوشهر کشت می‌شود.

خارو *xâru* خارک آن زرد و کشیده است. از انواع خرما مرغوب و کمیاب منطقه است.

خاسه زردو *xâsa zardu* خارک آن زرد و جزو خرماهای متوسط است.

خش‌خار *xâš xâr* خوش‌خوار *xoš xâr* خارکش سرخ است و دانه‌های کشیده دارد. معطر و خوش‌خوراک است.

دِیری *deyri* خارک آن سرخ و خرمایش قهوه‌ای روشن است. حبه‌هایش درشت و کشیده است و جزو خرماهای خشک محسوب می‌شود.

رتو خَشُو retav xašu به آن گنتار یا گنتهار هم می‌گویند. جزو خرماهای ریزدانه اما مرغوب است. خارکش زرد است و عمدتاً در مرحله رطب به مصرف می‌رسد.

زرد زرد / zardun خارکش زرد و کشیده است و به دلیل شیرینی خارک آن، در همین مرحله به مصرف می‌رسد.

زینی زین‌الدینی zeynoddini خارکش سرخ و از نظر اندازه متوسط است.

سمبرون sambarun به سعمرون نیز موسوم است. خارکش زرد و خرمایش قهوه‌ای نیمه خشک است. در منطقه از بازار خوبی برخوردار است.

سوزنی suzani خرمایی است بلند و باریک. علت نامگذاری آن نیز کشیدگی آن است. خارکش زرد است و از نخل‌های خودرو به دست می‌آید.

شابی šâbi / شهابی šahâbi خارکی زرد دارد. خرمایش کشیده و باریک و نیمه خشک است. در منطقه خواهان زیادی دارد.

شکر šakar خارکش زرد و بسیار شیرین است. علت نامگذاری آن نیز همین است. عمدتاً در مرحله خارک به مصرف می‌رسد.

شپخالی šixâli خارکش سرخ و بسیار شیرین است. جزو دانه‌درشت‌هاست. در مرحله خارک به مصرف می‌رسد. خرماي آن پوک و بی‌مغز می‌شود و مصرف ندارد.

قابی qâbi خارک آن زرد و طعم آن بسیار شیرین است. جزو خرماهای مرغوب منطقه است.

قسپ qasp (خرمای زاهدی) خشک‌ترین و بی‌شیره‌ترین خرماهاست. انواع مختلف دارد، مثل: قسپ پیش‌کُرو qasp-e piškori = برگ کوتاه.

قسپ جهرمی qasp-e ja:romi، که احتمالاً درخت آن اول‌بار از جهرم به منطقه آورده شده است.

قسپ گزی qasp-e gezi، که دانه‌های آن از بقیه قسپ‌ها خشک‌تر است.

قسپ گل qasp-e gol، که دانه‌های آن گردتر از بقیه قسپ‌هاست.

قندی qandi خارکش زرد و شیرین است و عمدتاً در همین مرحله به مصرف می‌رسد.

کبکاب kabkâb مرغوب‌ترین خرماي منطقه است. از نظر مقدار محصول نیز بیشترین محصول به حساب می‌آید. خارکش زرد و بسیار تلخ است. مردم منطقه طعم خارکش را به زهر تشبیه می‌کنند. آن را تا مرحله خرما روی درخت نگه می‌دارند. بهترین خرمایی است که هم در منطقه و هم خارج از آن بازار خوبی دارد.

کندولی kanduli نوعی خرماست که در مرحله خارک آن را می‌چینند و از آن خارک پخته تولید می‌کنند (← خارک پخته).

گردویی gerduyi خارک آن سرخ و حبه آن گرد است. جزو ریزدانه‌ها محسوب می‌شود.

گنتار gantâr / گنتهار gantehâr (← رتو خَشُو).

مکتیو maktiv خارک آن زرد است و در هر سه مرحله خارک، رطب و خرما به مصرف می‌رسد.

هلیله‌ای halile-yi خارک آن زرد است. هم در مرحله خارک و هم در مرحله رطب به مصرف می‌رسد. جزو خرماهای دیررس است و تقریباً زمانی به دست می‌آید که برداشت خرماهای دیگر به پایان رسیده باشد.

۵ خرما و خوراکی‌های آن

در خجشت و اطراف آن چند نوع خوراکی تهیه می‌شود که ماده اصلی آنها خرماست، مثل: خارک پُخته xarak poxta برای تهیه آن خارک خرماهای قندی، شکر، و به‌خصوص کندولی را در دیگ می‌ریزند و مقداری آب به آن اضافه می‌کنند و آنها را می‌جوشانند تا کاملاً نرم شوند. بعد از گرفتن آنها از آب هسته آنها را بیرون می‌آورند و دانه‌دانه آنها را چون دانه‌های تسبیح بند می‌کنند و در سایه می‌آویزند تا خشک شوند. خارک پخته چون از خارک به دست می‌آید قدری گس اما خوش‌خوراک است. خرماشیره xormâ šira مقداری خرما نرم را در کُلیک (kolik) (کوزه لعاب‌دار) می‌ریزند و به آن دارچین، زنجبیل و کنجد و مقداری شیره خرما اضافه می‌کنند. حدود یک هفته در کوزه را می‌بندند، تا خرما کاملاً نرم شود و طعم دارچین و زنجبیل را به خود بگیرد. این غذا بسیار مقوی است و در طول زمستان از آن استفاده می‌شود.

رنگینک ranginak حبه‌های خرما را از هسته خالی می‌کنند و به جای هسته مغز گردو می‌گذارند. سپس آنها را به‌طور ایستاده در کنار هم در بشقاب می‌چینند تا کف بشقاب کاملاً پوشیده شود. بعد مقداری آرد گندم و روغن تفت می‌دهند و آن را هم می‌زنند تا به صورت حلوا درآید و داغ داغ روی سطح خرما می‌ریزند و سطح آن را صاف می‌کنند. در آخرین مرحله، مقداری پودر دارچین روی آن می‌پاشند. شَهْ خُرمویی šolla xormoyi مقداری خرما را در آب می‌خیسانند و آن را چنگ می‌زنند و توسط صافی آب (شیره) آن را می‌گیرند. مقداری آرد و روغن به آن اضافه می‌کنند و آن را روی اجاق می‌گذارند تا کاملاً بجوشد و آب آن تبخیر شود. در این مرحله ماده‌ای کشدار به وجود می‌آید که بعد از سرد شدن به مصرف می‌رسد.

حلوا خُرمویی halvâ xormoyi مقداری خرما را که هسته آنها را بیرون آورده‌اند با مقداری آرد تفت داده و روغن مخلوط می‌کنند و کاملاً چنگ می‌زنند تا به صورت خمیر درآید. عده‌ای آن را در بشقابی می‌ریزند و به مرور مصرف می‌کنند. عده‌ای دیگر آن را قطعه‌قطعه در دست می‌گردانند تا به صورت دوک درآید. بعد در ظرفی می‌ریزند و دانه‌دانه به مصرف می‌رسانند. حلوای دیگری از دانه‌های گرده درخت نخل نرم با روغن تهیه می‌کنند که جنبه دارویی دارد و برای درمان مردان عقیم تجویز می‌شود. معمولاً در گذشته چون نمی‌دانستند که علت از زن است یا مرد، هر دو نفر باید از آن می‌خوردند. مردم معتقدند که با خوردن این حلوا زوج ناتوان صاحب فرزند می‌شوند.

۶ آفت‌های خرما

خرما هم مانند هر محصول کشاورزی دیگر در معرض آفت‌زدگی است و در سال‌هایی که از نظر آبیاری به موقع دچار اختلال شود، آمادگی پذیرش آفت‌های طبیعی را بیشتر دارد. این آفات عبارت‌اند از:

اَسَلَك / اَسَلَاک asalak این آفت به صورت مایع چسبناکی سراپای پنگ (خوشه) خرما را می‌پوشاند و از رشد حبه‌های خرما جلوگیری می‌کند و به اصطلاح خرما را خفه می‌کند.

رِیْزِش rizeš عیبی است که چون به درخت سرایت کند، دانه خرما در مرحله پَهک (خلال) خودبه‌خود می‌ریزد.

کِرْمِ پَنگاش kerm-e pangāš کرم ریزی است که در مرحله هبابو انتهای پنگ (خوشه خرما) را در محل اتصال به درخت می‌خورد و مانع رشد خوشه می‌شود.

کِرْمِ کُلَه kerm-e kola کرم ریزی است که در زیر کلاهک حبه خرما زندگی می‌کند و موجب جدایی خرما از کلاهک می‌شود.

کَفُوک kafuk نوعی کنه است که در مرحله خارک چون شته روی خوشه را می‌پوشاند و جلو رشد میوه را می‌گیرد. در اثر این آفت شفافیت خرما از بین می‌رود.

۷ شیرۀ خرما و روش تهیه آن

در خجشت برای تهیه شیرۀ از دو روش استفاده می‌کنند:

شیرۀ طبیعی در کف اتاقی که به گرفتن شیرۀ اختصاص یافته، چند ردیف دیواره ده سانتی‌متری ایجاد می‌کنند و سته‌ای را روی آن پهن می‌کنند (← سته، ذیل ش ۱۱). سپس چند بل (← بل، ذیل ش ۱۱) خرما را روی سته می‌گذارند. در اثر فشار بل‌ها که بر روی هم قرار گرفته‌اند شیرۀ خرما به داخل جدول‌های کف اتاق می‌ریزد و از آنجا به داخل گودالی که در نزدیک درگاه اتاق به ابعاد یک متر احداث شده، و به کل دوشوی (kal-e dušovi) موسوم است، هدایت می‌شود. هر صبح با لیوان مقدار شیرۀ ای را که در کل دوشوی جمع شده در ظرفی می‌ریزند و آماده عرضه به بازار می‌کنند.

شیرۀ پخته این نوع شیرۀ را معمولاً از خرماهای نامرغوب تهیه می‌کنند. مقداری خرما را در دیگی می‌ریزند و پس از اضافه کردن مقداری آب، آن را می‌جوشانند تا نرم شود. بعد آن را چنگ می‌زنند و پوسته و هسته آن را جدا می‌کنند. بعد از صاف کردن، آن را باز می‌جوشانند تا غلیظ شود. این شیرۀ نسبت به شیرۀ طبیعی نامرغوب‌تر است.

۸ اجزای درخت نخل

آرَدَه ârda گرده نخل نر.

بَچَه bača پاجوش نخل (← دِمیت).

بوخار buxâr حالتی از دول (اسپات) نخل نر که چون شکفته شود و گرده آن بیرون ریزد، خاصیت عمل لقاح را از دست می‌دهد. از این گرده برای گرده‌افشانی استفاده نمی‌شود.

پاتیزَه pâtiza برگ‌های باریک و کوچک قسمت میانی شاخه نخل که بین «پیش» و «خار» واقع‌اند (← پیش و خار).

پازرد pazard آخرین ردیف (ردیف بیرونی تاج نخل) شاخه‌های نخل که به طور طبیعی هر ساله زرد می‌شوند و باید آنها را برید. باقی‌مانده شاخه‌های بریده شده روی تنه نخل (تاپ) حاصل همین بریدن‌های سالانه است (← تاپ).

پَنگ pang خوشه خرما، متشکل از پنگاش (دُم خوشه) و رِس (← پنگاش، رِس).
پنگاش pangâš دُم ضخیم و محکم خوشه خرما. از پنگاش در صنایع دستی منطقه استفاده‌های زیادی می‌شود.

پیره pira درخت نخل بالای چهل سال (مقابل تره tarra).

پیش piš برگ‌هایی که بلند و پهن‌اند و در قسمت یک‌سوم سرشاخه قرار دارند. از همین برگ‌ها بسیاری از محصولات صنایع دستی منطقه تولید می‌شود.

پیش‌دل piš del جوان‌ترین شاخه درخت نخل که از مرکز تاج چون ترکه‌ای پدید می‌آید. بعد از رشد برگ‌ها افشان می‌شود.

پیش‌گرو piš koru برگ کوتاه نخل. این واژه مختص نخل‌هایی است که برگ‌هایشان کوتاه است.

تاپول tâpul قسمت انتهایی گرز نخل که پهن و ستر است و با آن کاهگل پشت بام را بعد از بارش باران می‌کوبند تا آب نفوذ نکند.

تازیونه tâziyuna نخلی که قبل از موعد خوشه دهد. معمولاً ثمر این گونه نخل‌ها به خرما تبدیل نمی‌شود و در مرحله پهبک می‌ماند.

تره tarra درخت نخل ۲۵ تا ۳۵ ساله.

تُنگ tong تنه خشک‌شده و افتاده نخل.

خار xâr تیغ‌های بُن شاخه درخت نخل. این خارها نوعی وسیله دفاعی است که از ورود مزاحم به داخل تاج جلوگیری می‌کند. معمولاً نخل‌داران، به هنگام بو دادن (گرده‌افشانی کردن)، با کاردی تیغ‌ها را می‌زنند تا به خوشه جوان درخت دسترسی یابند و بتوانند گرده درخت نر را در میان خوشه‌های درخت ماده قرار دهند.

خارمُخ xâr mox (← خار).

دُو دختر do:vo اصطلاحی است مربوط به پاجوش که در کنار نخل مادر رشد کرده و خود درختی شده باشد. درخت مادر را «دُی» و پاجوش را «دختر» می‌گویند.

دِمیت demit پاجوش درخت خرما، که عموماً برای تکثیر و توسعه نخلستان استفاده می‌شود.

دول dul اسپات، غلاف دوکی شکل خوشه خرما که گل‌آذین را در خود جای داده و به موقع شکفته می‌شود تا گل‌ها خارج شوند.

دیی deyi درخت نخل ماده که دارای دمیت (پاجوش یا بیچه) باشد.

رس res تارهای خوشه نخل که دانه‌های خرما روی آنها قرار دارد.

رک rek ساقه درخت نخل که از طول نصف شده، برای پوشش سقف اتاق به کار می‌رود.

زِر zeze برگ پاجوش که، به دلیل کوچکی و ضعیف بودن، بیشتر برای سوخت به مصرف می‌رسد. در صنایع بافتنی کاربرد ندارد، اما در ساخت جارو استفاده می‌شود.

سَر مُخ sar-e mox تاج نخل.

سیس sis دانه‌های انواع خرما، در صورتی که گرده‌افشانی نشده و ضعیف مانده باشد. معمولاً بدون هسته است.

شاهار šâhâr شاخه بدون برگ نخل. معمولاً از این شاخه‌ها در سقف اتاق استفاده می‌کنند.

فاش وایدن fâš vâbidan شکافته شدن دول (اسپات) نخل (← دول).

کُتل kotol دول نرسیده نخل.

کَلو وایدن kalu vâbidan اصطلاحی است که برای پیچیدن تاج نخل به کار می‌رود و منظور این است که نخل دیوانه شده است.

گُرز gorz شاخه درخت نخل.

گُرز لیتک gorz litak شاخه نخل که از وسط ببرند و از برگ عاری کنند.

لیف lif رشته‌های بهم‌پیچیده و درهمی که روی تنه درخت و بین گرزهای آن ظاهر می‌شود. از لیف در تهیه طناب استفاده می‌شود.

مُخ mox نخل، درخت خرما.

هَسّه hassa هسته خرما.

۹ اصطلاحات آب و آبیاری نخلستان

اِسکَن eškan محل انحراف آب از جوی اصلی به جوی فرعی.

بَند band تقسیم‌بندی نخلستان برای آبیاری. برای این منظور باغ‌های بزرگ را با خاکریز تقسیم‌بندی می‌کنند و در هر قسمت حدود ۵۰ نخل می‌کارند که یکجا آبیاری شوند.

پیز piz گلی که با مقداری مرغ (چمن) همراه باشد. از این گل برای بستن راه آب جوی اصلی و انحراف آب به جوی فرعی استفاده می‌شود. این گل نسبت به گل فاقد مرغ مقاوم‌تر است.

زخم‌او zaxmô یک نوبت آبیاری بعد از برداشت محصول خرما.

غازتی γârti مقدار گلی که جلوی جوی اصلی را می‌بندد و آب را به جوی فرعی می‌ریزد. حجم این مقدار گل معمولاً یک سر بیل است.

گاَوَن *gâvan* قسمت کوچک باغ که در آن حدود ۴ تا ۱۰ اصله نخل، یکجا آبیاری می‌شود.
گَهَه *gaha* محلی که آب جوی اصلی به باغ منحرف شود. برای این منظور چند چوب محکم شاهار را به طور عمودی و در کنار هم در کف جوی اصلی فرو می‌کنند (← شاهار، ذیل ش ۹) و مقداری پوشال جلو آن قرار می‌دهند تا از عبور آب جلوگیری شود و آب به جوی فرعی بریزد.

۱۰ اصطلاحات نخل و نخل‌داری

بودادَن *bu dâdan* گرده‌افشانی کردن خوشه‌های نخل ماده (پریزه).
پاشلی *pâšoli* کومه‌ای که دیوار آن تا ارتفاع یک‌متری از خجست و گِل پوشیده شده باشد.
پریزه *periza* کیسه پارچه‌ای نازکی که گرده نخل نر و مقداری جو یا شلتوک (شالی) در آن ریخته باشند و برای گرده‌افشانی روی خوشه نخل ماده بکوبند. گرده نخل به دلیل نمی که دارد به هم می‌چسبند. دانه‌های جو یا شلتوک که با آن مخلوط می‌شود، موجب جدایی دانه‌های گرده می‌شود و بیرون آمدن دانه‌های گرده را از سوراخ‌های پارچه آسان می‌کند.
تارونه *târune* دول (اسپات) نخل، معطر و دارای اسانسی خوشبوست. مردم جنوب از آن عرق تارونه می‌گیرند.

خاسه / خاصه *xâsa* تمامی خرماهای منطقه غیر از کبکاب را خاسه گویند.
خَس *xas* مکانی در باغ که در آنجا خرماهای چیده‌شده را گرد می‌آورند و خرماهای مرغوب را جدا و بسته‌بندی می‌کنند. این عمل معمولاً توسط زنان و دختران خانواده صورت می‌گیرد.
کَپر *kapar* سایه‌بان ساخته‌شده از شاخ و برگ نخل. این نوع کپر از دو طرف به وسیله سته بسته و از دو طرف دیگر باز است.

کُت‌کنگه *kot kanga* عمل جدا کردن خرماهای مرغوب از نامرغوب در خَس (← خَس).
کِروک *keruk* وسیله کاردمانندی با دسته‌ای به طول حدود نیم متر که برای پاک کردن بُن شاخه نخل از خار به کار می‌رود. این کار عمدتاً در زمان گرده‌افشانی صورت می‌گیرد، تا به راحتی بتوانند به دول (اسپات) درخت نر دسترسی یابند.

کَلَه *kalla* حبه خرما، واحد شمارش خرما.

کَلَه *kola* کلاهک حبه خرما.

کَلَه‌چین *kalla çin* دست‌چین کردن خرماهای رسیده از میان خوشه‌ای که هنوز دانه‌هایش کاملاً نرسیده است.

کَنگه *kanga* خرمای نامرغوب، بدون شیر، خشک‌شده، نارس و تُرش.

کومه *kuma* اتاق ساخته شده از شاخ و برگ نخل با یک در که در ضلع طولی آن قرار دارد.

هَرَس *haras* طاق اتافی که با رِک درخت نخل (← رِک، ذیل ش ۸) پوشیده شده باشد.

۱۱ نخل و صنایع دستی خشت

بادبازوک *bâd bâduk* فرفره ساخته شده از پیش (برگ) نخل.
بادبزن *bâvizan* بادبزن معمولی دسته‌دار با صفحه چهارگوش از برگ نخل و دسته‌ای که از پنگاش باشد
(← پنگاش، ذیل ش ۸).
bal ظرف حصیری بافته شده از برگ نخل، شبیه به بالش‌های تخت، که حدود پنج من خرما گنجایش
دارد.
بند *band-e mox bor* طنابی از جنس لیف نخل، مخصوص پایین فرستادن زنبیل از بالای درخت
نخل به هنگام خرماچینی.
بیدادی *bidâdi* ظرف کوچکی مخصوص خرما که باغداران خرما می مصرفی خود را در آن می ریزند. این
ظرف نیز از برگ نخل بافته شده است و شبیه به کشکول دراویش است.
پروند *parvand* وسیله بالا رفتن خرماچین از درخت نخل. این وسیله از دو قسمت تشکیل شده است،
یکی *poštiyon* و دیگری *grs* (← *poštiyon* و *grs*).
poštiyon قسمت پهن پروند که به پشت کمر خرماچین می افتد و خرماچین با اتکا به آن بالا
می رود.
پیش بند *piš band* طنابی است که در بالای درخت نخل زنبیل را در پیش روی خرماچین نگه می دارد.
tak تک زیرانداز بافته شده از برگ نخل به ابعاد ۴×۳ و کوچک تر.
تویزه *taviza* ظرفی شبیه به مجمعه لبه دار، که برای نگهداری نان تیری و نیز به عنوان سفره از آن استفاده
می کنند. جنس آن از رشته های نازک پنگاش و برگ نخل است. نحوه ساخت آن به این صورت است که
چند رشته پنگاش را کنار هم قرار می دهند و برگ نخل را به دور آنها می پیچند تا به صورت مفتول درآید.
سپس آن را در یک نقطه مرکزی به دور خود (به صورت حلزونی) می گردانند و با رشته های نازک برگ
نخل به هم می دوزند تا به شکل یک دایره حدود یک متری درآید.
جارو پیشی *jâru piši* جارویی است که از قسمت سرشاخه دمیت نخل درست می شود.
خفتوک *xeftuk* دامی است برای صید پرندگان. این دام که از بافت برگ نخل بر روی شاخه درست
می شود، حفره ای است که در آن خرما قرار می دهند و حلقه ای نایلونی نیز در جلو آن تعبیه می کنند. پرنده
برای خوردن خرما سرش را از حلقه داخل می کند. حلقه به دور گردنش می افتد و به مرور کشیده و
تنگ تر می شود و پرنده به دام می افتد.
دم کش *damkaš* صفحه ای است گرد به قطر حدود ۵۰ سانتی متر که برای دم کشیدن برنج روی دیگ
می گذارند. نوع بافت آن شبیه به تویزه است (← تویزه).
دوقله *doqele* سبد کوچکی که از برگ نخل می بافند و خرما می سوغاتی را در آن می ریزند. دو نوع
کوچک و بزرگ دارد: نوع کوچک آن *doqele-y dogu* و نوع بزرگ آن *doqele-y cângu* است.
سئه *satta* شاخه های نخل که به هم بسته باشند و به عنوان دیوار، کومه و کپر به کار ببرند. این شاخه ها را

به وسیله موسیر در سه نقطه بالا، وسط و پایین به هم می‌بندند (← موسیر).

سَجَم sajam (← سته).

شابند šāband (← پیش‌بند).

کِرَاغَه kerâya ظرف بسیار بزرگ استوانه‌ای که از پیش‌نخل می‌بافند و غله در آن نگهداری می‌کنند. این ظرف حدود ۱۰۰ تا ۲۰۰ من غله گنجایش دارد.

کَرَس kars طناب پروند. یک سر این طناب به یک طرف پشتیون پروند وصل است و سر دیگر آن که آزاد است به دور درخت می‌افتد و به طرف دیگر پشتیون گره می‌خورد. خرماچین با کمک این طناب که هر بار با جلو دادن بدن به طرف درخت چندین سانتی‌متر طناب را بالاتر می‌اندازد و با تکیه به پشتیون به مرور از درخت بالا می‌رود (← پروند و پشتیون).

کَلَه‌پیشی kola piši کلاه دوره‌دار بافته شده از برگ نخل.

کیفار kifâr فلاخن ساخته شده از برگ نخل.

موسیر musir بند نازک تهیه شده از رشته‌های پنگاش کوبیده شده که برای بستن ظرف خرما (بل) یا بستن سته / سَجَم (← سته و سَجَم) به کار می‌رود.

نون‌دون nundun ظرف استوانه‌ای با شعاع حدود یک متر و بلندی نیم متر که برای نگهداری نان به کار می‌رود. این ظرف از رشته‌های پنگاش و برگ نخل و شبیه به بافت تویزه (← تویزه) ساخته می‌شود.

خرما در فرهنگ مردم دلوار

۱ اعتقادات

نخل‌داران دلوار بر اساس اعتقادات اسلامی، برای برکت باغ و برداشت محصول حلال، چند اصله نخل را به عناوین مختلف و با نیت خیرخواهانه وقف می‌کنند و محصول سالانه آنها را برای خوردن رهگذران در نظر می‌گیرند:

چند نخل (عمدتاً از نوع سمبرون) را سویل sevil می‌کنند که هرکس وارد باغ شد، فی سبیل الله از میوه آن بخورد.

معمولاً به عنوان خمس باغ چند درخت نخل را به سادات وامی‌گذارند که تا آخر عمر از محصول آن برداشت کنند.

چند اصله نخل را به شیخ یا ملای ده واگذار می‌کنند تا ضمن برداشت محصول، برای درگذشتگان‌شان قرآن قرائت کند و فاتحه بخواند.

غیر از این کارهای خیرخواهانه، مردم به دلیل اعتباری که برای نخل قائل‌اند آن را همچون انسان عزیز می‌شمارند و انداختن یا خشکاندن نخل را «کشتن نخل» می‌انگارند.

اصطلاح گِنا (= دیوانه) را در مورد نخل نیز به کار می‌برند و در صورتی که تاج نخلی به دلایل مختلف از حالت طبیعی خارج شود و به اصطلاح بیچد، می‌گویند *مُ یکو گِنا* وایده *i mo yaku genâ vâbiðe* یعنی این نخل دیوانه شده است.

۲ بازی کودکان با هسته خرما

پَهکِ خرمای سمبرون برخلاف پَهکِ انواع دیگر قابل خوردن است. وقتی نرم شود و به اصطلاح خُمال (*xomâl*) گردد، بچه‌ها آن را می‌خورند و با هسته آن که در این مرحله سفید است نوعی بازی می‌کنند. بدین صورت که یکی از دیگری می‌پرسد: بُوات جاهالین یا پیرن *bovâ-t jâhâl-en yâ pir-en*. فردی که مورد سؤال قرار گرفته، هسته‌ای در دست می‌گیرد و آن را فشار می‌دهد. اگر هسته نرم و آبدار باشد، می‌گوید: بوام جاهالین *bovâ-m jâhâl-en* و در صورتی که هسته سفت شده باشد و آبی از آن نجهد می‌گوید: بوام پیرن *bovâ-m pir-en*. بعد نوبت به نفر دیگر می‌رسد و هسته‌ای دیگر؛ و بدین طریق سرگرم می‌شوند.

۳ نام‌های خرما در مراحل رشد

هُواهُ *hovâhu* خوشه بو نخورده (گرده‌افشانی نشده) که رشد نکرده باشد و در همان حالت گل مانده باشد. معمولاً آن را می‌برند تا قوت درخت صرف آن نشود.
پَهکِ *pahak* دانه پس از گرده‌افشانی که سبز و کاملاً کال است.
خِرک *xerak* میوه نیم‌رس خرما قبل از نرم شدن (← خارک در خشت).
دُمباز *dombâz* (← دُمباز، ذیل ش ۳).
رَتَب *retab* رطب.
خُرما *xormâ* خرما (← خرما، ذیل ش ۳).

۴ نام انواع خرما در دلوار

بَسری *basri* نوعی خرما که خارک صورتی دارد و در هر سه مرحله خارک، رطب و خرما به مصرف می‌رسد.
پَره‌ی *berehi* به گفته مردم دلوار این نوع خرما از هسته خرمای بریمی به دست می‌آید (← بره‌ی، ذیل ش ۴).
بَریمی *bereymi* (← بریمی در خشت، ذیل ش ۴).
جوزی *jôzi* این نوع دارای خارک قرمز است. در مرحله رطب و خرما به مصرف می‌رسد.

چب‌چاب čab čâb نوعی خرمای مرغوب شبیه به کبکاب که فقط در مرحله خرما مصرف می‌شود. خارکش مناسب خوردن نیست.

خِرْکُ زردو xerak zardu چنان‌که از نامش پیداست خارکش زرد است و به دلیل مرغوبیت و شیرینی خارکش در همین مرحله به مصرف می‌رسد.

خَنِزِی xanizi این نوع خرما از هسته خرمای خنی‌سری (xaniseri) به دست می‌آید. سرزمین اصلی خرمای خنی‌سری بحرین است. خارک آن قرمز است و در همین مرحله و نیز در مرحله رطب به مصرف می‌رسد.

خِیْروِی xeyrovi دارای خارک زرد است. رطب آن معطر و زودرس است.

دِیْری deyri خارکش سرخ کم‌رنگ و خرمایش خشک و کم‌شیره است.

زَارِیَمَتِی zâryâmati خارکش سرخ کم‌رنگ است. خرمایی است بسیار مرغوب و در مرحله رطب و خرما به مصرف می‌رسد.

زَامَرْدُو zâmardu مردم دلواری معتقدند که درشت‌ترین خرما در جهان است. خارک آن زرد است و جز در دلواری در نقاط دیگر کمیاب است.

زِیْنِی zeyni مردم دلواری می‌گویند این خرما همان خرمای مضافتی بم است که در آنجا به مضافتی معروف شده است.

سَمْبَرُون sambarun خرمای بسیار مرغوبی است و منحصر به فرد. زیرا از مرحله پَهِک تا خرما به مصرف می‌رسد.

سِی‌سِی sisi خارک آن زرد و بسیار گس است و فقط در مرحله رطب به مصرف می‌رسد.

شَابِی šâbi خرمای مرغوبی است، اما به دلیل اینکه زودریز است و بر شاخه نمی‌ماند، در دلواری کمتر پرورش می‌یابد.

شَکَر šakar خارک آن زرد و بسیار شیرین است. این خرما برخلاف انواع دیگر خرما حبه‌هایش مستقیماً از مرحله خارک به رطب می‌رسد و مرحله دُمباز (← دُمباز در خشت، ذیل ش ۳) ندارد.

شِیخَالِی šixâli (← شیخالی در خشت).

شِیْرِنُو širinu خرمایی است مرغوب، خارکش زرد است و در همین مرحله نیز به مصرف می‌رسد.

قَسِپ qasp (خرمای زاهدی) خرمایی خشک و بدون شیره. ظاهراً در دلواری فقط یک نوع آن وجود دارد.

کَبْکَاب kabkâb (← کبکاب در خشت).

کَیْی kayi مردم دلواری معتقدند که این نوع از هسته سمبرون به دست می‌آید. خارکش زرد است و طعمی خوش دارد.

گَنْتَار gantâr در دلواری دو نوع خرمای گنتار به دست می‌آید. گنتار «مُرُکو moroku» (حبه‌گرد) و «درازو derâzu» (حبه‌دراز). خارک هر دو نوع زرد است و در مرحله خرما به مصرف می‌رسد.

لَشت lašt جزو حبه‌درشت‌هاست. خارکش قرمز و تعداد درخت آن کم است.

لولویی *luluyi* خارکش زرد و قابل مصرف و از نوع دیررس است.
مُسَلّی *mosalli* خارک آن قرمز است و در مرحله رطب و خرما به مصرف می‌رسد.
مکتی *makti* (← مکتیو، ذیل ش ۴).
مَنکلی *mankali* خرمایی است که فقط در مرحله رطب به مصرف می‌رسد. خارکش زرد است.

۵ شیرۀ خرما و روش تهیه آن

در دلوار شیرۀ را به طور «شیره‌ریز = طبیعی» به دست می‌آورند. برای این منظور به دو شکل عمل می‌کنند:

الف) در کف اتاق چاله‌ای به ابعاد یک متر ایجاد می‌کنند و کف و دیواره آن را گچ می‌کشند. سپس روی آن را یک قطعه گردینه قرار می‌دهند و چند بل خرما روی گردینه می‌گذارند. به مرور شیرۀ خرما به داخل چاله می‌ریزد. وقتی به مقدار قابل برداشت رسید، بل‌های خرما را برمی‌دارند و گردینه را بلند می‌کنند و شیرۀ را در ظرف می‌ریزند (← گردینه و بل، ذیل ش ۱۱).

ب) در شکل دیگر کلّ دوشوی (چاله) حدود یک متر دورتر از محل استقرار بل‌ها قرار دارد. بدین صورت که از محلی که بل‌ها قرار دارند جویی تا چاله می‌سازند. شیرۀ خرما از بل می‌ریزد و از جوی ایجاد شده به داخل چاله هدایت می‌شود. در این شکل برای برداشت شیرۀ نیازی به بلند کردن گردینه و جابه‌جایی بل خرما نیست، بلکه به راحتی شیرۀ را از چاله برداشت می‌کنند.

۶ آفت‌های خرما

در دلوار واژه تک‌تکو (*tak taku*)، معادل آفت است.
بُتَلک *botolak* سوسک ریز قرمز رنگی است که در زیر کلاهک خرما ظاهر می‌شود و باعث ریزش دانه می‌گردد. نوع دیگری از این سوسک در بُن پنگاشت زیست می‌کند و با خوردن پنگاشت عملاً از رشد خوشه جلوگیری می‌کند.

جُل‌بافک *jol bafak* تار چسبنده‌ای است که سطح خوشه را فرامی‌گیرد و از رشد خرما جلوگیری می‌کند.
غَر *γer* غباری است که روی پنگ را می‌پوشاند و حبه‌های خرما را کُدر می‌کند. این غبار با شستن از روی دانه خرما پاک می‌شود و خرما شفاف می‌گردد.

چکَنه *čekna* آفتی است چسبناک که روی شاخ و برگ درخت می‌نشیند و جلو رشد و شادابی درخت را می‌گیرد. برای مبارزه با آن مقداری خاکستر اجاق «*beltaš*» را با ماسه مخلوط می‌کنند و روی درخت می‌پاشند. با این کار درخت به حال عادی برمی‌گردد.

ریزش *rižeš* اگر خوشه‌ای گرده‌افشانی نشده باشد یا تاری نر (← تاری نر) ضعیف بوده باشد، دانه‌های

خوشه بدون علت می‌ریزند. این عمل راریزش می‌گویند.
 کرم بُن مُم kerm-e bon-e mo کرم کوچک و سفیدرنگی است که بیشتر در یقه گیاه زندگی می‌کند و تنه
 درخت را به مرور از بین می‌برد و می‌خشکاند.
 کرم زیر گتک kerm-e zir-e getak نوعی کرم ریز و قرمز است که در زیر کلاهک خرما رشد می‌کند و
 دانه خرما را از کلاهک جدا می‌کند و می‌اندازد.
 مورچه murče نوعی مورچه که در تاج نخل نفوذ می‌کند و مواد موجود در تاج را، که عامل رشد شاخ و
 برگ و ثمر نخل است، می‌خورد. برای مقابله با آن تاج نخل را آتش می‌زنند و بدین طریق مورچه را از
 بین می‌برند. بعد از چندی نخل باز شاخه می‌زند و به اصطلاح زنده می‌شود.

۷ اجزای درخت نخل

آردا ârdâ گرده نخل نر (← تارِ نر).
 آسک assak هسته خرما.
 پَنگ pang (← پنگ در خشت، ذیل ش ۸).
 پَنگاش pangâšt (← پنگاش در خشت، ذیل ش ۸).
 پیش piš برگ نخل.
 پیش‌کوتاک piškutâk (← پیش‌گرو در خشت، ذیل ش ۸).
 تاپ tâp بُن‌گرز که بعد از بریدن، روی تنه درخت باقی می‌ماند.
 تاپول tâpul خرده‌ریزهایی که از تاپ خشک شده حاصل شود و به مصرف سوخت برسد.
 تارِ نر târe-y ner گرده نخل نر (← آردا).
 تَنگ tong (← تنگ در خشت، ذیل ش ۸).
 تَنگول tongul (← تاپول).
 تیک پیش tik-e piš برگ بلند سرشاخه نخل.
 جمبول jombul دو نخل که از پایه به هم چسبیده و در کنار هم رشد کرده باشند.
 خارپیش xâr piš برگ میانی شاخه نخل که به مرور از خار به برگ بدل می‌شود و هرچه به سرشاخه
 نزدیک می‌شود برگ بودن آن بیشتر مشخص می‌گردد.
 خارِ بُن مُم xâr-e bon-e mo تیغ قسمت انتهایی شاخه نخل. این خار در اصل عامل دفاعی درخت برای
 جلوگیری از ورود مزاحم به وسط تاج نخل است.
 دلِ دل del جوان‌ترین شاخه نخل (← پیش‌دل در خشت، ذیل ش ۸).
 دُم گتَلِ مُم dom-e kotol-e mo ریشه نخل.
 دمیت demit پاجوش.
 رُس ros (رُس‌خِرَک ros xerak) رشته خوشه خرما که دانه‌ها روی آن رشد می‌کنند.

زِز zeze گرز دمیت (پاجوش).
سَرِبُنْ م sar-e bon-e mo تاج نخل.
شاهار šâhâr (← شاهار در خشت، ذیل ش ۸).
شی خِر šixer بالاترین نقطه ساقه نخل که شاخه‌ها از روی آن رشد می‌کنند.
غاب γâp (← شی خِر).
کُتَل kotol پایه نخل.
کِرَب kerap شاهاری که برای پوشش سقف کپر به کار می‌رود.
کِل م kel-e mo وسط تاج، آنجا که شاخه‌ها می‌رویند.
کَله kalla (← کله در خشت، ذیل ش ۱۰).
گِتک getak کلاهک دانه خرما.
گُرد gord گرز، شاخه نخل.
گُرد لیت gord-e lit سرشاخه نخل به طول حدود یک متر که از برگ عاری باشد.
لیفت lift پوشال درهم‌پیچیده دور تنه درخت خرما که در لابه‌لای تاپ قرار دارد (← تاپ).
م mo درخت نخل (← مَخ در خشت، ذیل ش ۸).
م کُش mo koš شاخه‌ای که در قسمت پایه تنه نخل می‌روید. در صورتی که آن را از بیخ نبرند به درخت آسیب می‌رساند و موجب خشک شدن آن می‌شود.
ناپُری nâpori دول (اسپات) نشکفته درخت نخل نر (مقابل واپُری).
واپُری vapori دول (اسپات) شکفته شده درخت نخل ماده که آماده گرده‌افشانی است.

۸ اصطلاحات نخل و نخل‌داری

اشکنه eškene وسیله فلزی دم‌تیزی که برای جدا کردن تاپ از تنه نخل به کار می‌رود.
بَش baš کشاورزی دیم.
بند band (← بند در خشت) در دلووار چون نخلستان‌ها با آب باران سیراب می‌شوند، آبیاری به طریق غرقابی انجام می‌گیرد. به این صورت که دیواره خاکریزهای بین بندها قدری بلندتر از حد معمول است و تا ۷۰ سانتی‌متر ارتفاع دارد. وقتی باران می‌بارد آب را به بندها هدایت می‌کنند و بعد از پر شدن هر بند ورودی و خروجی آن را می‌بندند تا آب به مرور در پای نخل‌ها فرو رود. بنابراین، بعد از فصل باران، درختان آبیاری نمی‌شوند تا فصل دیگر.
بندِ دُم‌دراز band-e dom derâz کرت‌های دراز و کم‌پهنا. معمولاً چنین کرت‌هایی تا یکصد متر طول و حدود ۱۰ متر عرض دارند.
بو دادن bu dâdan گرده‌افشانی کردن.
پاشلی pâšoli (← پاشلی در خشت، ذیل ش ۱۰).

تارِبُر *târ bor* وسیله کاردمانندی که برای پاک کردن خارگرزهای نخل در هنگام گرده‌افشانی به کار می‌رود.
تارِه *târe* عرق تارونه که از جُل تاره (اسپات) درختِ نر می‌گیرند (معادل تارونه در خشت).
تال‌پیش *tâl piš* مجموعه چند تیکِ پیش که بر روی هم به صورت جارو از آن استفاده می‌کنند (← تیک پیش).

تَرُک *tark* واحد بافت با برگ نخل در بافت تک، کراغه (در صنایع دستی خشت). برای بافت چنین صنایعی ابتدا با برگ نخل بافتی به عرض حدود ۲۰ سانتی‌متر و طول دلخواه تا ۱۰ متر و بیشتر می‌بافند. بعد هر سه ترک را با موسیر (طناب از جنس پنگاشت یا لیفت) به هم می‌دوزند که به آن سُمَت *somt* می‌گویند. سپس چند سُمَت را به هم می‌دوزند تا سطحی دلخواه (بسته به نوع استفاده از آن) به دست آید (← تک، کراغه، موسیر در خشت، ذیل ش ۱۱؛ نیز ← لیفت و سُمَت).

تَل‌کُو *tal ku* مختصر کوبیدن پنگاشت به منظور تهیه طناب.

خاسَه *xâsa* (← خاسه در خشت، ذیل ش ۱۰).

دُشُو *došô* شیره خرما، دوشاب.

دُکُو *doku* کوبه‌ای از جنس چوب یا تاپ نخل که بر اشکنه کوبند و تاپ خشک شده پایه درخت را جدا کنند (← اشکنه، تاپ).

سِر‌اُو *ser ô* مسیر جوی‌مانندی که شیره خرما را از محل ریزش تا چاله‌گردآوری شیره «*kal došovi*» هدایت کند.

سُمَت *somt* مجموعه سه ترک که از طول به هم دوخته شده باشند (← ترک).

سِوِیل *sevil* (← اعتقادات در دلووار).

سِیس *sis* (← سیس در خشت، ذیل ش ۸). تعدادی از نخل‌ها در پاییز نیز خوشه می‌کنند، اما چون در این مرحله گرده‌افشانی نمی‌شوند، خرماهای آنها در مرحله سیس باقی می‌ماند. سیس معمولاً بدون هسته است.

کاشِ اَسَّک *kâš-e assak* شیار طولی هسته خرما.

کَتَّه *katta* مسیر شیره از محل ریزش تا چاله «کل دوشوی» (← سِر‌اُو).

کَرشَا کِرْدَن *karšâ kerdan* قبل از اینکه حبه‌های خرما روی درخت نرم شود، برای برداشت آسان‌تر، خوشه‌ها را از میان شاخه‌ها به زیر تاج هدایت می‌کنند تا آویزان بمانند و در هنگام خرماچینی بریدن آنها راحت باشد. در صورتی که این عمل صورت نگیرد، خوشه‌ها در میان شاخه‌ها می‌مانند و برداشت آنها سبب ریزش دانه‌ها می‌شود.

کَرگِی *kargi* کومه‌ای که تماماً از شاخ و برگ نخل ایجاد شده باشد.

کَش‌کُول *kaškul* حبه خرما که قبل از مرحله خارک خشک و پوک شده باشد.

کَنگَا *kangâ* خرماهای خشک و پوک که به مصرف خوراک دام می‌رسد.

کَنگَا کُرَنگ *kangâ korong* عمل جدا کردن حبه‌های نامرغوب از میان خرماهای چیده‌شده در محل

مُشْتُو (← مُشْتُو).

genâ به معنی دیوانه است و در مورد نخل‌هایی به کار می‌رود که تاج آنها به دلایل مختلف پیچیده و از حالت طبیعی خارج شده باشد (← اعتقادات در دلوار).

لِکِر leker پایه کبر.

مُشْتُو moštô محلی که خرماهای چیده‌شده را گرد می‌آورند و «کنگا کُزنگ» می‌کنند. این واژه معادل خَس در گویش منطقه خشت است (← کنگا کُزنگ).

هَر horr خرمای نرم.

هَرَس heras (← هَرَس در خشت، ذیل ش ۱۰).

۹ نخل و صنایع دستی دلوار

باویزن bâvizan (← باویزن در خشت، ذیل ش ۱۱).

باویزه bâvîza نوعی بادبزن گرد بدون دسته که به قطر حدود ۳۰ سانتی‌متر از برگ نخل می‌بافند.

بَل bal (← بل در خشت، ذیل ش ۱۱).

بند داس band-e dâs طناب کوتاهی از جنس لیفت خرما که به داس وصل است و به کمر خرماچین آویزان می‌شود، تا در زمان لازم به کار آید.

بند مُتکو band-e motoku طنابی که به هنگام خرماچینی به زنبیل می‌بندند و آن را از درخت به پایین می‌فرستند.

پَرَسُو parsovu سبد کوچک از جنس برگ نخل مخصوص خرمای مصرفی خانوار باغدار.

پَرَوَنگ parvang (← پروند در خشت، ذیل ش ۱۱).

تک tak زیرانداز بافته شده از برگ (پیش) نخل به ابعاد تقریبی ۳×۲ متر.

جارو ĵâru در دلوار دو نوع جارو ساخته می‌شود:

۱. از قرار دادن چند تال پیش در کنار هم (← تال‌پیش).

۲. از گرز دمیت که دارای برگ‌های کوتاه و ضعیف است یک قطعه ۴۰ سانتی‌متری جدا می‌کنند و

پیش‌های دو طرف آن را به یک جهت می‌فرستند و با نخ یا طناب نازک به هم می‌بافند تا منسجم

گردند. دسته این جارو هنگامی که از پیش‌عاری شده باشد، حدود ۲۰ سانتی‌متر است.

جَامَر ĵâmor نوعی جارو که از مجموعه‌ای «رِس» پنگ خرما (خوشه) درست می‌شود (← رِس و پنگ در

خشت، ذیل ش ۸).

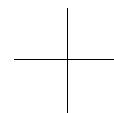
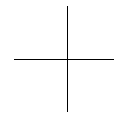
خَفْتوک xeftuk (← خفتوک در خشت، ذیل ش ۱۱).

دُغَاله doĵâle سبد استوانه‌ای بافته شده از برگ نخل، به اندازه یک لیوان بزرگ با دسته‌ای چون بند کیف.

معمولاً در آن خرما می‌ریزند و به سوغات می‌برند.

دَم‌کَش damkaš (← دم‌کش در خشت، ذیل ش ۱۱).

سُپَکِ گَت sopak-e got (← توپزه در خشت، ذیل ش ۱۱).
سُپَکِ لَرَد sopak-e lard سبد بدون لبه به شکل گِرد یا بیضی. نوع بافت آن نیز شبیه به توپزه است.
سُپَکِ لَگَنی sopak-e legani سبد لبه‌دار بیضی به اندازه دیس غذاخوری.
سَتَه satta شاخه‌های همراه با برگ، که در سه نقطه با طناب به هم بسته شده و به شکل صفحه‌ای بزرگ درآمده باشند. معمولاً از این صفحه برای پوشاندن اطراف کپر و کومه استفاده می‌شود.
سَفَره پِیشی sofa piši صفحه‌ای گِرد به قطر حدود یک متر تا ۱٫۵ متر که با برگ نخل بافته می‌شود و به عنوان سفره از آن استفاده می‌شود.
کَفَه kofa سبد استوانه‌ای بافته شده از برگ نخل به ارتفاع ۲۰ سانتی‌متر و قطر حدود ۱۰ سانتی‌متر. از این سبد برای خرمای سوغاتی استفاده می‌شود (← دُغاله).
کَلَه پِیشی kola piši (← کله‌پیشی در خشت، ذیل ش ۱۱).
کَمبَال kambâl نوعی طناب که از لیف نخل بافته می‌شود.
گُردینَه gordina وسیله‌ای برای پوشاندن سقف کومه و کپر. برای تهیه آن شاخه‌های بدون برگ نخل را در کنار هم می‌چینند و آنها را در سه نقطه بالا، وسط و پایین به وسیله طنابی که از لیف بافته شده به هم می‌بندند.
لُوکه lôke تخت خواب تابستانه. از این تخت برای در امان ماندن از آزار خزندگان استفاده می‌شود. برای ساخت آن ابتدا ۴ پایه از چوب گز یا سنگ و گچ به ارتفاع حدود نیم متر در زمین ایجاد می‌کنند و روی هر دو پایه مقابل، یک تیر از تنه نصف شده نخل قرار می‌دهند و بین آنها نیز تیرهای دیگری می‌اندازند. سپس روی آن یک قطعه گردینه قرار می‌دهند و روی آن یک قطعه «تک» می‌اندازند و روی آن رختخواب پهن می‌کنند.
موسیر musir (← موسیر در خشت، ذیل ش ۱۱).
نون دُون nundun (← نون‌دون در خشت، ذیل ش ۱۱).



نشانه استمرار در لهجه‌ها و گویش‌های ایرانی

ایران کلباسی (پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی)

مقدمه

پژوهشگرانی که در زمینه زبان فارسی و گویش‌های ایرانی مطالعه می‌کنند، اطلاع دارند که خاورشناسان غربی، سال‌ها قبل، گویش‌های ایرانی را، بر اساس موازین آواشناسی تاریخی، به دسته‌هایی چون شرقی، شمال غربی و جنوب غربی تقسیم کرده‌اند. نتیجه این تقسیم‌بندی این شده است که امروزه همه ما، به عنوان پژوهشگر ایرانی، بدون هیچ‌گونه تفکری درباره صحت یا سقم آن، این تقسیم‌بندی را پذیرفته‌ایم و در نوشته‌های خود به کار می‌بریم.

برای نگارنده، که سال‌ها علاقه خود را به مطالعات گویشی معطوف داشته، گاهی پرسش‌هایی در این باره مطرح شده است. مثلاً چرا ما گویش‌های کناره دریای خزر، چون گیلکی و مازندرانی، و گویش‌های مرکزی، چون دری زردشتی و گزی، را جزو یک طبقه می‌دانیم و آنها را در دسته گویش‌های شمال غربی قرار می‌دهیم، در صورتی که این گویش‌ها از نظر ساخت دستوری با یکدیگر تفاوت فاحشی دارند. قرار دادن گویش‌هایی چون بندرعباسی و جیرفتی با فارسی امروز در طبقه جنوب غربی نیز سؤال‌برانگیز است، چون تفاوت دستوری این نوع گونه‌های زبانی نیز کاملاً محسوس است.

برای یافتن پاسخ این‌گونه پرسش‌ها، به نظر من، اگر نکات دستوری واحدی را در گویش‌های مختلف ایرانی مورد بررسی قرار دهیم، شاید بتوانیم، از طریق شباهت‌ها و تفاوت‌های دستوری به دست آمده، به طبقه‌بندی‌های جدید گویشی دست یابیم. البته

این نوع طبقه‌بندی بر اساس ملاک‌های دستوری و موازین زبان‌شناختی توصیفی خواهد بود، و نه صرفاً بر اساس معیارهای آواشناختی، که مثلاً صدای [b] در فلان گویش [b] است یا [v]، چون «باران» و «واران»؛ یا صدای [d] در گویش دیگر [d] است یا [z]، چون «داماد» و «زاماد».

نگارنده در این راستا تا کنون چهار نکته دستوری را در گویش‌های ایرانی مورد بررسی قرار داده و نتایج به دست آمده را در مقالات زیر منعکس کرده است:

۱. «ارگتیو در زبان‌ها و گویش‌های ایرانی»، مجله زبان‌شناسی، س ۵، ش ۲، ۱۳۶۷. این مقاله حاصل بررسی پانزده گویش ایرانی است.

۲. «نشانه جمع در لهجه‌ها و گویش‌های ایرانی»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، س ۲۷، ش ۲، ۱۳۷۳. در این مقاله، بیست لهجه و گویش ایرانی مورد بررسی قرار گرفته‌اند.

۳. «نقش و جای شناسه فعلی و ضمیر پیوسته در گویش‌های ایرانی». این مقاله، که نتیجه بررسی سی لهجه و گویش ایرانی است، در پنجمین فراهمایی (کنفرانس) زبان‌شناسی (اسفند ۱۳۷۹)، در دانشگاه علامه طباطبایی، به صورت سخنرانی ایراد گردید.

۴. مقاله حاضر که، با عنوان «نشانه استمرار در لهجه‌ها و گویش‌های ایرانی»، در نخستین هم‌اندیشی گویش‌شناسی ایران (اردیبهشت ۱۳۸۰) در فرهنگستان زبان و ادب فارسی به صورت سخنرانی ایراد گردید. این مقاله حاصل بررسی هفتاد و یک لهجه و گویش ایرانی است.^۱

۱) لهجه‌ها و گویش‌های بررسی شده در این مقاله عبارت‌اند از: آرانی، ابیانه‌ای، آفتری، بلوچی، بندرعباسی، بورینگونی، پاپونی، تاتی تاکستان، تاتی کلور، تاتی ینگلی امام، تاجیکی، تالشی اسالم، تالشی طاسکوه ماسال، تالشی میرزاتق اردبیل، جوشقانی، جیرفتی، خانیکی، خنجی، خوانساری، دری زردشتی، دلیجانی، دماوندی، دوانی، زابلی، سبزواری، سدهی، سمنونی، سمنانی، شاهرودی، اوزی، فارسی، قائنی، کاخکی، کردی خراسان، کردی روستای حریر، کردی سلیمانیه، کردی سنندج، کردی کرمانشاه، کردی کلیایی، کردی مهاباد، گُرش، گویش کلیمیان اصفهان، گویش کلیمیان بروجرد، گویش کلیمیان همدان، گراشی، گزی، گیلکی املش، گیلکی حسن‌کیاده، گیلکی دستک، گیلکی رشت، گیلکی لشت‌نشاء، لاری، لری بختیاری اردل، لری بختیاری مسجدسلیمان، لری بویراحمد، لری بهبهان، لکی خواجه‌وندی کلاردشت، لکی درّه‌شهر، لکی کاکاوندی قزوین، مازندرانی تنکابن، مازندرانی رامسر، مازندرانی ساری، مازندرانی سوادکوه، مازندرانی کلاردشت، مازندرانی کلیچ خیل، ماسرمی، میمه‌ای، نائینی، واران، هروی و همدانی.

تعریف استمرار در زبان

استمرار^۲ اصطلاحی است که در تحلیل دستوری نمود^۳ به کار می‌رود و به تداوم عمل در دوره‌ای از زمان اطلاق می‌شود.

انواع استمرار در گویش‌های ایرانی

استمرار، در لهجه‌ها و گویش‌های ایرانی، در زمان‌های حال و گذشته وجود دارد و دارای نشانه‌های متعددی است. این نشانه‌ها، در این مقاله، به ۲۱ طبقه کلی تقسیم شده‌اند:

۱. [da-]

این پیشوند به معنی «در» و دارای انواع زیر است:

الف. [da-]، که در کردی مهاباد و کردی خراسان به کار می‌رود و در جاهای زیر قرار می‌گیرد:

– در آغاز فعل، قبل از ستاک فعلی

- 1) da-hēn-im (کردی مهاباد)
می‌آورم
da-xâst-em (کردی خراسان)
می‌خواستم

– در آغاز فعل، قبل از ضمیر فاعلی

- 2) da-m-hēnâ (کردی مهاباد)
می‌آوردم

– بین ضمیر فاعلی و ستاک فعلی

- 3) me-da-čând (کردی خراسان)
می‌کاشتم
na-m-da-hēnâ (کردی مهاباد)
نمی‌آوردم

ب. [de-]، که در گویش وارانیه کاربرد دارد و در آغاز فعل قبل از ستاک فعلی قرار می‌گیرد:

- 4) de-gard-a (وارانیه)
می‌گردد

ج. [d-]، که در گویش خوانساری به کار می‌رود و پس از پیشوندهای مختوم به واکه می‌آید:

- 5) hâ-d-gir-ân (خوانساری)
می‌گیرم
vâ-d-xor-ân (خوانساری)
می‌نوشم

2) durativity

3) aspect

نمی‌خورم (خوانساری) nâ-d-xor-ân

د. [ed-]، که در گویش خوانساری کاربرد دارد و با افعال بدون پیشوند به کار می‌رود:

6) می‌برم (خوانساری) ed-ber-ân

می‌گریست (خوانساری) ed-boroft-φ

۲. [a-]

این پیشوند که، به احتمال قریب به یقین، کوتاه‌شده [da-] است در جاهای زیر قرار می‌گیرد:

– در آغاز فعل، قبل از ستاک فعلی، که در گویش‌های کردی روستای حریر، کردی سلیمانیه، کردی سنندج، کردی کلیایی، آرانی، تالشی اسالم، دلیجانی، جیرفتی، جوشقانی، خنجی، اوزی، بندرعبّاسی، لاری، گراشی، میمه‌ای، بلوچی، کُرسی و وارانی کاربرد دارد:

7) می‌خوردم (کردی روستای حریر) a-xwârd-em

می‌فرستم (کردی سلیمانیه) a-nêr-im

می‌خورم (کردی سنندج) a-xwa-m

می‌نشینم (کردی کلیایی) a-niš-em

می‌خورم (آرانی) a-xor-o

می‌رفتم (تالشی اسالم) a-ši-m

می‌روم (دلیجانی) a-š-on

می‌زنم (جیرفتی) a-zen-om

می‌روم (جوشقانی) a-š-am

می‌بینی (خنجی) a-ben-eš

می‌بافی (اوزی) a-bâf-eš

می‌کارم (بندرعبّاسی) a-kâr-om

می‌زنم (لاری) a-zen-em

می‌روم (گراشی) a-č-am

می‌رود (میمه‌ای) a-š-e

می‌شکنم (بلوچی) a-proš-ân

می‌روم (کرشی) a-rr-ân

می‌خواند (وارانی) a-xun-e

– در آغاز فعل، قبل از ضمیر فاعلی، که در گویش‌های میمه‌ای، دلیجانی و کردی

سنندج به کار می‌رود:

- 8) a-m-ka (می‌کردم (میمه‌ای)
a-m-di (می‌دیدم (دلیجانی)
a-m-xwârd (می‌خوردم (کردی سنندج)

– در آغاز فعل، قبل از ضمیر مفعولی، که در گویش میمه‌ای کاربرد دارد:

- 9) a-m-xus-e (می‌زندم (میمه‌ای)

– بین ضمیر فاعلی و ستاک فعلی، که در گویش‌های آرانی، بندرعباسی، جوشقانی و

خنجی به کار می‌رود:

- 10) d-a-vâ (می‌گفتی (آرانی)
m-a-ra (می‌رفتم (بندرعباسی)
m-a-goft-i (می‌گفتمش (بندرعباسی)
m-a-ka (می‌کردم (جوشقانی)
m-a-got-e (می‌گفتم (خنجی)

– بین پیشوند اشتقاقی و ستاک فعلی، که در گویش‌های آرانی و دلیجانی به کار

می‌رود:

- 11) ho-[v]a-čîn-o (می‌نشینم (آرانی)
ver-a-čên-on (برمی‌چینم (دلیجانی)

– بین پیشوند نفی و ستاک فعلی، که در گویش آرانی کاربرد دارد:

- 12) hâ-n-a-čîn-o (نمی‌نشینم (آرانی)

– بین ضمیر مفعولی و ستاک فعلی، که در گویش‌های بندرعباسی و لاری به کار

می‌رود:

- 13) m-a-zen-i (می‌زنی‌ام (بندرعباسی)
š-a-zen-em (می‌زنمش (لاری)

– بین جزء غیرفعلی و جزء فعلی، در فعل مرکب، که در گویش دلیجانی به کار

می‌رود:

- 14) abar-a-kar-a (بیرون می‌کند (دلیجانی)

۳. [-e] یا [-e]

این نند هم به صورت پیشوند و هم به صورت پسوند به کار می‌رود و در جاهای زیر قرار

می‌گیرد:

– در آغاز فعل، قبل از ستاک فعلی، که در گویش‌های ابیان‌های، لری بختیاری مسجدسلیمان، لری بختیاری اردل، خوانساری، واران‌ی و دری زردشتی کاربرد دارد:

- 15) e-voj-on می‌گویم (ابیانه‌ای)
می‌روم (لری بختیاری مسجدسلیمان) e-rev-om
می‌روم (لری بختیاری اردل) e-r-om
می‌آیم (خوانساری) e-čč-ân
می‌گزد (واران‌ی) e-gez-a
می‌بینی (دری زردشتی) (e)-vin-i

– در آغاز فعل، قبل از پیشوند نفی، که در دری زردشتی به کار می‌رود:

- 16) (e)-na-dav-i نمی‌دوی (دری زردشتی)

– بین ضمیر فاعلی و ستاک فعلی، که در گویش‌های خوانساری، ابیان‌های و دری زردشتی کاربرد دارد:

- 17) em-e-bert می‌بردم (خوانساری)
می‌گفتم (ابیانه‌ای) m-e-vot
می‌دیدم (دری زردشتی) m-e-did

– بین ضمیر فاعلی و پیشوند نفی، که در گویش دری زردشتی کاربرد دارد:

- 18) m-e-na-did نمی‌دیدم (دری زردشتی)

– بین پیشوند اشتقاقی و ستاک فعلی، که در گویش‌های ابیان‌های و خوانساری به کار می‌رود:

- 19) ho-[v]e-čîn-on می‌نشینم (ابیانه‌ای)
می‌خوابید (خوانساری) der-e-xoft-φ

– در پایان فعل، پس از شناسه فعلی، که در گویش‌های گزی، سدهی، دری زردشتی و گویش کلیمیان اصفهان به کار می‌رود:

- 20) xer-ân-e می‌خورم (گزی)
می‌آورم (سدهی) âr-ân-e
نمی‌دویم (دری زردشتی) na-dav-im-e
می‌پوشم (گویش کلیمیان اصفهان) puš-un-e

۴. [i-] یا [-i]

این وند هم به صورت پیشوند و هم به صورت پسوند به کار می‌رود و در جاهای زیر قرار می‌گیرد:

– در آغاز فعل، قبل از ستاک فعلی، که در گویش‌های لری بویراحمد و لری بختیاری اردل کاربرد دارد:

- 21) i-rav-om (لری بویراحمد)
می‌روم
i-šmârd-om (لری بختیاری اردل)
می‌شمردم

– بین ستاک فعلی و شناسه فعلی، که در گویش‌های تالشی طاسکوه ماسال، گیلکی لشت‌نشاء و گیلکی رشت کاربرد دارد:

- 22) vin(d)-i-m (تالشی طاسکوه ماسال)
می‌دیدم
š-i-ϕ (تالشی طاسکوه ماسال)
می‌رفت
xast-i-ϕ (گیلکی لشت‌نشاء)
می‌خواست
xurd-i-m-(i) (گیلکی رشت)
می‌خوردم
xurd-i-ϕ (گیلکی رشت)
می‌خورد

برای این که نقش [i] در گویش‌های اخیر بهتر شناخته شود، به گذشته ساده شواهد مذکور توجه فرمایید:

- vind-əm-a (تالشی طاسکوه ماسال)
دیدم
š-a (تالشی طاسکوه ماسال)
رفت
bə-xast-ə (گیلکی لشت‌نشاء)
خواست
bu-xurd-əm (گیلکی رشت)
خوردم
bu-xurd-ə (گیلکی رشت)
خورد

– در پایان فعل، پس از شناسه فعلی، که در گویش‌های گیلکی حسن‌کیاده و گیلکی رشت دیده شده است:

- 23) xor-id-i (گیلکی حسن‌کیاده)
می‌خورید
xor-im-i (گیلکی حسن‌کیاده)
می‌خوریم
xur-id-i (گیلکی رشت)
می‌خورید
xur-id-i (گیلکی رشت)
می‌خورند

۵. [-imi]

این وند، به صورت پسوند، بین ستاک فعلی و شناسه فعلی قرار می‌گیرد و تنها در گویش مازندرانی کلاردشت دیده شده است:

- 24) xor(d)-imi-yame (مازندرانی کلاردشت)
می‌خوردم
bar(d)-imi-yame (مازندرانی کلاردشت)
می‌بردم

گذشته ساده مثال‌های اخیر به صورت زیر است:

خوردم (مازندرانی کلاردشت) ba-xord-eme

بُردم (مازندرانی کلاردشت) ba-berd-eme

۶. [-en]

این وند، به صورت پسوند، پس از ستاک فعلی قرار می‌گیرد. به نظر می‌رسد کوتاه‌شده واژه [andar] باشد و دارای گونه‌های زیر است:

الف. [-en] یا [-ən]، که در گویش‌های مازندرانی کلاردشت، مازندرانی تنکابن، مازندرانی سوادکوه، مازندرانی رامسر و تالشی میرزاق اردبیل به کار می‌رود:

می‌نشیند (مازندرانی کلاردشت) 25) niš-en-e

می‌سوزم (مازندرانی تنکابن) suj-ən-om

می‌پزم (مازندرانی تنکابن) pač-ən-om

می‌سوختم (مازندرانی تنکابن) suj/sut-ən-ə-b â-m

می‌خورند (مازندرانی سوادکوه) xer-en-ne

می‌افتادم (مازندرانی رامسر) kat-ən-â-bâ-m

می‌شنوم (تالشی میرزاق اردبیل) mas-ən-am

ب. [(e)m]، که در گویش‌های مازندرانی ساری، مازندرانی سوادکوه و مازندرانی

کلیچ‌خیل به کار می‌رود:

می‌روم (مازندرانی ساری) 26) šu-m-be

می‌خورم (مازندرانی سوادکوه) xer-em-be

می‌خورم (مازندرانی کلیچ‌خیل) xer-em-be

ج. [-n]، که در گویش‌های مازندرانی ساری، مازندرانی سوادکوه، مازندرانی

تنکابن، مازندرانی کلاردشت و تالشی میرزاق اردبیل به کار می‌رود:

می‌خورد (مازندرانی ساری) 27) xor-n-e

می‌خوری (مازندرانی سوادکوه) xer-n-i

می‌روم (مازندرانی تنکابن) šo-n-om

می‌خورد (مازندرانی کلاردشت) xor-n-e

می‌نشینم (تالشی میرزاق اردبیل) neš-n-am

د. [-(e)nn]، که در افتری کاربرد دارد:

می‌خواهم (افتری) 28) xos-cnn-i

می‌گویم (افتری) vâ-nn-i

۷. [hemi-]

این‌وند، به‌صورت پیشوند، قبل از ستاک فعلی قرار می‌گیرد و تنها در گویش شاهرودی به‌کار می‌رود و دارای انواع زیر است:

الف. [hemi-]

- 29) می‌آیم (شاهرودی) hemi-yâ-yom
می‌شدم (شاهرودی) hemi-bi-yom

ب. [hen-]

- 30) می‌گویم (شاهرودی) hen-g-om
می‌پوشم (شاهرودی) hen-püš-om
برمی‌گردم (شاهرودی) var-hen-gerd-om

ج. [he-]

- 31) می‌رفتم (شاهرودی) he-raft-om
می‌روم (شاهرودی) he-r-om
می‌شوم (شاهرودی) he-š-om

د. [ho(n)-]

- 32) می‌گفت (شاهرودی) hon-goft-φ
می‌خوانم (شاهرودی) ho-xân-om

گونه‌های [hemi-] تابع بافت آوایی فعل است.

۸. [mi-]

این‌وند، به‌صورت پیشوند، قبل از ضمیر فاعلی و قبل از ستاک فعلی یا بعد از پیشوند اشتقاقی قرار می‌گیرد. [mi-] گونه‌های مختلفی دارد که واژه‌هر یک از آنها به تبعیت از واژه‌بعد از خود و یا نوع گویش تغییر می‌کند. این گونه‌ها عبارت‌اند از:

الف. [mi-]، که علاوه بر فارسی و لهجه‌های آن در گویش‌های لری بهبهان، تاتی ینگلی امام، لکی کاکاوندی قزوین، هروی، افتری، ماسریمی، سمغونی، پاپونی، سمنانی، تاتی تاکستان و بورینگونی به‌کار می‌رود:

- 33) می‌دیدم (لری بهبهان) mi-m-dit
می‌سوختم (لری بهبهان) mi-soxt-am
می‌خوابیدم (تاتی ینگلی امام) mi-xet-em
می‌خوابم (لکی کاکاوندی قزوین) mi-yes-em

می‌دوزد (هروی) mi-duz-a
می‌خوابیدم (افتری) mi-xotešt-i
می‌کنم (ماسر می) mi-kun-om
می‌کنم (سُمنغونی) mi-kun-am
می‌کنم (پاپونی) mi-kon-am
می‌آیم (سمنانی) mi-y-un
می‌ریزم (تاتی تاکستان) mi-riž-em
می‌کنم (بورینگونی) mi-kun-om

ب. [mo-]، که در گویش‌های لری بهبهان، سبزواری، تاتی تاکستان، قائنی، دماوندی و سمنانی به کار می‌رود:

34) می‌دوم (لری بهبهانی) mo-dov-am
می‌بُرم (سبزواری) mo-br-om
می‌خوردم (تاتی تاکستان) mo-xârd-em
می‌خورم (قائنی) mo-xor-om
می‌خوابم (دماوندی) da-mo-xos-am
می‌پُرسم (دماوندی) mo-pors-am
می‌خورم (سمنانی) mo-xor-un

ج. [ma-]، که در گویش‌های لکی خواجهوندی کلاردشت، لکی کاکاوندی قزوین، لکی درّه‌شهر، خانیکی و کاخکی کاربرد دارد:

35) می‌افتم (لکی خواجهوندی کلاردشت) ma-kaf-em
می‌روم (لکی کاکاوندی قزوین) ma-č-em
می‌خندم (لکی درّه‌شهر) ma-xan-əm
می‌خورم (خانیکی) ma-xor-om
می‌خوانم (کاخکی) var-ma-xun-om

د. [mâ-]، که در لهجه همدانی کاربرد دارد:

36) می‌خوابم (همدانی) mâ-xâb-am
می‌خوابیدم (همدانی) mâ-xâbid-am

ه. [me-]، که در گویش‌های لری بهبهان، سبزواری، دماوندی، تاتی تاکستان، زابلی، قائنی و سمنانی کاربرد دارد:

37) می‌نشینم (لری بهبهان) me-šin-am
می‌خوردم (سبزواری) me-xârd-om

می‌دوختم (دماوندی) me-dut-am
می‌خندانم (تاتی تاکستان) me-xanden-em
می‌گویی (زابلی) me-g-i
می‌خرم (قائنی) me-xer-om
می‌نشینم (سمنانی) me-nin-un

و. [mē-] با [ē] کشیده، که در گویش‌های تاجیکی و هروی به کار می‌رود:

می‌رویم (تاجیکی) 38) mē-rav-ēm
می‌رفتیم (تاجیکی) mē-raft-ēm
می‌ریزد (هروی) mē-rēz-a

ز. [mey-]، که در گویش دوانی به کار می‌رود:

می‌بندم (دوانی) 39) mey-ven-e
می‌نشینم (دوانی) mey-či-ye

ح. [m-]، که در گویش‌های لکی خواجهوندی کلاردشت، لکی درّه‌شهر، لکی کاکاوندی قزوین، زابلی و تاتی تاکستان کاربرد دارد:

می‌آورم (لکی خواجهوندی کلاردشت) 40) m-âr-em
می‌آورم (لکی درّه‌شهر) m-âr-əm
می‌آورم (لکی کاکاوندی قزوین) m-âr-əm
می‌خورد (زابلی) m-xâr-a
می‌گوید (تاتی تاکستان) m-âj-e

ط. [o-] که در لری بختیاری اردل کاربرد دارد:

می‌گویم (لری بختیاری اردل) 41) o-g-om

۹. [â-] یا [-â]

این وند، به صورت پیشوند یا پسوند، قبل یا بعد از ستاک فعلی قرار می‌گیرد و دارای گونه‌های زیر است:

الف. [â]، که هم به صورت پیشوند و هم به صورت پسوند به کار می‌رود. در بعضی از گویش‌ها مانند خنجی پیشوند [â-] از ترکیب وند استمرار [a-] و واکه قبل از آن به دست می‌آید. این وند در گویش‌های بلوچی، خنجی، گُرشی، گِراشی، اوزی، لاری و گویش کلیمیان همدان کاربرد دارد:

دارم می‌شکنم (بلوچی) 42) prōšag-â-yân

داشتم می‌شکستم (بلوچی) *prōšag-â-yat-ân*
دارم می‌گویم (بلوچی) *gwašag-â-yân*
داشتم می‌گفتم (بلوچی) *gwašag-â-yat-ân*
دارم می‌گویم (خنجی) *got-â-m*
داشتم می‌گفتم (خنجی) *om-got-â-stod*
دارم می‌روم (خنجی) *čed-â-m*
داشتم می‌رفتم (خنجی) *čed-â-stod-om*
می‌زدیم (خنجی) *m-â-zat*
نمی‌گویم (خنجی) *n-â-g-om*
نمی‌گفتم (خنجی) *om-n-â-got*
نمی‌رفته‌ام (خنجی) *n-â-čest-om*
دارم می‌کشم (کرشی) *kuštag-â-yân*
دارم می‌روم (گراشی) *čez-â-'om*
دارم می‌روم (اوزی) *čed-â-m*
دارم می‌بینم (اوزی) *ded-â-m*
دارم می‌روم (لاری) *a-čed-â-'em*
دارم می‌خواهم (لاری) *a-xat-â-'em*
می‌خواهیدم (گویش کلیمیان همدان) *dor-ofi-â-yân*

ب. [-â]، که با همزه آغازی پس از واکه قرار می‌گیرد و در کردی کرمانشاه کاربرد دارد:

43) *bū-â-m* (کردی کرمانشاه) می‌بودم

گذشته ساده فعل بودن در کردی کرمانشاه به صورت زیر است:

bū-m (کردی کرمانشاه) بودم

ج. [-yâ]، که پس از واکه [i] می‌آید و در کردی کرمانشاه به کار می‌رود:

44) *či-yâ-m* (کردی کرمانشاه) می‌رفتم

dar-či-yâ-m (کردی کرمانشاه) در می‌رفتم

nūsi-yâ-m (کردی کرمانشاه) می‌نوشتم

د. [-iyâ]، که در کردی کرمانشاه به کار می‌رود:

45) *xwârd-iyâ-m* (کردی کرمانشاه) می‌خوردم

ništ-iyâ-m (کردی کرمانشاه) می‌نشستم

wat-iyâ-m (کردی کرمانشاه) می‌گفتم

گذشته ساده افعال اخیر در کردی کرمانشاه به صورت‌های زیر است:

- xwârd-em (کردی کرمانشاه) خوردم
ništ-em (کردی کرمانشاه) نشستم
wat-em (کردی کرمانشاه) گفتم

۱۰. [ne]

این کلمه، که به معنی «در» است و معمولاً قبل از یک اسم قرار می‌گیرد، در بندرعباسی کاربرد دارد:

- 46) ne-negâh-en (بندرعباسی) دارد نگاه می‌کند
ne-kâr-an (بندرعباسی) دارند کار می‌کنند
ne-dard-en (بندرعباسی) دارد درد می‌کند

۱۱. [anda-]

این وند، که کوتاه‌شده کلمه [andar] است، در تالشی میرزاتق اردبیل به کار می‌رود:

- 47) kuy-anda-m (تالشی میرزاتق اردبیل) می‌کوبم
juy-anda-m (تالشی میرزاتق اردبیل) می‌جویم

۱۲. [kera] یا [kerâ]

این کلمه همراه با فعل می‌آید و در گویش‌های تاتی کلور و گیلکی رشت کاربرد دارد:

- 48) kerâ-doĵ-em (تاتی کلور) دارم می‌دوزم
kera-xurdən-dər-əm (گیلکی رشت) دارم می‌خورم

۱۳. [awa]

این کلمه، که در اصل به معنی «این» است، با نشانه استمرار [da-] همراه می‌شود و تنها در گویش کردی مهاباد کاربرد دارد:

- 49) awa-da-ŕo-m (کردی مهاباد) دارم می‌روم

۱۴. [ma] یا [ba]

این دو کلمه، که به معنی «به» اند، قبل از مصدر قرار می‌گیرند و تنها در گویش‌های بلوچی

و کُرُشی کاربرد دارند:

- 50) ma/ba-rawag-om (دارم می‌روم (بلوچی)
ma/ba-warag-om (دارم می‌خورم (بلوچی)
ma/ba-rawag-at-om (داشتم می‌رفتم (بلوچی)
ma/ba-warag-at-om (داشتم می‌خوردم (بلوچی)
ma-rawag-ân (دارم می‌روم (کُرُشی)
ma-gašag-ân (دارم می‌گویم (کُرُشی)
ma-rawag-ad-ân (داشتم می‌رفتم (کُرُشی)
ma-gašag-ad-ân (داشتم می‌گفتم (کُرُشی)

۱۵. [hey] یا [hay]

این کلمات، همراه با نشانه‌های استمرار [mē-, mi-, e-, i-]، در گویش‌های لری بختیاری اردل و هروی به کار می‌روند:

- 51) hey-i-yâ-m (دارم می‌آیم (لری بختیاری اردل)
hey-e-r-om (دارم می‌روم (لری بختیاری اردل)
hay-mē-rēz-a (دارد می‌ریزد (هروی)
hay-hay-mi-duz-a (دارد می‌دوزد (هروی)

۱۶. [bi-] یا [be-]

این دو وند، همراه با نشانه‌های استمرار [d-]، [e-] یا [ma-] در گویش‌های خوانساری، کاخکی، سدهی و گویش کلیمیان همدان دیده شده‌اند:

- 52) bi-d-xus-ân (می‌زنم (خوانساری)
be-ne-m-ma-raf (نمی‌رفتم (کاخکی)
be-m-nevešt-e (می‌نوشتم (سدهی)
be-m-e-xort (می‌خوردم (گویش کلیمیان همدان)

۱۷. فعل استمراری همراه با فعل التزامی

این گونه استمرار تنها در گویش لری بختیاری اردل دیده شده است:

- 53) e-r-om-be-r-om (دارم می‌روم (لری بختیاری اردل)
i-yâ-m-bi-yâ-m (دارم می‌آیم (لری بختیاری اردل)

۱۸. فعل کمکی «ایستادن»

این‌گونه استمرار از اسم مفعول فعل اصلی همراه با گذشته نقلی یا گذشته دور فعل ایستادن ساخته می‌شود و تنها در تاجیکی کاربرد دارد:

- دارم می‌روم (تاجیکی) *rafta-'istō da-'am* (54)
داشتم می‌رفتم (تاجیکی) *rafta-'istō da-bud-am*

۱۹. فعل کمکی «داشتن»

این‌گونه استمرار، علاوه بر فارسی معیار و لهجه‌های آن، در گویش‌های کلیمیان اصفهان، کلیمیان بروجرد، کلیمیان همدان، گزی، جیرفتی، خانیکی، نائینی، سدهی، زابلی، دلجان، دری زردشتی، سبزواری، شاهرودی، کردی کرمانشاه، کردی روستای حریر، کردی کلیایی و لکی کاکاوندی قزوین به کار می‌رود:

- دارم می‌پوشم (گویش کلیمیان اصفهان) *dâr-un-puš-un-e* (55)
داشتم می‌پوشیدم (گویش کلیمیان اصفهان) *dârt-om-puš d-om-e*
دارم می‌آیم (گویش کلیمیان بروجرد) *dâr-om-y-om*
داشتم می‌آمدم (گویش کلیمیان بروجرد) *dârt-em-omi-yom*
داشتم می‌خوردم (گویش کلیمیان همدان) *dârt-em-xort-em*
دارم می‌خورم (گزی) *dâr-ân-xer-ân-e*
دارم می‌خورم (جیرفتی) *dâr-om-a-xowar-om*
داشتم می‌خوردم (جیرفتی) *dâšt-om-a-xoward-om*
دارم می‌خورم (خانیکی) *dar-om-ma-xor-om*
داشتم می‌رفتم (خانیکی) *dâšt-om-ma-raft-om*
دارم می‌نشینم (نائینی) *dōr-i-hē-nig-i*
داشتم می‌رفتم (نائینی) *dōrt-i-šo-yi*
دارم می‌آیم (سدهی) *dâr-ân-o-yân-e*
داشت می‌آمد (زابلی) *dešt-ə-mi-yoma-ϕ*
داشت می‌رفت (دلجان) *dard-eš-a-šd-a*
داشتی می‌دویدی (دری زردشتی) *dōšt-i-yo-davud-i*
دارم می‌روم (سبزواری) *der-om-me-r-om*
دارم می‌خوانم (شاهرودی) *dâr-om-ho-xân-om*
داشتم می‌رفتم (شاهرودی) *dâšt-om-he-raft-om*
دارم می‌روم (کردی کرمانشاه) *der-em-č-em*

dâšt-em-čî-yâ-m (داشتم می‌رفتم (کردی کرمانشاه)
 der-em-a-xwa-m (دارم می‌خورم (کردی روستای حریر)
 dâšt-em-a-xwârd-em (داشتم می‌خوردم (کردی روستای حریر)
 der-em-a-niš-em (دارم می‌نشینم (کردی کلیایی)
 dâšt-em-a-niš-t-em (داشتم می‌نشستم (کردی کلیایی)
 der-em-ma-x ân-em (دارم می‌خوانم (لکی کاکاوندی قزوین)
 dâšt-em-ma-x ânâ-m (داشتم می‌خواندم (لکی کاکاوندی قزوین)

۲۰. [dar-] و گونه‌های آن همراه با فعل «بودن»

در این نوع استمرار گونه‌های پیشوند [dar-] همراه با فعل بودن در گویش‌های گیلکی رشت، گیلکی حسن‌کیاده، گیلکی دستک، گیلکی املش، مازندرانی کلاردشت، مازندرانی ساری، مازندرانی کلیج‌خیل، مازندرانی تنکابن، مازندرانی سوادکوه و افتری به کار می‌رود. گونه‌های [dar-] به صورت‌های زیرند:

الف. [dar-]

56) xor(d)-dar-am (دارم می‌خورم (گیلکی حسن‌کیاده)
 xor(d)-dar-a-bo-m (داشتم می‌خوردم (گیلکی حسن‌کیاده)
 xor(d)-dar-am (دارم می‌خورم (گیلکی دستک)
 xor(d)-dar-a-bo-m (داشتم می‌خوردم (گیلکی دستک)
 dar-eme-bar-eme (دارم می‌برم (مازندرانی کلاردشت)
 dar-eme-xor-eme (دارم می‌خورم (مازندرانی ساری)
 dar-eme-xer-em-be (دارم می‌خورم (مازندرانی کلیج‌خیل)
 dar-om-bo-xâr-om (دارم می‌خورم (مازندرانی تنکابن)
 dar-em-be-xer-em-be (دارم می‌خورم (مازندرانی سوادکوه)
 dar-i-ner-enn-i (دارم می‌نشینم (افتری)

ب. [dər-]

57) xurdən-dər-əm (دارم می‌خورم (گیلکی رشت)
 xordə-dər-əm (دارم می‌خورم (گیلکی املش)

ج. [du-]

58) xurdən-du-bu-m (داشتم می‌خوردم (گیلکی رشت)

د. [ar-]

59) sut-ar-am (دارم می‌سوزم (گیلکی حسن‌کیاده)

داشتم می‌سوختم (گیلکی حسن‌کیاده) sut-ar-a-bo-m

ه. [də-]

داشتم می‌خوردم (گیلکی املش) 60) xordə-də-bo-m

و. [da-]

داشتم می‌بردم (مازندرانی کلاردشت) 61) da-bi-yame-bar(d)-imi-yame

داشتم می‌خوردم (مازندرانی ساری) da-y-me-xord-eme

داشتم می‌خوردم (مازندرانی کلیچ‌خیل) da-y-me-xerd-eme

داشتم می‌خوردم (مازندرانی سوادکوه) da-y-me-xerd-eme

داشتم می‌نشستم (افتری) da-bošt-i-mi-nerāšt-i

ز. [dā-]

داشتم می‌خوردم (مازندرانی تنکابن) 62) dā-bā-m-bo-xār-om

۲۱. بدون نشانه

استمرار در بعضی از صیغه‌های فعلی و در بعضی از گویش‌ها هیچ نشانه‌ی خاصی ندارد. این مورد را در گویش‌های گیلکی رشت، گیلکی حسن‌کیاده، گیلکی دستک، گیلکی املش، مازندرانی کلاردشت، مازندرانی ساری، مازندرانی کلیچ‌خیل، مازندرانی سوادکوه، تاتی کلور، تالشی طاسکوه ماسال، واران، بلوچی، نائینی، کردی کرمانشاه، گویش کلیمیان همدان و گویش کلیمیان بروجرد می‌توان یافت:

می‌خورم (گیلکی رشت) 63) xur-əm

می‌خورم (گیلکی حسن‌کیاده) xur-ama

می‌خورم (گیلکی دستک) xur-am

می‌خوردم (گیلکی دستک) xord-am

می‌خورم (گیلکی املش) xur-əm

می‌خوردم (گیلکی املش) xord-əm

می‌خورم (مازندرانی کلاردشت) xur-eme

می‌خورم (مازندرانی ساری) xur-me

می‌خوردم (مازندرانی ساری) xord-eme

می‌خوردم (مازندرانی کلیچ‌خیل) xerd-eme

می‌خوردم (مازندرانی سوادکوه) xerd-eme

می‌زنم (تاتی کلور) zan-em

می‌بینم (تالشی طاسکوه ماسال) vin-əm

xor-om (می‌خورم (وارانی)
war-om (می‌خورم (بلوچی)
xur-i (می‌خورم (نائینی)
hē-nig-i (می‌نشینم (نائینی)
hē-nigīšt-i (می‌نشستم (نائینی)
xwa-m (می‌خورم (کردی کرمانشاه)
ber-ân (می‌بَرَم (گویش کلیمیان همدان)
xort-em (می‌خوردم (گویش کلیمیان همدان)
vâ-m (می‌گویم (گویش کلیمیان بروجرد)
vâ-pars-om (می‌پُرسَم (گویش کلیمیان بروجرد)
vât-em (می‌گفتم (گویش کلیمیان بروجرد)
xort-em (می‌خوردم (گویش کلیمیان بروجرد)

برای این که نبود نشانه استمرار در مثال‌های بالا روشن‌تر شود، در زیر چند مثال از گذشته ساده این افعال آورده می‌شود:

bu-xord-am (خوردم (گیلکی دستک)
bu-xord-əm (خوردم (گیلکی املش)
ba-xord-eme (خوردم (مازندرانی ساری)
ba-xerd-eme (خوردم (مازندرانی کلیج خیل)
ba-xerd-eme (خوردم (مازندرانی سوادکوه)
hē-nigīšt-i (نشستم (نائینی)
be-m-xort (خوردم (گویش کلیمیان همدان)
be-m-xor(t) (خوردم (گویش کلیمیان بروجرد)

نتیجه‌گیری

از مطالب فوق نتایج زیر حاصل می‌شود:

– نشانه استمرار را در گویش‌های ایرانی می‌توان به هشت طبقه کلی تقسیم کرد:

۱. گونه‌های [andar]، که به صورت‌های [anda-] (ش ۴۷)؛ [dar-]، [dər-]، [du-]، [ar-]، [dər-]، [da-]، [dâ-] (ش ۵۶-۶۲)؛ [da-]، [de-]، [d-]، [ed-] (ش ۱-۶)؛ [a-] (ش ۷-۱۴)؛ [-en]، [-ən]، [-(e)m]، [-n] و [-(e)nn] (ش ۲۵-۲۸)؛ [-e] (ش ۱۵-۲۰)؛ [-i] (ش ۲۲-۲۳) و [-imi] (ش ۲۴) همراه با فعل کمکی بودن یا فعل اصلی به کار می‌روند.
۲. گونه‌های [hami]، که به صورت‌های [hemi-] (ش ۲۹)؛ [hen-]، [he-]، [ho(n)-]

(ش ۳۰-۳۲)؛ [i-] (ش ۲۱)؛ [mi-]، [mo-]، [ma-]، [mâ-]، [me-]، [mē-]، [mey-]، [m-] (ش ۳۳-۴۰) و [o-] (ش ۴۱) در گویش‌های مختلف به کار می‌روند.

۳. گونه‌های [-â]، که به صورت‌های [-â]، [-â]، [-â]، [-yâ] و [-iyâ] (ش ۴۲-۴۵) به کار می‌روند.

۴. کاربرد فعل کمکی ایستادن همراه با فعل اصلی (ش ۵۴).

۵. کاربرد فعل کمکی داشتن همراه با فعل اصلی (ش ۵۵).

۶. کاربرد فعل استمراری همراه با فعل التزامی یا نشانه التزامی [bi-] و [be-] (ش ۵۲-۵۳).

۷. کاربرد کلماتی خاص، گاه به معنای «به» یا «در»، مانند [ma]، [ba]، [nc]، [awa]،

[kera]، [kerâ] و [hey] یا [hay] به همراه فعل اصلی (ش ۴۶ و ۴۸-۵۱).

۸. بدون کاربرد نشانه‌ای خاص (ش ۶۳).

– نشانه استمرار، در گویش‌های ایرانی، هم به صورت وند و هم به صورت کلمه است.

– نشانه استمرار، در گویش‌های ایرانی، هم قبل از ستاک فعلی، هم بین ستاک فعلی و شناسه فعلی و هم پس از شناسه فعلی قرار می‌گیرد.

– گونه‌های [-i]، [-en]، [-on]، [-(-e)m]، [-n] و [-(e)nn] تنها در گویش‌های گیلکی، تالشی، مازندرانی و افتری به کار می‌روند (ش ۲۲-۲۳ و ۲۵-۲۸).

– گونه [-e]، به صورت پسوند، پس از شناسه فعلی، تنها در گویش‌های گزی، سدهی، دری زردشتی و گویش کلیمیان اصفهان کاربرد دارد (ش ۲۰).

– در گویش دری زردشتی گرچه می‌توان [-e] را به صورت پسوند در پایان فعل به کار برد، غالباً، به صورت پیشوند، قبل از ستاک فعلی قرار می‌گیرد (ش ۱۵-۱۸ و ۲۰).

– گونه [-imi] تنها در مازندرانی کلاردشت کاربرد دارد (ش ۲۴).

– گونه‌های [-hemi] تنها در گویش شاهرودی کاربرد دارند (ش ۲۹-۳۲).

– گونه‌های [-â] و [-â] غالباً در گویش‌های بلوچی، خنجی، گُرش، گراشی، اوزی، لاری و گویش کلیمیان همدان به کار می‌روند (ش ۴۲).

– گونه [-â]، به صورت پیشوند، معمولاً از ترکیب وند استمرار [-a] و واکه قبل از آن به دست می‌آید (مثال‌های خنجی، ش ۴۲).

– گونه [anda-] تنها در تالشی میرزائق اردبیل به کار می‌رود (ش ۴۷).
– پیشوند [dar-] و گونه‌های آن همراه با فعل بودن تنها در گویش‌های گیلکی، مازندرانی و افتری کاربرد دارند (ش ۵۶-۶۲).

– نشانه استمرار [ne] تنها در بندرعباسی کاربرد دارد (ش ۴۶).
– نشانه‌های [kerâ] و [kera] تنها در تاتی کلور و گیلکی به کار می‌روند (ش ۴۸).
– نشانه‌های [ma] و [ba] تنها در بلوچی و کُرش‌ی به کار می‌روند (ش ۵۰).
– نشانه استمرار به صورت فعل کمکی ایستادن تنها در تاجیکی کاربرد دارد (ش ۵۴).
– پیشوند [da-] به همراه فعل اصلی تنها در گویش‌های کردی مهاباد و کردی خراسان کاربرد دارد (ش ۱-۳) و به همراه فعل کمکی بودن در گویش‌های مازندرانی و افتری (ش ۶۱).

– نبود نشانه استمرار بیشتر در گویش‌های گیلکی و مازندرانی مشهود است. به نظر می‌رسد نقش نشانه استمرار در این گویش‌ها به مرور زمان کم‌رنگ شده است (ش ۶۳).
– به نظر نگارنده و با توجه به شواهد موجود، می‌توان پیشوندهای [i-] (ش ۲۱) و [o-] (ش ۴۱) را گونه‌هایی از [hami] یا [mi-] دانست و پیشوند [e-] (ش ۱۵-۱۹) و پسوندهای [-i] (ش ۲۲ و ۲۳) و [-e] (ش ۲۰) را گونه‌هایی از [andar] یا [da-] به شمار آورد.
– به نظر می‌رسد گویش‌های گیلکی، مازندرانی و تالشی، از سویی، و گویش‌های بلوچی، لاری، خنجی و گونه‌های آنها، از سوی دیگر، از لحاظ نشانه استمرار، با دیگر گویش‌های ایرانی تفاوت بیشتری داشته باشند.

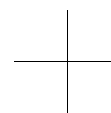
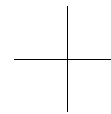
منابع

آهني، محمدرضا، ۱۳۷۳، بررسی گویش ایبانه از توابع نطنز، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، گروه زبان‌شناسی دانشگاه تهران؛ ابوطالب، آذر، ۱۳۷۳، بررسی گویش تاتی در ینگی امام، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، گروه زبان‌شناسی دانشگاه تهران؛ اسماعیلی، محمدمهدی، ۱۳۷۴، گویش گزی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، گروه فرهنگ و زبان‌های باستانی دانشگاه شیراز؛ اشرفی خوانساری، مرتضی، ۱۳۸۰، «ویژگی‌های افعال در گویش خوانساری»، مقاله ارائه‌شده در نخستین هم‌اندیشی گویش‌شناسی ایران در فرهنگستان زبان و ادب فارسی؛ امیریان بوداللو، ربابه، ۱۳۸۰، گویش تالشی میرزائق استان اردبیل، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد اسلامی تهران، گروه زبان‌شناسی؛ پورعابدی نائینی، حسن، ۱۳۷۲، گویش نائینی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، گروه زبان‌شناسی دانشگاه تهران؛ پولادی درویش، میترا، ۱۳۷۹، توصیف ساختمان فعل در گویش

بهدینان مرکز شهر یزد، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد اسلامی تهران، گروه زبان‌شناسی؛ ترقی اوغاز، حسنعلی، ۱۳۷۹، «ساختمان فعل در گویش کرمانجی خراسان»، مجله زبان‌شناسی، س ۱۵، ش ۲، ص ۵۹-۸۲؛ ثمره، یدالله، ۱۳۵۵، «پاره‌ای از ویژگی‌های دستوری گویش دری، گونه زین‌آبادی»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، جشن‌نامه دکتر محمد مقدم، س ۲۳، ش ۴، ص ۵۱-۷۷؛ جعفری، محمدجواد، ۱۳۷۴، بررسی گویش سوادکوهی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، گروه زبان‌شناسی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی؛ جلالی، لعیا، ۱۳۷۹، گویش املشی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد اسلامی تهران، گروه زبان‌شناسی؛ خنجی، لطفعلی، ۱۳۷۸، دستور زبان لارستانی بر مبنای گویش خنجی، انتشارات دانشنامه فارس؛ زمردیان، رضا، ۱۳۶۸، بررسی گویش قاقز، انتشارات آستان قدس رضوی؛ ساداتی، سیدمجید، ۱۳۷۴، بررسی گویش دماوندی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، گروه زبان‌شناسی دانشگاه تهران؛ سرمست دستک، داود، ۱۳۷۱، گویش گیلکی حسن‌کیاده (کیاشهر)، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، گروه زبان‌شناسی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی؛ سلطانی‌نژاد، فرشته، ۱۳۷۹، مقایسه گونه‌های زبانی بافتی و جیرفتی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، گروه زبان‌شناسی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی؛ سمائی، سیدمهدی، ۱۳۷۰، بررسی گویش تنکابن، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، گروه زبان‌شناسی دانشگاه تهران؛ شکری، گیتی، ۱۳۷۴، گویش ساری، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی؛ صفری، حسین، ۱۳۷۳، گویش دلجان، ناشر: مؤلف؛ طاهری، عباس، ۱۳۷۰، گویش تاتی تاکستان، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، گروه زبان‌شناسی دانشگاه علامه طباطبائی؛ عبدلی، علی، ۱۳۶۳، فرهنگ تاتی و تالشی، انتشارات دهخدا، بندر انزلی؛ عمرانی، غلامرضا، ۱۳۷۸، «توصیف واجی گویش سیستان (شهر زابل)»، مجله زبان‌شناسی، س ۱۴، ش ۱ و ۲، ص ۱۰۶-۱۴۱؛ فتحی، آذر، ۱۳۷۱، ساخت فعل در گویش بندرعباسی، لهجه محله پشت شهر، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، گروه زبان‌شناسی دانشگاه تهران؛ فره‌وشی، بهرام، (۱۳۴۱)، تحلیل سیستم فعل در لهجه سده‌ای، ضمیمه مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، س ۱۰، ش ۲؛ کلباسی، ایران، ۱۳۶۲، گویش کردی مهاباد، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی؛ الف، ۱۳۶۷، «دستگاه فعل در گویش لاری»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، س ۲۱، ش ۱، ص ۱۴۵-۱۷۰؛ الف، ۱۳۶۷، «ارگتیو در زبان‌ها و گویش‌های ایرانی»، مجله زبان‌شناسی، س ۵، ش ۲، ص ۷۰-۸۷؛ الف، ۱۳۷۰، فارسی اصفهانی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی؛ الف، ۱۳۷۱، «تنوع لهجه‌ها در گویش گیلکی»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، س ۲۵، ش ۴، ص ۹۳۴-۹۷۶؛ الف، ۱۳۷۳، گویش کلیمیان اصفهان (یک گویش ایرانی)، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی؛ الف، ۱۳۷۴، «مقایسه‌ای میان گویش‌های کردی مهاباد، سنندج و کرمانشاه»، مجله علمی و پژوهشی علوم انسانی دانشگاه الزهراء، س ۵، ش ۱۳ و ۱۴، ص ۵۹-۸۰؛ الف، ۱۳۷۴، فارسی ایران و تاجیکستان (یک بررسی مقابله‌ای)، دفتر مطالعات سیاسی بین‌المللی وزارت امور خارجه؛ الف، ۱۳۷۶، گویش کلاردشت (رودبارک)، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی؛ لباف خانیکی، مجید، ۱۳۸۰، «ساختمان فعل در گویش روستای خانیک»، ارائه شده در نخستین هم‌اندیشی گویش‌شناسی ایران در فرهنگستان زبان و ادب فارسی؛

مقیم، افضل، ۱۳۷۳، بررسی گویش بویراحمد، انتشارات نوید شیراز؛ نغزگوی کهن، مهرداد، ۱۳۷۳، بررسی گویش تالشی دهستان طاسکوه ماسال، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، گروه زبان‌شناسی دانشگاه تهران؛ نیلی‌پور، رضا و محمد تقی طیب، ۱۳۶۴، «توصیف ساختمانی دستگاه فعل لهجه‌واران»، مجله زبان‌شناسی، س ۲، ش ۱ و ۲، ص ۵۱-۹۲ و ۸۱-۹۲؛ همایون، همادخت، ۱۳۷۱، گویش افتری، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی؛ یوسفیان، پاکزاد، ۱۳۷۱، گویش بلوچی لاشاری، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، گروه زبان‌شناسی دانشگاه تهران.

LAMBTON, Ann K. S., 1938, *Three Persian Dialects*, The Royal Asiatic Society, London; MAHAMEDi, Hamid, 1979, "On the Verbal System in Three Iranian Dialects of Fārs", *Studia Iranica*, Paris, Tome 8, Fascicule 2, pp. 277-297; SAHIM, Haideh, 1994, "The Dialect of the Jews of Hamedan", in *Irano-Judaica III*, pp. 171-181; YARSHATER, Ehsan, 1989, "The Dialect of Borujerd Jews", in *AIO*, Edena curaverunt L. de Meyer et E. Haerincq, II, pp. 1030-1045; ----, 1989, "The Dialect of Ārān and Bidgol", *Studia Iranica*, Paris, Cahier 7, pp. 371-383; ----, 1996, "The Taleshi of Asālem", *Studia Iranica*, Paris, Tome 25, Fascicule 1, pp. 83-112.



ترتیب کلمات اصلی در جملات ساده و جفت‌های همبستگی در گوش‌گیلکی لنگرود

محمد مهدی واحدی لنگرودی (دانشگاه تربیت مدرس)

۱ مقدمه

یکی از پارامترهایی که در رده‌شناسی زبان‌ها بسیار مورد استفاده قرار گرفته پارامتر ترتیب کلمات اصلی در سطح جملات ساده زبان و ارتباط آن با ترتیب سازه‌ها در سطح گروه، بند و جمله است. این پارامتر در مطالعات رده‌شناختی و نیز در بررسی تمایزات بین جهانی‌های مطلق^۱، یعنی جهانی‌های زبانی بدون استثناء، و جهانی‌های نشانگر نوعی تمایل عام زبانی^۲، که استثنای پذیرند، نیز به کار می‌رود. ترتیب سازه‌های اصلی یا کلمات جمله یکی از مهم‌ترین پارامترهای رده‌شناسی ترتیب کلمات است که بیانگر تمایلات جهانی در ساختار زبان‌هاست و نوعی جهانی آماری^۳ محسوب می‌شود. رده‌شناسی ترتیب کلمات اصلی در زبان‌های دنیا نقش بسیار مهمی در رده‌شناسی زبان‌ها در سال‌های اخیر داشته است. برخی از زبان‌شناسان همانند کامری (۱۹۸۹: ۸۶) از اصطلاح رده‌شناسی ترتیب سازه‌های اصلی^۴ به جای رده‌شناسی ترتیب کلمات اصلی استفاده می‌برند، زیرا در این نوع رده‌شناسی نه تنها به ترتیب سازه‌های بزرگ‌تر از یک کلمه/واژه همانند بند موصولی نسبت به سازه‌ها/کلمات دیگر اشاره می‌شود، بلکه به ترتیب سازه‌های کوچک‌تر از کلمه، همانند وندها نسبت به ستاک‌ها هم اشاره می‌شود.

1) Absolute Universals

2) Universal Tendencies

3) Statistical Universal

4) Basic Constituents Order Typology

این پارامتر، یعنی پارامتر رده‌شناسی ترتیب کلمات اصلی، ترتیب نسبی فاعل (S)، مفعول صریح (O) و فعل (V) را نسبت به یکدیگر مطالعه می‌کند که می‌تواند دارای شش ترتیب منطقی SOV, SVO, VSO, VOS, OVS, OSV باشد. چون در بسیاری از مطالعات رده‌شناختی زبان توزیع و جایگاه فاعل، در رابطه با دو سازه دیگر، از اهمیت نظری و تجربی بسیار کمی برخوردار است، بررسی ترتیب کلمات اصلی عملاً به بررسی ترتیب مفعول صریح و فعل نسبت به یکدیگر در سطح جملات ساده، جملات مرکب و وابسته خلاصه می‌شود که منجر به دو ترتیب اصلی ممکن OV و VO می‌گردد (کامری ۱۹۸۹ و لمان ۱۹۷۸). از زمان گرینبرگ (۱۹۶۳) تا کنون ترتیب برخی از سازه‌ها و عناصر دستوری را در سطح گروه، بند و جمله نسبت به یکدیگر در ارتباط با یکی از دو ترتیب بین دو عنصر اصلی جمله، یعنی بین فعل و مفعول صریح، OV یا VO، می‌دانند. برای مثال، گرینبرگ (۱۹۶۳) ادعا می‌کند زبان‌هایی که دارای ترتیب اصلی مفعول صریح + فعل هستند - یعنی زبان‌هایی که در جملات بی‌نشان آنها مفعول صریح قبل از فعل قرار می‌گیرد (بعد از این OV) - همچنین دارای حرف اضافهٔ پسین^۵ اند؛ یعنی حرف اضافه در آنها بعد از اسم قرار می‌گیرد (NP)؛ نیز در این رده از زبان‌ها بند موصولی قبل از اسم مرجع قرار می‌گیرد (ReIN). در حالی که زبان‌های دارای ترتیب اصلی فعل + مفعول صریح - یعنی زبان‌هایی که در آنها در جملات بی‌نشان مفعول صریح بعد از فعل قرار می‌گیرد (بعد از این VO) - حرف اضافهٔ پیشین^۶ دارند (PN) و در آنها بند موصولی بعد از اسم مرجع قرار می‌گیرد (NReI). برای مثال کامری (۱۹۸۹: ۹۵) به دو رشته تمایلات جهانی در زبان‌های دنیا اشاره می‌کند:

(1a) VO, Pr, NG, NA

(1b) OV, Po, GN, AN

در این موارد Pr حرف اضافهٔ پیشین، Po حرف اضافهٔ پسین، G مضاف الیه، N اسم و A صفت را می‌نمایاند.

مطالعات رده‌شناختی دربارهٔ ترتیب سازه‌های اصلی جمله نشان داده است که همبستگی‌های معنادار آماری (یا تمایلات جهانی) بین جفت‌های متفاوت ترتیب سازه‌های گروه، بند و جمله وجود دارد. رابطهٔ این ترتیب سازه‌ها در سطح گروه، بند و

5) Postposition 6) Preposition

جمله نسبت به یکدیگر و رابطه این ترتیب با یکی از دو ترتیب کلمات اصلی، یعنی OV و VO، را همبستگی یا جفت‌های همبستگی^۷ می‌نامند. به عبارت دیگر، مطالعات رده‌شناختی ترتیب سازه‌ها در زبان‌های دنیا نشان داده است که رابطه‌ای نسبی و معنادار بین ترتیب سازه‌ها در سطح گروه، بند و جمله نسبت به یکدیگر و نسبت به ترتیب سازه‌های اصلی جمله، یعنی VO و OV، وجود دارد. همبستگی معنادار بین عناصر و سازه‌های دستوری در سطح گروه، بند و جمله، و ترتیب کلمات اصلی بیانگر نوعی تمایل جهانی یا جهانی‌های ضمنی/تلویحی^۸ است.

در این مقاله جفت‌های همبستگی، یا ترتیب جفت‌های سازه‌های دستوری در سطح گروه، بند و جمله در گویش گیلکی لنگرود با هر یک از دو ترتیب اصلی VO و OV بررسی می‌شود. سؤال اصلی تحقیق این است: ترتیب کدام جفت‌های عناصر دستوری جفت همبستگی می‌سازد و این جفت‌های همبستگی در گویش گیلکی با کدام دو ترتیب کلمات اصلی VO یا OV همبستگی دارد.

۲ ترتیب کلمات اصلی

گویش گیلکی لنگرود یکی از گویش‌های شرق استان گیلان و متعلق به شاخه شمال غربی زبان‌های ایرانی است. این گویش به گویش بیه پیش^۹ نیز معروف است. در دو جمله زیر، ترتیب کلمات اصلی در جمله (2a) از ترتیب کلمات در جمله (2b) بی‌نشان‌تر است، به گونه‌ای که جمله (2b) می‌تواند نشان دهنده تأکید بر عمل «دیدن» باشد، در حالی که مفهوم تأکید بر هیچ یک از دو سازه اصلی «دیدن» و «حسن» در جمله (2a) احساس نمی‌شود.

(2a)	(mu)	hasan-ə	bi-dəm	من حسن را دیدم
		من حسن	دیدم	
(2b)	(mu)	bi-dəm	hasan-ə	من دیدم حسن را
		من دیدم حسن		

همین تمایز در جملات زیر نیز احساس می‌شود:

7) Correlation Pairs

8) Implicational Universals

9) Biya Piš

(3a)	(mu)	kitâb	bi-hem	من کتاب خریدم
		من کتاب	خریدم	
(3b)	(mu)	kitâb-ə	bi-hem	من کتاب را خریدم
		من کتاب	خریدم	
(3c)	*(mu)	bi-hem	kitâb	
(3d)	(mu)	bi-hem	kitâb-ə	

جملات (3a) و (3b)، همانند جمله (2a)، نمایانگر ترتیب کلمات اصلی SOV در این گویش‌اند، با این تفاوت که در جمله (3a) مفعول صریح نکره و یا نامشخص است و مرجع ازپیش‌فرض شده ندارد، در حالی که مفعول صریح در جمله (3b) معرفه و یا مشخص و دارای مرجع قبلی ازپیش‌فرض شده است. جملات (3c) و (3d) نشان می‌دهند که فعل قبل از مفعول نکره قرار نمی‌گیرد، اما می‌تواند قبل از مفعول معرفه قرار گیرد، که در آن صورت نشانه تأکید بر عمل فعل و نشان‌دار بودن ترتیب فعل-مفعول (VO) است.

در جملاتی که دارای مفعول صریح و مفعول غیرصریح (IO) اند، اگر مفعول صریح نکره باشد، بلافاصله قبل از فعل و بعد از مفعول غیرصریح جمله قرار می‌گیرد. در صورتی که مفعول صریح معرفه باشد، با حرف پسوندی /-ə/ همراه است و در جملات و ترتیب بی‌نشان بعد از فاعل و قبل از مفعول غیرصریح قرار می‌گیرد. مفعول غیرصریح حرف اضافه‌ای تمایل بیشتری به قرار گرفتن بلافاصله قبل از فعل دارد (5):

(4a)	S	IO	O	V		
(4b)	mu	hasan-ə	bə	piran	bi-hem	من برای حسن پیراهن خریدم
		من حسن	برای	پیراهن	خریدم	
(5a)	S	O	IO	V		
(5b)	mu	piran-ə	hasan-ə	bə	bi-hem	من پیراهن را برای حسن خریدم
		من پیراهن را	حسن	برای	خریدم	

به نظر می‌رسد که این ترتیب بسیار شبیه به ترتیب سازه‌های اصلی در زبان فارسی باشد (← کریمی ۲۰۰۰). حال به جابه‌جایی / به‌هم‌ریزی^{۱۰} سازه‌های (4-5) که در (4c-d) و (5c-d) آمده است توجه کنید:

(4c)	*mu	hasan-ə	bə	bi-hem	piran
(4d)	mu	piran	hasan-ə	bə	bi-hem

در جمله (4c) مفعول صریح نکره بعد از فعل قرار گرفته و جمله غیرقابل قبول و یا غیردستوری است. در جمله (4d) مفعول صریح نکره قبل از مفعول غیرصریح قرار دارد و نشان‌دهنده نقش مقابله‌ای^{۱۱} بین *piran* «پیراهن» و اشیاء/ اجناس دیگر قابل خرید است. به نظر می‌رسد که *piran* دارای تکیه بیشتری نسبت به سازه‌های دیگر جمله در (4d) است. بدون تکیه اضافی و بدون تعبیر معنایی نقش مقابله‌ای جمله (4d) غیرقابل قبول است. در هر حال، ترتیب سازه‌ها در جمله (4d) نشان‌دار است.

(5c)	(mu)	hasan-ə	bə	bi-hem	piran-ə
(5d)	(mu)	hasan-ə	bə	piran-ə	bi-hem

در جمله (5c) مفعول صریح معرفه/ مشخص، یعنی *piran-ə* «پیراهن را»، بعد از فعل قرار دارد و برخلاف (4c) کاملاً قابل قبول و دستوری است. در این جمله تأکید بر فعل *bi-hem* «خریدم» است و نوعی نقش مقابله‌ای با «اعمال و افعال» دیگر احساس می‌شود. در جمله (5d) نیز نوعی جابه‌جایی سازه‌ها روی داده است، به گونه‌ای که مفعول غیرصریح از جایگاه اول/ پیشین خود در (5b) جدا شده و قبل از مفعول صریح معرفه/ مشخص قرار گرفته است. با شمّ زبانی/ گویشی نگارنده جمله (5b) از نظر آهنگ و تعبیر معنایی بی‌نشان‌تر از جمله (5d) است. جمله (5b) در مورد «پیراهن» خاصی صحبت می‌کند که برای «حسن» خریده شده، ولی جمله (5d) در مورد «حسن» صحبت می‌کند که «پیراهن» خاصی برایش خریده شده است.

به طور کلی به نظر می‌رسد مفعول نکره/ غیرمشخص امکان جابه‌جایی بسیار کمی در سطح جملات ساده در این گویش داشته باشد و باید بلافاصله قبل از فعل قرار گیرد، در حالی که مفعول صریح معرفه/ مشخص دارای امکان جابه‌جایی بیشتر در جمله است. در هر دو حالت جابه‌جایی‌ها با تغییرات در آهنگ و بیان جمله و تغییرات در تعبیر سازه‌های جابه‌جاشده همراه است. با مقایسه جملات (2-3) که در آنها مفعول صریح- معرفه یا نکره- بلافاصله قبل از فعل قرار دارد، ولی تنها مفعول معرفه/ مشخص می‌تواند بعد از فعل قرار گیرد، و نیز با بررسی ترتیب بی‌نشان سازه‌های اصلی در جملات (4-5)، می‌توان فرض کرد که ترتیب کلمات اصلی در گویش گیلکی لنگرود، همانند فارسی معیار، SOV است. به علاوه، در جملات پیچیده‌تر یکی از دو ترتیب (5a)

11) Contrastive Function

و (4a) ترتیب‌های اساسی زیربنایی است. برای بررسی جامع‌تر، ترتیب کلمات اصلی در این گویش باید ترتیب این سازه‌ها، و امکانات جابه‌جایی سازه‌ها را در جملات وابسته، و در درون جملات وابسته به اسم پیچیده^{۱۲} بررسی و تغییرات آهنگ و تغییرات در تعبیر معنایی و نقش کاربردی آنها را مطالعه کرد. (← اسکه ۱۹۹۷؛ پوسکاس ۲۰۰۰؛ کریمی ۲۰۰۰؛ کیس ۱۹۹۸). برای مثال، اسکه جابه‌جایی کلمات اصلی را در سطح جمله نه به دلیل روابط دستوری، بلکه به دلیل روابط کاربردی همچون مبتدا و کانون می‌داند. هر گفته/ جمله‌ای دارای یک سازه کانونی با تکیه اصلی است که معادل مفعول صریح در بیشتر زبان‌هاست. جمله می‌تواند دارای مبتدا نیز باشد که پیش‌زمینه ارجاعی جمله را بیان می‌کند و از طریق عنصر مطابقه بر روی فعل و یا توسط ضمائر فاعلی بیان می‌شود. به اعتقاد اسکه، در سطح جمله رابطه نزدیکی میان فاعل دستوری و مبتدا و مفعول دستوری و کانون وجود دارد. او دو مکان کانونی مهم در سطح جمله قائل است: مکان کانونی F_1 که قبل از فعل است یعنی OV و مکان کانونی F_2 ، درست بعد از فعل یعنی VO. آنگاه ترتیب‌های متفاوت F_1 و F_2 را که در اثر جابه‌جایی پیش می‌آید، تفاوت‌های آهنگی و کاربردشناسی آنها و رابطه هریک از آنها را با فاعل بررسی می‌کند.

با توجه به آنچه گفته شد می‌توان نتیجه گرفت که گویش گیلکی لنگرود، مانند فارسی معیار، گویشی فعل پایان یا SOV است. اکنون باید جفت‌های همبستگی را در این گویش مشخص کرد و دید که آیا این جفت‌های همبستگی با ترتیب کلمات اصلی در این گویش همخوانی و همبستگی دارند یا نه.

۳ تحلیل نظری

هدف مطالعات نوین رده‌شناختی در زمینه ترتیب کلمات اصلی بررسی و مقایسه همبستگی ترتیب جفت‌های سازه‌ها در سطح گروه، بند و جمله، با یکی از دو ترتیب اصلی فعل و مفعول صریح، یعنی VO یا OV، است (← درایر ۱۹۹۲؛ کامری ۱۹۹۱). پس از این، ترتیب سازه‌ها/ کلمات در سطح گروه، بند و جمله (در گویش گیلکی لنگرود) و «همبستگی» و رابطه آن با ترتیب فعل و مفعول صریح را «همبستگی ترتیب کلمات»

می‌نامیم و به ترتیب سازه‌ها/ کلمات جفت‌های همبستگی می‌گوییم. بدین منظور به معرفی و بحث درباره چند اصطلاح پرکاربرد در این مقاله می‌پردازیم:

اگر ترتیب یک جفت عنصر x و y نشان‌دهنده نوعی همبستگی و رابطه با ترتیب فعل و مفعول (VO) باشد، آن‌گاه به این جفت عنصر (y و x) جفت همبستگی می‌گوییم و x را همبسته فعل^{۱۳} و y را همبسته مفعول صریح^{۱۴} می‌خوانیم. به بیانی واضح‌تر: «اگر ترتیب یک جفت از عناصر x و y به نوعی باشد که در زبان‌های VO، x به طور قابل ملاحظه‌ای تمایل داشته باشد که، در مقایسه با زبان‌های OV، قبل از y قرار بگیرد، آن‌گاه (xy) را جفت همبستگی می‌نامیم و x را همبسته فعل و y را همبسته مفعول صریح در آن جفت خواهیم نامید». (دراپر ۱۹۹۲: ۸۷)

برای مثال، از آنجا که زبان‌های OV تمایل به داشتن حرف اضافه پسین (NPP) و زبان‌های VO تمایل به داشتن حرف اضافه پیشین (PNP) دارند، به جفت [حرف اضافه و اسم] جفت همبستگی می‌گوییم و حرف اضافه را همبسته فعلی و اسم/ گروه اسمی را همبسته مفعولی صریح می‌خوانیم.

مثالی عینی‌تر این مطلب را واضح‌تر می‌سازد. در زبان فارسی ترتیب بی‌نشان کلمات SOV است. لذا زبان فارسی زبانی OV و یا هسته انتهاست. بر مبنای رشته همبستگی ترتیب کلمات (Ib) انتظار می‌رود که زبان فارسی دارای حرف اضافه پسین باشد، مضاف الیه قبل از اسم بیاید، صفت قبل از اسم قرار گیرد، و جمله موصولی قبل از اسم مرجع بیاید که در هیچ یک از موارد چنین نیست. در هیچ یک از ترتیب سازه‌های فوق، جفت‌های همبستگی با ترتیب OV در زبان فارسی همبستگی ندارند و هسته انتها نیستند. شاید بتوان گفت زبان فارسی در شرف تغییر تاریخی از ترتیب OV به ترتیب VO است.

سؤال یا هدف دیگر در بررسی جفت‌های همبستگی که در مطالعات رده‌شناختی مطرح می‌گردد، توضیح علت وجود و مشخصات ساختاری این گونه جفت‌ها در زبان‌های دنیاست. یکی از دلایل عام‌پسند درباره همبستگی‌های ترتیب کلمات آن است که این همبستگی‌ها نشانگر تمایل زبان‌ها در قرار دادن هسته‌های دستوری در رابطه‌ای پیوسته و منظم نسبت به وابسته‌های دستوری آن هسته‌هاست که به نظریه هسته-

وابسته^{۱۵} معروف است.

نظریه هسته-وابسته

همبسته‌های فعلی هسته‌اند و همبسته‌های مفعولی وابسته. به عبارت دیگر، یک جفت سازه x و y به دفعات بسیار بیشتری دارای ترتیب xy در زبان‌های VO، در مقایسه با زبان‌های OV، است، اگر x هسته و y وابسته آن باشد. (درایر ۱۹۹۲: ۸۷)

بر اساس این تعریف، زبان‌ها یا هسته‌ابتدایند (VO)، یا هسته‌انتهای (OV). یکی از وظایف پژوهشگرانی که در چارچوب این نظریه کار می‌کنند، آن است که ملاک‌های تشخیص هسته و وابسته را تعیین و ترتیب هسته و وابسته را در جفت‌های همبستگی مشخص کنند. تشخیص اینکه چه سازه‌های دستوری هسته‌اند و چه سازه‌های دستوری وابسته آنها، و اینکه تمایز میان وابسته با متمم^{۱۶} چیست، همواره آسان نیست. برای مثال آیا صفت «سرخ» در عبارت «سیب سرخ» وابسته است؟ اگر چنین است فرق آن با کلمه «شهر» در عبارت «نابودی شهر» چیست؟ در عبارت «این سیب سرخ» و «این نابودی شهر»، نقش این کدام است؟ آیا وابسته است یا نه؟ واژه سرخ صفت برای اسم، اما کلمه شهر متمم اسمی برای نابودی است. این دو در تحلیل‌های دستوری با هم تفاوت اساسی دارند. همچنین بند موصولی «سیبی که او خرید» وابسته است. آیا فرقی میان بند موصولی و صفت به عنوان وابسته هسته وجود دارد؟ واقعیت آن است که مطالعات رده‌شناختی تمایزی میان این دو نوع وابسته قائل شده‌اند. بدین صورت که صفت همبسته مفعولی محسوب نمی‌شود، ولی بندهای موصولی همبسته مفعولی‌اند. در حالی که از لحاظ ساختاری هر دو از مقولات وابسته اسم به حساب می‌آیند.

لذا درایر (۱۹۹۲) نشان می‌دهد که نظریه هسته-وابسته و حتی نظریه تعدیل‌شده معادل آن، یعنی نظریه هسته-متمم^{۱۷}، نمی‌تواند به درستی و به طور یکسان جفت‌های همبستگی را در زبان‌ها مشخص نماید و رابطه آنها را با دو ترتیب اصلی VO و OV تعیین کند. درایر نظریه دیگری به نام نظریه جهت انشعاب^{۱۸} پیشنهاد می‌کند که بر اساس

15) Head-Dependent Theory (HDT)

16) Complement

17) Head-Complement Theory (HCT)

18) Branching-Direction Theory (BDT)

آن همبسته‌های مفعولی از لحاظ ساختار سلسله‌مراتبی ساختار گروهی و انشعابی دارند، ولی وابسته‌هایی که مفعول نیستند دارای ساختار غیرگروهی و غیرانشعابی‌اند. بر اساس این نظریه زبان‌ها بر دو نوع‌اند: زبان‌های انشعاب-راست که در آنها مقولات گروهی بعد از مقولات غیرگروهی قرار می‌گیرند و زبان‌های انشعاب-چپ که در آنها مقولات گروهی قبل از مقولات غیرگروهی قرار می‌گیرند. این نوع تمایزات ساختاری می‌تواند تفاوت میان صفت به عنوان وابسته غیرهمبسته مفعولی و بند موصولی به عنوان وابسته همبسته مفعولی را توجیه نماید. زیرا صفت غیرگروهی و غیرانشعابی، ولی بند موصولی گروهی و انشعابی است. دو نظریه HCT و HDT از توجیه این تمایز ناتوان‌اند. درایر (۱۹۹۲) چند نمونه نظریه BDT را ارائه می‌دهد. ما در اینجا دو نمونه نزدیک به هم را می‌آوریم و داده‌های لنگرودی را بر اساس آنها بررسی می‌کنیم:

نظریه جهت انشعاب - نمونه ۱

همبسته‌های فعلی مقولات غیرگروهی (غیرانشعابی، واژگانی) هستند و همبسته‌های مفعولی مقولات گروهی (انشعابی)‌اند. به عبارت دیگر، یک جفت سازه‌های x و y به دفعات بسیار بیشتر دارای ترتیب xy در زبان‌های VO، در مقایسه با زبان‌های OV است، اگر x از نوع غیرگروهی/غیرانشعابی و y از نوع مقوله گروهی/انشعابی باشد. (درایر ۱۹۹۲: ۱۰۹)

نظریه جهت انشعاب - نمونه ۲

همبسته‌های فعلی هسته‌اند و همبسته‌های مفعولی وابسته‌های کاملاً گروهی و تکراری هستند. یعنی یک جفت سازه‌های x و y به دفعات بسیار بیشتری دارای ترتیب xy در زبان‌های VO، در مقایسه با زبان‌های OV است، فقط اگر x هسته و y وابسته گروهی x باشد. (درایر ۱۹۹۲: ۱۱۶)

به زبان ساده، نمونه ۲ می‌گوید که همبسته‌های فعلی غیرگروهی، هسته و غیرانشعابی، ولی همبسته‌های مفعولی گروهی و انشعابی‌اند. بر این اساس، صفت سرخ در عبارت سیب سرخ همبسته فعلی نیست، زیرا اگرچه سرخ با یک عبارت کاملاً گروهی تکراری ترکیب شده، هسته عبارت سیب سرخ نیست. از طرف دیگر، صفت سرخ همبسته مفعولی نیز نیست، زیرا سرخ عبارت کاملاً گروهی، تکراری و انشعابی محسوب نمی‌شود. در مقابل در عبارت «سیبی که او خرید» بند موصولی همبسته مفعولی کلمه

«سیب» است، زیرا کاملاً گروهی و تکراری است. بر این اساس می‌توان گفت که چرا صفت و اسم جفت همبستگی نمی‌سازد، اما اسم و بند موصولی جفت همبستگی می‌سازد.

اکنون که با برخی از مفاهیم اصلی نظریه رده‌شناسی ترتیب کلمات اصلی به عنوان یک جهانی آماری آشنا شدیم، به معرفی جفت‌های همبستگی در گویش گیلکی لنگرود، که با یکی از دو ترتیب VO و OV سازگاری و همبستگی دارند، می‌پردازیم.

۴ تجزیه و تحلیل جفت‌های همبستگی در گویش گیلکی لنگرود

در این بخش جفت‌های همبستگی در گویش گیلکی لنگرود بررسی و همبستگی آنها با یکی از دو ترتیب کلمات اصلی VO و OV مشخص می‌گردد.

۱-۴ جفت همبستگی اسم و اضافه ملکی (مضاف و مضاف الیه)

به مثال زیر توجه کنید:

(6a) کتاب علی

(6b) کتاب من

در این دو مثال «کتاب» اسم و «علی» و «من» اضافه ملکی هستند، و اصطلاحاً به ترتیب مضاف و مضاف الیه خوانده می‌شوند.

بر اساس نظریه جهت انشعاب، واژه «کتاب» غیرگروهی، غیرانشعابی و هسته فعلی محسوب می‌شود، در حالی که «علی» و «من» مقولات گروهی، انشعابی و همبسته مفعولی‌اند و لذا ترتیب آنها xy یا NG است.

این ترتیب با ترتیب کلمات اصلی در زبان فارسی معیار، یعنی با OV، همبستگی ندارد. انتظار می‌رفت که ترتیب این جفت GN باشد که چنین نیست. این ترتیب با ترتیب اصلی VO همبسته است. حال به مثال‌های گویش گیلکی لنگرود توجه کنید:

(7a)	°ali علی	kitâb کتاب	کتاب علی	(7c)	mi مال من	kitâb کتاب	کتاب من
(7b)	°ali علی	pe:r پدر	پدر علی				

در این گویش شاهد ترتیب GN هستیم که با ترتیب اصلی OV در این گویش همبسته است. لذا نتیجه می‌گیریم که اسم بیانگر اضافه ملکی (G) و اسم (N) در این گویش یک جفت همبستگی‌اند که با ترتیب اصلی OV در آن همبستگی دارد.

۲-۴ جفت همبستگی صفت و عبارت معیار مقایسه

منظور از این جفت عبارات زیر است:

(8a) بزرگ‌تر از حسن

(8b) باهوش‌تر از او

که در آنها صفات «بزرگ‌تر» و «باهوش‌تر» بر اساس نظریه جهت انشعاب همبسته فعلی‌اند، چرا که غیرگروهی و غیرانشعابی‌اند و عبارات معیار مقایسه «از حسن» و «از او» همبسته مفعولی هستند، زیرا گروهی و انشعابی‌اند. در زبان فارسی می‌توان ترتیب آن دو را عوض کرد:

(9a) از حسن بزرگ‌تر

(9b) از او باهوش‌تر

به نظر می‌رسد که جفت (8) از جفت (9) بی‌نشان‌تر و پرکاربردتر است. اکنون به مثال‌های (10) از گویش گیلکی لنگرود توجه کنید:

(10a)	hasan-ə	ji	piltar	بزرگ‌تر از حسن
	حسن	از	بزرگ‌تر	
(10b)	ʔun-ə	ji	bâhuštar	باهوش‌تر از او
	او	از	باهوش‌تر	

برخلاف زبان فارسی جابه‌جایی دو سازه این جفت همبستگی ممکن نیست:

(10c) *piltar hasan-ə ji

البته اگر به جای حرف اضافه پسین ji «از» در (10) از حرف اضافه پیشین فارسی «از» در گویش گیلکی لنگرود استفاده شود، آنگاه همانند زبان فارسی در عبارات (8) و (9) هر دو ترتیب ممکن می‌گردد. با توجه به (10) می‌توان نتیجه گرفت که جفت همبستگی صفت و عبارت معیار مقایسه، برخلاف زبان فارسی، با ترتیب اصلی OV در این گویش همبستگی دارد. یعنی عبارت معیار مقایسه، به عنوان همبسته مفعولی، قبل از صفت

تفضیلی، به عنوان همبسته فعلی، می‌آید که با ترتیب اصلی OV سازگار است.

۳-۴ جفت همبستگی فعل و گروه‌های حرف اضافه درون فعلی

منظور از این جفت عبارات فارسی زیر است:

(11a) او روی تخت خوابید.

(11b) او به خانه رفت.

در (11) گروه‌های حرف اضافه‌ای همبسته مفعولی‌اند، زیرا عبارت گروهی و انشعابی هستند، در حالی که فعل همبسته فعلی است، زیرا غیرگروهی و غیرانشعابی است. ترتیب این دو در زبان فارسی با ترتیب اصلی OV در زبان فارسی سازگار است. در زبان فارسی گروه‌های حرف اضافه می‌توانند بعد از فعل قرار گیرند، هرچند ترتیب نشان‌دارتر است. اکنون به مثال‌هایی از گویش گیلکی لنگرود توجه کنید:

(12a)	miza	jor/ru	baxuta	روی میز خوابید.
	میز	رو/ بالا	خوابید	
(12b)	ruxon-o	taraf	bušo	به طرف رودخانه رفته است.
	رودخانه	به طرف	رفته	
(12c)	mi	°amu	varji bušom	نزد عمویم رفتم.
	مال من	عمو	نزدیک رفتم	

در هر سه عبارت (12) می‌توان گروه حرف اضافه‌ای را بعد از فعل نیز به کار برد که ترتیبی نشان‌دار با تکیه آهنگی بر روی فعل می‌سازد که بیانگر نوعی تقابل معنایی میان فعل جمله و فعل‌های دیگر است. لذا ما ترتیب جفت‌ها را در (12) به عنوان ترتیب زیربنایی و اصلی به حساب می‌آوریم. این ترتیب با ترتیب اصلی OV در این گویش همبستگی دارد.

۴-۴ جفت همبستگی فعل «بودن» و گزاره آن

منظور از این ساخت ترکیب‌های زیر در زبان فارسی‌اند که در آنها سازه‌های مشخص شده گزاره فعل «است» هستند. در این جملات «معلم»، «در خانه» و «باهوش» گزاره‌اند.

(13a) او معلم است.

(13b) او در خانه است.

(13c) او باهوش است.

به مثال‌هایی از گویش گیلکی لنگرود توجه کنید:

- (14a) $\text{mo}^{\text{a}}\text{allim} - \text{a} / \text{?isa}$ او معلم است.
 ?un او
- (14b) $\text{xu}^{\text{a}}\text{s\`a}l - \text{a} / \text{?isa}$ او خوشحال است.
 ?un او
- (14c) $\text{?ut\`a}q - \text{a} \quad \text{me:n} \quad \text{?isa}$ او در اتاق است.
 ?un او

در جملات (14) گزاره‌های مشخص‌شده قبل از فعل «بودن» قرار دارند. فعل سازه غیرگروهی، غیرانشعابی و هسته است، پس وابسته فعلی است، در حالی که گزاره‌ها گروهی و انشعابی‌اند. ترتیب این جفت‌های همبستگی با ترتیب اصلی OV در گویش گیلکی لنگرود همبسته است.

۵-۴ جفت همبستگی فعل «خواستن» و جمله یا فعل وابسته به آن

ترتیب «خواستن» با جمله یا فعل پیرو آن یکی از معیارهای مهم بررسی رده‌شناختی ترتیب کلمات اصلی در زبان‌های دنیاست. این دو جفت همبستگی تشکیل می‌دهند:

(15a) او می‌خواهد (که) برود.

(15b) من می‌خواهم (که) تو درس بخوانی.

جملات پیرو «که برود» و «که تو درس بخوانی» اجباراً بعد از فعل «خواستن» در زبان فارسی قرار می‌گیرند. فعل «خواستن» سازه غیرگروهی، غیرانشعابی و هسته است و جمله پیرو گروهی، انشعابی و همبسته مفعولی است. لذا در زبان فارسی این جفت با ترتیب اصلی OV همبستگی ندارد، بلکه با ترتیب VO همبسته است.

به مثال‌های گویش گیلکی لنگرود توجه کنید:

- (16a) $\text{mu} \quad \text{x\`a}n\text{am} \quad \text{ba}^{\text{a}}\text{s\`u}m$ من می‌خواهم بروم.
 mu من
- (16b) $\text{mu} \quad \text{x\`a}n\text{am} \quad \text{bi}y\text{am}$ من می‌خواهم بیایم.
 mu من

همان طور که مشاهده می‌شود جملهٔ پیرو اجباراً بعد از فعل «خواستن» قرار می‌گیرد و نمی‌تواند قبل از این فعل بیاید. لذا ترتیب آن «خواستن+ جملهٔ پیرو» است. یعنی با ترتیب OV همبستگی ندارد.

۶-۴ جفت همبستگی فعل و قید حالت

قیدهای حالت در این گویش، همانند زبان فارسی، هم به صورت کلمهٔ ساده یا مرکب، و هم به صورت گروه حرف اضافه‌ای وجود دارند. به جملات زیر توجه کنید:

(17a)	yavâš	budowsə			آهسته دويد.
	آهسته	دويد			
(17b)	yavâš	yavâš	buma		آهسته‌آهسته آمد.
	يواش	يواش	آمد		
(17c)	bâ	diqqat	dars	buxo:ns-ə	با دقت درس خواند.
	با	دقت	درس	خواند	

کاربرد قیدهای مشخص شده در (17) بعد از فعل در این گویش جملات نشان‌دار و مؤکد و در برخی از موارد غیر قابل قبول می‌سازد. لذا ما ترتیب سازه‌ها را در (17) ترتیب زیربنایی به حساب می‌آوریم.

بر اساس نظریهٔ هسته-وابسته قیدهای حالت درون فعلی وابستهٔ فعل و در نتیجه همبستهٔ مفعولی و فعل همبستهٔ فعلی است و این دو با هم جفت همبستگی می‌سازند. براساس یافتهٔ درایر (۱۹۹۳: ۹۳) قیدهای حالت در زبان‌های OV غالباً قبل از فعل قرار می‌گیرند و در زبان‌های VO بعد از فعل. در گویش گیلکی لنگرود نیز، که زبانی با ترتیب اصلی OV است، قیدهای حالت قبل از فعل قرار می‌گیرند و این جفت با ترتیب کلمات اصلی همبسته است. لذا گویش گیلکی لنگرود با جهانی آماری ارائه‌شدهٔ درایر همخوانی دارد.

اما براساس نظریهٔ جهت انشعاب قیدهای حالت درون فعلی همبستهٔ مفعولی محسوب نمی‌شوند، زیرا این گونه قیدها عبارات کاملاً گروهی، انشعابی و قابل تکرار نیستند. به علاوه، همبستهٔ فعلی هم محسوب نمی‌شوند، زیرا، بر اساس این نظریه، فعل غیرگروهی و غیرانشعابی و همبستهٔ فعلی است. لذا به نظر می‌رسد که ترتیب فعل و قیدهای حالت، مانند ترتیب صفت و اسم، براساس نظریهٔ جهت انشعاب اساساً جفت همبستگی نسازند.

برای توجیه همبستگی بین جفت قید حالت و فعل و نیز ترتیب کلمات اصلی در چارچوب نظریه هسته-وابسته و نیز در چارچوب نظریه جهت انشعاب، درایر معتقد است که باید به رابطه نزدیک قیدهای حالت و گروه‌های حرف‌اضافه‌ای استناد کرد. به عبارت دیگر، ترتیب فعل و قید حالت، بسیار زیاد، به ترتیب بین فعل و گروه حرف‌اضافه‌ای بستگی دارد، نه به ترتیب اصلی فعل و مفعول. به دیگر سخن، درایر (۱۹۹۲: ۱۲۳) نشان می‌دهد که زبان‌های دارای ترتیب PP-V به طور قابل ملاحظه‌ای دارای ترتیب Adv-V هستند و زبان‌های دارای ترتیب V-PP به طور قابل ملاحظه‌ای دارای ترتیب V-Adv اند. در واقع، همبستگی معناداری بین ترتیب جفت قید حالت و فعل و ترتیب جفت فعل و گروه حرف‌اضافه‌ای در زبان‌های دنیا مشاهده می‌شود. اگر این نظر را بپذیریم، آن‌گاه می‌توان گفت چون گروه حرف‌اضافه‌ای قبل از فعل در گویش گیلکی لنگرود قرار می‌گیرد، انتظار می‌رود که قید حالت نیز در این گویش قبل از فعل قرار گیرد، که همین طور هم هست. بدین طریق و به طور غیرمستقیم می‌توان نشان داد که در چارچوب نظریه جهت انشعاب ترتیب فعل و قید حالت جفت همبستگی می‌سازد و با ترتیب کلمات اصلی در این گویش، یعنی OV، همبسته است.

۷-۴ جفت فعل کمکی نشانگر زمان و نمود^{۱۹} و فعل اصلی

چنان که فعل کمکی نشانگر زمان و نمود را همبسته فعلی و فعل اصلی را همبسته مفعولی به حساب آوریم، می‌توان گفت که این دو یک جفت همبستگی می‌سازند. فعل کمکی زمان-نمود را به اعتبار اینکه عناصر و یا وندهای صرفی مطابقت و زمان بدان می‌پیوندند می‌توان هسته و غیرانشعابی به حساب آورد. یعنی فعل کمکی هسته‌ای است که یک گروه فعلی را به عنوان متمم/ وابسته خود می‌گیرد. لذا ترتیب این دو می‌تواند جفت همبستگی بسازد:

(18a)	qaza:	buxo:rda	bum	(من) غذا خورده بودم.
	غذا	خورده	بودم	
(18b)	kitâb	bihe	bum	کتاب خریده بودم.
	کتاب	خریده	بودم	

(18c) šāyad xona bušo bun شاید به منزل رفته باشد.
 شاید خانه رفته باشد

چنان که مثال‌های (18) نشان می‌دهند فعل کمکی bo:n «بودن» حامل عناصر صرفی مطابقه و زمان است و بعد از فعل اصلی واژگانی قرار می‌گیرد. نتیجه می‌گیریم که این جفت همبستگی دارای ترتیب YX، بر اساس نظریه جهت انشعاب می‌باشد که با ترتیب کلمات اصلی در این گویش همبسته است.

۸-۴ ترتیب متمم‌ساز^{۲۰} و جمله

اگر سازه متمم‌ساز «که» را در زبان فارسی هسته، غیرگروهی و لذا همبسته فعلی محسوب کنیم و جمله را عبارت گروهی و انشعابی به شمار آوریم، آنگاه جمله همبسته مفعولی و متمم‌ساز همبسته فعلی خواهد بود. ترتیب این دو با ترتیب کلمات اصلی در گویش گیلکی لنگرود یعنی OV مطابقت و همبستگی ندارد. زیرا این ترتیب در گویش به صورت XY است، یعنی جمله وابسته بعد از متمم‌ساز می‌آید:

(19a) mu do:nam [kə hasan mariz-ə] من می‌دانم (که) حسن مریض است.
 من می‌دانم که حسن مریض

(19b) bidəm [kə hasan bušo] دیدم که حسن رفت.
 دیدم که حسن رفت

۹-۴ جفت همبستگی وابسته‌ساز قیدی^{۲۱} و جمله وابسته / پیرو

وابسته‌سازهای قیدی همانند «کی»، «چرا»، «چه وقت» و غیره که بر سر جملات وابسته قرار می‌گیرند، همانند متمم‌ساز «که» در زبان فارسی هسته، غیرگروهی و همبسته فعلی محسوب می‌شوند:

(20) nudo:nam čara/čuto ʔun zud bušo نمی‌دانم چرا / چطور او زود رفت.
 نمی‌دانم چرا / چطور او زود رفت

وابسته‌سازهای قیدی غیرگروهی، غیرانشعابی و هسته‌اند و قابل گسترش به عبارات گروهی قابل تکرار نیستند، ولی جمله‌های پیرو آنها عبارت‌های گروهی، قابل تکرار و

20) Complementizer

21) Adverbial Subordinator

انشعاب‌پذیراند و لذا همبسته مفعولی‌اند. ترتیب این دو در گوش گیلکی لنگرود به طور آشکار xy است و با ترتیب اصلی OV در این گوش همبستگی ندارد. بنابراین، همبسته VO محسوب می‌شوند.

۴-۱۰ جفت فاعل و فعل

به اعتقاد درایر (۱۹۹۲: ۱۰۵) فاعل همبسته مفعولی و فعل همبسته فعلی است و جفت همبستگی می‌سازند. هرچند فاعل را نمی‌توان هسته دانست، این نظریه در صورتی با واقعیت سازگار است که فعل یا گروه فعلی را هسته جمله و یا عبارت گروهی غیر قابل انشعاب بدانیم. با وجود این، درایر نشان می‌دهد نسبت زبان‌های دارای ترتیب فاعل+فعل، یعنی SV، در زبان‌های OV بیشتر است. در گوش گیلکی لنگرود، همانند زبان فارسی، فاعل مجازی مانند it, there وجود ندارد. به جملات زیر توجه کنید:

(21a)	yə	mardə	qad	boland	buma:	darun	یک مرد قدبلند آمد داخل.
	یک	مرد	قد	بلند	آمد	داخل	
(21b)	yə	garibə	dara	pošt	ʔisa		یک غریبه پشت در است.
	یک	غریبه	در	پشت	است		

در این جملات فاعل ترجیحاً قبل از فعل قرار می‌گیرد. اگر این ادعا که فاعل همبسته مفعولی است درست باشد، آنگاه ترتیب فاعل و فعل در جملات ساده نشان‌دهنده همبستگی بین ترتیب این جفت و ترتیب اصلی OV در گوش گیلکی لنگرود است. با وجود این، احتساب ترتیب فاعل و فعل به عنوان یک جفت همبستگی همواره نکته‌ای بحث‌انگیز بوده است (درایر ۱۹۹۲: ۱۲۵).

۴-۱۱ جفت همبستگی اسم مرجع و بند موصولی

ترتیب اسم مرجع به عنوان هسته و همبسته فعلی و بند موصولی به عنوان همبسته مفعولی یکی از پربسامدترین و معنادارترین جفت‌های همبستگی در زبان‌هاست. بند موصولی در چارچوب نظریه جهت انشعاب عبارت کاملاً گروهی، قابل تکرار و انشعابی محسوب می‌شود و لذا همبسته مفعولی است:

(22a)	kitâbo:ni	[kə	ʔamu	buxo:ndim]	کتاب‌هایی که ما خواندیم.
	کتاب‌هایی	که	ما	خواندیم	
(22b)	filmo:ni	[kə	ʔamu	bideym]	فیلم‌هایی که ما دیدیم.
	فیلم‌هایی	که	ما	دیدیم	

واضح است که ترتیب این جفت در این گویش xy است و با ترتیب کلمات اصلی OV همبستگی ندارد.

از طرف دیگر، ترتیب صفت و اسم که در آن صفت، همانند بند موصولی، وابسته توصیفگر اسم است امری معنادار در رده‌شناسی ترتیب سازه‌ها نیست و صفت و اسم جفت همبستگی نمی‌سازند، هرچند که صفت را در دستورهای سنتی و توصیف‌های جدید زبان‌شناسی، همانند بند موصولی وابسته اسم دانسته‌اند. اما چنان که در این نشان داده است صفت و اسم در زبان‌های دنیا جفت همبستگی نمی‌سازند. صفت عبارت کاملاً گروهی، قابل تکرار و انشعابی نیست و در چارچوب نظریه جهت انشعاب همبسته مفعولی به حساب نمی‌آید، در حالی که بند موصولی همبسته مفعولی است. لذا هرچند در گویش گیلکی لنگرود، برخلاف زبان فارسی، صفت قبل از اسم قرار می‌گیرد، به علت این که ترتیب این دو معنادار نیست و جفت همبستگی نمی‌سازند، به بررسی آن نمی‌پردازیم.

۱۲-۴ جفت همبستگی حرف اضافه و گروه اسمی

حرف اضافه (پسین یا پیشین) وابسته فعلی و گروه اسمی وابسته مفعولی است. این جفت یکی از پربسامدترین و معنادارترین جفت‌های همبستگی را در زبان‌های دنیا تشکیل می‌دهد. حرف اضافه در این ترکیبات هسته غیرانشعابی است و گروه اسمی عبارت گروهی قابل تکرار انشعابی. لذا ترتیب این دو به طور معناداری با یکی از دو ترتیب VO و OV همبسته است. در گویش گیلکی لنگرود در تمامی عبارات و جملاتی که تأثیر و نفوذ زبان فارسی در آنها مشاهده نمی‌شود، حرف اضافه بعد از اسم قرار می‌گیرد. در مواردی که حرف اضافه قبل از اسم قرار می‌گیرد، آن حرف اضافه دخیل از زبان فارسی و ترتیب آن تحت نفوذ زبان فارسی است.

(23a)	miz-ə	ru	روی میز
	میز	رو	
(23b)	˚utâq-ə	me:n	درون اتاق
	اتاق	میان/درون	
(23c)	xon-ə	jo:r	بالای/روی خانه
	خانه	بالا	

در عبارات (23) حرف اضافه بعد از اسم آمده است. لذا دارای ترتیب yx است و با ترتیب کلمات اصلی OV در این گویش سازگار است. درایر نشان داده است که زبان‌های OV به طور بسیار معنادار و قابل ملاحظه‌ای دارای حرف اضافهٔ پسین، و زبان‌های VO نیز به طور معنادار و قابل ملاحظه‌ای به داشتن حرف اضافهٔ پیشین تمایل دارند. ترتیب این جفت، برخلاف شواهد زبان فارسی معیار، تأییدی بر این ادعاست.^{۲۲}

۵ بررسی برخی جفت‌ها و ترتیب‌های بحث‌برانگیز

به نظر می‌رسد که ترتیب برخی از سازه‌ها را، که در مطالعات پیشین رده‌شناختی جفت همبستگی به شمار می‌آمدند و ادعا می‌شد که دارای رابطهٔ معنادار با دو ترتیب اصلی VO و OV باشند، نتوان به آسانی در چارچوب نظریه‌های هسته-وابسته و جهت انشعاب قرار داد و بررسی کرد. در این بخش برخی از این گونه جفت‌های سازه‌ها را که در گویش گیلکی لنگرود وجود دارد بررسی می‌کنیم. برخی از این جفت‌ها عبارت‌اند از (۱۳) جفت حرف تعریف و اسم، (۱۴) جفت صفت و اسم، (۱۵) جفت صفت اشاره و اسم، (۱۶) جفت عدد و اسم، (۱۷) جفت تشدیدگر صفت^{۲۳} و صفت، (۱۸) جفت وند و ماده/ ستاک فعل. برخی از این جفت‌ها رابطهٔ نزدیکی با هم دارند و نشان دادن این نکته که یک جفت همبسته‌اند و با ترتیب کلمات اصلی VO یا OV جفت همبستگی می‌سازند، می‌تواند در تشخیص جفت و ترتیب سازه‌های دیگر مؤثر باشد. برای مثال، جفت‌های (۱۳) و (۱۴) و (۱۵) و (۱۶) رابطهٔ نزدیکی با هم دارند. در ادامهٔ مقاله این

۲۲) درایر از جفت‌های همبستگی دیگر همانند جفت‌های فعل کمکی نفی و گروه فعلی، حرف/ کلمهٔ پرسشی – همچون «آیا» در زبان فارسی – و جمله، و کلمهٔ جمع و گروه اسمی در زبان‌های دنیا یاد می‌کند که به عنوان جفت‌های همبستگی رابطهٔ معناداری با یکی از دو ترتیب اصلی VO و OV دارند. این جفت‌ها در گویش گیلکی لنگرود وجود ندارند.

جفت‌ها را به اختصار بررسی می‌کنیم.

درایر (۱۹۹۲: ۱۱۰-۱۱۱) سه نوع صفت را در زبان‌های دنیا شناسایی می‌کند. او نشان می‌دهد صفاتی که به عنوان توصیفگر^{۲۴} در عباراتی مانند «سیب سرخ» یا در گویش گیلکی لنگرود sorx-ə sib به کار می‌روند، کلمات غیرگروهی، غیر قابل تکرار و غیر انشعابی‌اند و لذا نمی‌توان آنها را همبسته مفعولی به شمار آورد. از سوی دیگر، این صفات همبسته فعلی هم نیستند. درایر (۱۹۹۲: ۹۶) نشان می‌دهد که جفت صفت و اسم در چارچوب نظریه هسته-وابسته جفت همبستگی نمی‌سازند و ترتیب آن دو معنادار نیست. زبان فارسی و گویش گیلکی لنگرود از زبان‌هایی هستند که در آنها صفات غیرگروهی و غیرانشعابی‌اند و لذا ترتیب آنها نسبت به اسم / موصوف نمی‌تواند در چارچوب نظریه‌های هسته-وابسته و جهت انشعاب معنادار باشد. تنها در زبان‌هایی که صفات بتوانند عبارات گروهی و انشعابی قابل تکرار باشند، ترتیب آنها با اسم می‌تواند جفت همبستگی بسازد. مثلاً در زبان انگلیسی صفاتی وجود دارد که عبارت گروهی و انشعابی‌اند، همانند eager در a man eager to help others که با اسم a man جفت همبستگی می‌سازد. در این مثال صفت، همانند بند موصولی، در زبان انگلیسی همبسته مفعولی است و رابطه آن با اسم، ترتیب xy است که با ترتیب اصلی VO در زبان انگلیسی همخوان است.

ترتیب عدد، و یا صفت عددی، و اسم نیز به نظر می‌رسد که در این گویش جفت همبستگی ایجاد نکند. زیرا عدد نیز رفتار و ساختاری مشابه صفات‌های توصیفگر در این گویش دارد. عدد قبل از اسم قرار می‌گیرد و کلمه‌ای غیرگروهی و غیرانشعابی است:

(24a)	ʔi	so:ttə	zard-ə	malja	این سه گنجشک زرد
	این	سه تا	زرد	گنجشک	
(24b)	ʔu	do:ttə	kitâb		آن دو کتاب
	آن	دو تا	کتاب		

در هر دو مورد صفات اشاره ʔi و ʔu قبل از عدد قرار گرفته‌اند. واضح است که عدد عبارتی غیرگروهی و غیرانشعابی است، در عین آنکه نمی‌تواند نسبت به اسم بعدی خود هسته محسوب شود. لذا این دو در چارچوب نظریه‌های هسته-وابسته و جهت

انشعاب نمی‌گنجند و جفت همبستگی نمی‌سازند.

قیدها/ صفات تشدیدگر همانند خیلی، بسیار نیز در زبان‌های دنیا جفت همبستگی نمی‌سازند (درایر ۱۹۹۲: ۹۷).

- (25a) havâ xeyli sard-ə هوا خیلی سرد است.
 (25b) ma xeyli garm-ə من خیلی گرم است.

در جملات (25) صفت تشدیدگر غیرگروهی و غیرانشعابی است و ترتیب آن با صفت بعدی جفت همبستگی ایجاد نمی‌کند و معنادار نیست.

گویش گیلکی لنگرود، همانند زبان فارسی، فاقد حرف تعریف معرفه و نکره، و همانند فارسی دارای پسوند نکره‌ساز -i است. از سوی دیگر، در این گویش صفات اشاره *i* «این» و *u* «آن» وجود دارد که قبل از اسم و صفت و اعداد ماقبل اسم به کار می‌روند (24). دستورهای سنتی حروف تعریف را نوعی توصیفگر و لذا وابسته اسم به شمار می‌آورند، که در این صورت حرف تعریف وابسته مفعولی و اسم وابسته فعلی است. اگر این نظر را بپذیریم و حرف تعریف و اسم را جفت همبستگی بدانیم، آن‌گاه براساس یافته‌های آماری درایر (۱۹۹۲: ۱۰۴) همبستگی معکوسی بین ترتیب حرف تعریف و اسم و ترتیب اصلی VO یا OV وجود دارد. یعنی حرف تعریف به تعداد بسیار بیشتری بعد از اسم در زبان‌های OV، در مقایسه با زبان‌های VO، قرار می‌گیرد. به عبارت دیگر، جفت همبستگی اسم و حرف تعریف براساس نظریه هسته-وابسته با ترتیب کلمات اصلی VO یا OV همبستگی ندارد، یا همبستگی معکوس دارد.

حال اگر براساس نظریه جدید ایکس-تیره (ابنی ۱۹۸۷) حرف تعریف را هسته گروه اسمی و وابسته فعلی و اسم یا N''/N' را همبسته مفعولی بدانیم، آن‌گاه هم نظریه هسته-وابسته و هم نظریه جهت انشعاب رابطه معناداری بین ترتیب این جفت همبستگی و ترتیب کلمات اصلی پیش‌بینی می‌کنند. در واقع، یافته‌های درایر نشان می‌دهد که ترتیب جفت همبستگی [حرف تعریف + اسم] یعنی xy به تعداد بسیار بیشتری در زبان‌های VO و جفت yx نیز به تعداد بسیار بیشتری در زبان‌های OV یافت می‌شود (←درایر ۱۹۹۲: ۱۰۴).

لذا در زبان انگلیسی که دارای حروف تعریف the, an, a است، همانند زبان فرانسه،

و برخلاف زبان فارسی و گویش گیلکی لنگرود، این حروف تعریف با اسم جفت همبستگی می‌سازند و رابطه معناداری با ترتیب اصلی VO در زبان انگلیسی دارند. حال اگر به صفات اشاره، یعنی *i* «این» و *u* «آن»، در این گویش برگردیم یافته‌های حروف تعریف درباره آنها نیز صادق است. یعنی اگر صفات اشاره فوق را توصیفگر اسم و وابسته اسم و، در نتیجه، همبسته مفعولی، و اسم را هسته بدانیم، آنگاه این دو نه تنها در زبان فارسی و گویش گیلکی لنگرود، بلکه در هیچ‌یک از زبان‌های دنیا جفت همبستگی نمی‌سازند (درایر ۱۹۹۲: ۹۷). یعنی صفت اشاره نیز همانند صفات دیگر قبل از اسم قرار می‌گیرد و جفت همبستگی نمی‌سازد. ولی اگر صفت اشاره را نوعی حرف تعریف به شمار آوریم، آنگاه صفت اشاره همبسته فعلی و اسم همبسته مفعولی است و براساس هر دو نظریه هسته-وابسته و جهت انشعاب آن دو جفت همبستگی خواهند ساخت که با ترتیب کلمات اصلی همبسته است.

به نظر نگارنده صفات اشاره *i* و *u* در گویش گیلکی لنگرود، همانند زبان فارسی، از طبقه حروف تعریف هستند که خود یک گروه نقشی به نام گروه نقشی حرف تعریف (DetP) فرافکن می‌کنند و با NP یا گروه اسمی ترکیب شده یک عبارت گروهی کامل به نام DP می‌سازند. یک دلیل این نکته آن است که عدد، صفت توصیفگر و تشدیدگرها هر چند غیرانشعابی و غیرگروهی‌اند، قابل تکرار هستند، ولی *i* و *u* در این گویش قابل تکرار نیستند و، در ضمن، غیرگروهی و غیرانشعابی‌اند، که همان ملاک‌های همبسته فعلی در نظریه جهت‌انشعاب است. بنابراین، نتیجه می‌گیریم که صفات اشاره *i* و *u* در عباراتی مانند *i rika* «این بیچه»، *u lâku* «آن دختر جوان» با اسم بعد از خود جفت همبستگی می‌سازند. ترتیب این جفت همبستگی xy است که با ترتیب کلمات اصلی OV در این گویش همبسته نیست.

رابطه بین وندهای زمان، نمود، مطابقه و ماده فعل. گرینبرگ (۱۹۶۳) در بررسی داده‌هایش، که مشتمل بر ۳۰ زبان بود، نشان داد که جفت وند-ماده فعل جفت همبستگی می‌سازد، به طوری که وند وابسته فعلی و ماده فعل همبسته مفعولی است. این توصیف بر اساس نظریه هسته-وابسته قابل توجیه است، ولی چون هم وند و هم ماده فعل سازه‌های غیرگروهی و غیرانشعابی هستند، نظریه جهت‌انشعاب نمی‌تواند آنها را جفت همبستگی به شمار آورد. حال اگر بر اساس نظریه هسته-وابسته وند را هسته و ماده فعل

را همبسته مفعولی و وابسته بدانیم، آن‌گاه انتظار داریم که زبان‌های OV به طور قابل ملاحظه و معناداری دارای پسوند و زبان‌های VO دارای پیشوند باشند. طبق داده‌های در این امر در مورد زبان‌های OV صادق است، یعنی زبان‌های OV به طور معناداری دارای پسوند وجه/ زمان هستند و زبان‌های VO هم دارای پسوند و هم دارای پیشوندند، اما تعداد زبان‌های پسونددار کمی بیشتر است. در حالی که انتظار می‌رود زبان‌های VO بیشتر پیشوندی باشند. با وجود این، در این تفاوت اندک را معنادار نمی‌دانند و ترتیب وند وجه/ زمان و ماده فعل را جفت همبستگی می‌دانند. اگر این نظریه را بپذیریم، آن‌گاه در می‌یابیم که در گوش گیلکی لنگرود وندهای مطابقه، زمان و وجه به طور کامل بعد از فعل قرار می‌گیرند، یعنی تنها به صورت پسوند ظاهر می‌شوند، لذا ترتیب آنها با فعل yx است. ترتیب این جفت با ترتیب اصلی OV در این گوش همبسته است، هرچند که این مسئله فقط در چارچوب نظریه هسته-وابسته صدق می‌کند و نه در چارچوب نظریه جهت انشعاب.

۶ نتیجه‌گیری

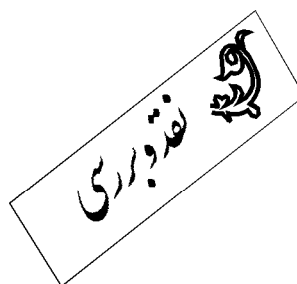
هدف این مقاله بررسی و ارائه شواهد درباره ترتیب کلمات اصلی، جفت‌های همبستگی و نیز ارائه تحلیل درباره ساختار و علت وجود این جفت‌های همبستگی در گوش گیلکی لنگرود بوده است. در این مقاله ۱۴ مورد جفت همبستگی در گوش گیلکی شناسایی و بر اساس دو نظریه هسته-وابسته و جهت انشعاب مورد تحلیل قرار گرفت. همچنین بر اساس شواهد و تحلیل ارائه شده در بخش دوم مقاله نشان دادیم که ترتیب زیربنایی و کلمات اصلی در این گوش SOV است. آن‌گاه ترتیب سازه‌ها را در جفت‌های همبستگی با ترتیب OV مقایسه کرده، همبستگی یا عدم همبستگی ترتیب سازه‌ها را در جفت‌های همبستگی با ترتیب OV نشان دادیم. در ۹ مورد ترتیب سازه‌ها در جفت‌های همبستگی شناسایی شده با ترتیب اصلی OV همبستگی داشت و در ۵ مورد ترتیب سازه‌ها در جفت‌های همبستگی شناسایی شده با ترتیب اصلی OV در این گوش همبستگی نداشت. همچنین مشاهده کردیم که فقط در یک مورد نظریه جهت انشعاب بهتر و کارآمدتر از نظریه هسته-وابسته قادر به توجیه همبستگی‌ها در جفت‌های همبستگی است. چنان که در این (۱۹۹۲: ۱۳۳) ادعا می‌کند، علت وجود همبستگی در

جفت‌های همبستگی تمایل زبان‌ها به انشعاب پیوسته به سمت چپ یا انشعاب پیوسته به سمت راست است. درگوش گیلکی نشان دادیم که در ۹ مورد زبان تمایل به انشعاب به سمت چپ و در ۵ مورد تمایل به انشعاب به سمت راست دارد. درایر معتقد است که پردازش گروه‌ها، بندها و جملات دارای انشعاب پیوسته به سوی چپ یا به سوی راست آسان‌تر از پردازش آنها هم به سوی چپ و هم به سوی راست است.

منابع

- ABNEY, S. P. (1987). *The English Noun Phrase in Its Sentential Aspect*. Ph. D. Dissertation, MIT, Cambridge, Mass.
- ASKE, J. (1997). *Basque Word Order*. Ph. D. Dissertation, University of California, Berkeley.
- BYBEE, J. L., R. PERKINS and W. PAGLIUCA (1994). *The Evaluation of Grammar: Tense, Aspect, and Modality in the Languages of the World*. University of Chicago Press.
- COMRIE, B. (1989). *Language Universals and Linguistic Typology*. 2nd ed. Basil Blackwell Ltd.
- DRYER, M. S. (1992). "The Greenbergian Word Order Correlations". in *Language* 68, pp. 81-138.
- GREENBERG, J. H. (1963). "Some Universals of Grammar with Particular Reference to the Order of Meaningful Elements". in *Universals of Language*. Cambridge, MA: MIT Press.
- KARIMI, S. (2000). *A Minimalist Approach to Scrambling: Evidence from Persian*. Ms. Department of Linguistics, University of Arizona.
- KISS, K. E. (1998). "Identificational Focus versus Information Focus". in *Language* 74, No. 2, pp. 245-273.
- LEHMANN, W. (1978). "The Great Underlying Ground - Plans". in *Syntactic Typology*. ed. W. P. LEHMANN. Austin: University of Texas Press.
- LING, M. (1994). "Scrambling in German: Reconciling the Analyses". in *Cahiers Linguistiques D'Ottawa*, vol. 22, pp. 61-75.
- PUSKAS, G. (2000). "Word Order in Hungarian: the Syntax of A' Position". in *Linguistik Aktuell*, vol. 33. John Benjamin.
- VENNEMANN, Th. (1974). "Topics, Subjects, and Word Order: from SXV to SVX via TVX". in *Historical Linguistics*. eds. J. M. ANDERSON and Ch. JONES. North-Holland Linguistic Series.





فارسی قمی

حمید حسنی

فارسی قمی، علی‌اشرف صادقی، باورداران، قم ۱۳۸۰، ۱۵۷ صفحه.

فارسی قمی، علاوه بر پیش‌گفتار و مقدمه، شامل واژه‌نامه، فهرست برخی ضرب‌المثل‌های قمی، و بخش لغات کرم‌جگانی است.

مؤلف، در پیش‌گفتار، به علاقه خود به گردآوری مواد کتاب از چهل و اندی سال پیش، یعنی از سال‌های ۱۳۳۶ تا ۱۳۳۸ که در دوره دوم دبیرستان سرگرم تحصیل بوده، اشاره کرده است.

در مقدمه، قدیم‌ترین نمونه‌های فارسی قمی درج و ویژگی‌های آوایی آن ذکر شده است. دکتر صادقی، استاد زبان‌شناسی در دانشگاه تهران، که در گوش‌شناسی و گوش‌های ایرانی سابقه ممتد مطالعاتی دارد، به روشی علمی درباره نظام آوایی فارسی قمی، با ذکر مثال‌های روشن به بحث پرداخته است. در پایان مقدمه، به اختصار، به پاره‌ای ویژگی‌های صرفی و نحوی فارسی قمی اشاره شده است.

در «واژه‌نامه»، که بخش اصلی کتاب است و حدود ۱۲۰ صفحه به آن اختصاص داده شده، واژه‌های قمی به ترتیب الفبا و با توضیحات نسبتاً مختصر فهرست شده است.

فارسی قمی، بی‌تردید در پژوهش‌های گوش‌شناختی بسیار مفید خواهد بود و ما انتشار آن را به فال نیک می‌گیریم.

نگارنده، هنگام مرور واژه‌نامه فارسی قمی، میان بعضی از لغات مندرج در آن و برخی عناصر لغوی کُردی، از لحاظ ساخت و آوا مشابَهت‌هایی دید که برای مزید فایده فهرست آنها را ذیلاً عرضه می‌دارد^۱:

(۱) ممکن است شمار زیادی از لغات مذکور، به‌جز کُردی و قمی، در گوش‌های ایرانی (به‌ویژه گوش‌های

<u>کُردی</u>	<u>قمی</u>
'âwṛût k•rd•n	آبرود کردن
îbrat	إبره (بسیار زشت و بدقواره)
'ambâna / hawâna	آمبونه
hanjând•n / hanj•nîn / 'anj•nîn	انجوندن، انجیدن
hanj•r, -hanj•r,	انجه‌انجه
hawsâr / 'awsâr	اوسار
bâyya / bâdiya	بادیه
bâlûka (زگیل)	بالوک، بُلوک
bôrân	بورون، بوران
bê-γîrat	بی‌غیرت (bî-qîrat)
b•r ka-b•r ka	پرکه‌پرکه
pasak / pastak	پَسک
p•št	پِشت (در «پِشت بون»؛ تلفظِ پایین شهرِ قم)
p•škal	پِشگل
mêša-kwêra ʔ	پشه‌کوره
p•ntî / pîntî	پِنتی
pûš (گیاه خشک بیابانی)	پوش
pânâyî	پهنایی، پهنا
tâšîn	تارشیدن
târând•n	تاروندن
tamâta	تَماته
tandûr / tanûr	تندور (در «تندورخشک»)
jêgâ / jêga	جِگا (در «جاچگا»)
j•l-û-jê	جُل (و) جا
čâl (با کاربرد وصفی: این حوض خیلی چال است)	چال
čâlâ-qursî	چال‌کرسی
čak	چَک

→ مرکزی و غربی) نیز وجود داشته باشند. مراد از کُردی، گویش‌هایی از این زبان است که در مغرب ایران و مشرق عراق به آنها تکلم می‌شود. (۲) mêš در کُردی به معنی «مگس» است.

<u>کُردی</u>	<u>قمی</u>
čîla / čîlka	چیلِه، چیلیکه
hâjî-lalaq / hâjî-laqlaq	حاجی لیلک
xâk-û-xôl ^۳	خاک و خُل
xâm (تاب‌نخورده؛ متقال)	خامه
wurdaw bûn (درگویش سنندجی)	خورد شدن در چیزی
dâl	دال
d•mak / d•mbak	دامبک
das-û-p•l / dast-û-p•l)	دَس و پِل
dužm•nâyatî / dušm•nâyatî ^۴	دشمناتی
dûgma	دوگمه
dêza	دیزه
dîm ^۵	دیم
rôl•a	رود
řîš-čarmû / řîš-čarm•g ^۶	ریش چَرَمه
z•r•ta	زرت
zardêna ^۷	زردینه
z•l-û-zînû	زُل و زَنده
z•njîr / z•njîla	زنجیر، زنجیل
zulûbiyâ	زولوبیا
sâj	ساج
sâz ^۸	ساز
sakô	سَکو
sîs•rk	سیسَلک

۳) xôl، به‌تنهایی نیز، درگُردی به‌معنی خاک است.
 ۴) -atî درگُردی پسوندِ حاصل‌مصدرساز است؛ مانند yaki-yati به‌معنی «اتحاد و یگانگی».
 ۵) dîma-šôra به‌معنی «سفیداب» (روشور) است.
 ۶) čarmû و čarm•g در سنندجی مطلقاً به‌معنی «سفید» است.
 ۷) zardêna-hêlka نیز گفته می‌شود. hêlka-y dû-zardêna به‌معنی «تخم دوزرده» است.
 ۸) در احوال‌پرسی، عبارت kayf•t sâz-a? یعنی «سرِ حالی؟»، «سرِ کیفی؟».

<u>کُردی</u>	<u>قمی</u>
s•piyêna ^۹	سفیدینه
šî bûnawa	شیت شدن
šî k•rdnawa ^{۱۰}	شیت کردن
tanâf	طناف
γîrat	غیرت (qîrat)
qabz bûn	قبض شدن
quḷt lê-dân / quḷt x•st•n ^{۱۱}	قل زدن
(نی) qâmîš / qamîš	قَمیش
qut / qût	قود
qîč (ویژگی کسی که یکی از چشمانش کوچک‌تر است)	قیچ
kâlfiska / gâlfiska	کالیسکه
k•p	کپ
kas•l	کَسِل
kašiya / kašîda	کَشیده
kul	کُل، کُله
quḷt ^{۱۲}	کُل (در «کُل زدن»)
quḷîŋg / quḷîŋ	کُلینگ
k•l•âš	کَلُوش (نوعی گیوه)
p•šîla-šôr k•rd•n	گربه‌شور کردن
g•šî	گِشتی (در «گِشتی و بانی (بالی)»)
mât•l / maḥtal	ماتَل
m•r•ŋyâw	مِرَنُو
maḷḥam / malham	مَلْهَم
malîč•k	میلیجک
naxôš	ناخوش
wardêna	وردینه

۹) s•piyêna-hêlka نیز گفته می‌شود.

۱۰) šî bûnawa و šî k•rdnawa فقط در مورد پنبه و پشم به کار می‌رود.

۱۱) lê-dân (مصدر پیشوندی): «زدن»؛ x•st•n (مصدر بسیط): «انداختن».

۱۲) kul نیز در کُردی، بن مضارع kuḷîŋ و kuḷân به معنی «پختن» (مصدر لازم) است.

قمی	کُردی
هیرش ۱۳	hêr•š
همریش	hâw-îîš
هیناس	hanâsa
هوار کردن	hâwâr k•rd•n

فهرست اهمّ منابع

- بابان، شکرالله، فرهنگ فارسی-کُردی، بی‌جا، بی‌ناشر، ۱۳۶۱؛
خال، محمد، فرهنگ‌نگی خال، عراق، سلیمانیه، وزارت معارف، ۳ مجلد، ۱۹۶۰-۱۹۷۶؛
ذبیحی، عبدالرحمان، قاموسی زبانی کوردی، ارومیه، صلاح‌الدین ایوبی، جلد اول (ء - ب)، ۱۳۶۷؛
شرفکندی، عبدالرحمن (هه‌زار)، هه‌نبانه بۆرینه، تهران، سروش، ۲ مجلد، چاپ اول، ۱۳۶۸-۱۳۶۹؛
صفی‌زاده بۆره‌که‌یی، صدیق، فرهنگ ماد، تهران، مؤسسه مطبوعاتی عطایی، ۲ مجلد (ء - ب)، ۱۳۶۱ و ۱۳۶۹.

Jaba, M. Auguste, *Dictionnaire kurd-français*, Saint-Petersbourg, [published by] M. Ferdinand Justi, 1879; Wahby, Tawfiq & Edmonds, C. J., *A Kurdish-English Dictionary*, GB, Oxford, 1966.



عرصه سیمرغ

محرّم رضایتی کیشه‌خاله (دانشگاه گیلان)

نقدی بر: فرهنگ تطبیقی تالشی، تاتی، آذری، علی عبدلی، شرکت سهامی انتشار، تهران ۱۳۸۰، ۴۶۷ صفحه.

علی عبدلی از قلم‌زنان پرکار تالشی است که تا به حال تألیفات متعددی از ایشان در موضوعات مختلف تالش‌شناسی به چاپ رسیده است. این کتاب، آخرین اثر او و شامل هفت بخش است.

بخش اول مقدمه و کتاب‌شناسی، شامل پیش‌گفتار، مقدمه، منابع زبان تالشی، تاتی، آذری و، همچنین، راهنمای آوانگاری است. بخش دوم درباره دستور، بخش سوم واژه‌نامه تالشی-تاتی، بخش چهارم واژه‌نامه آذری، بخش پنجم نمایه واژگان لنکرانی، بخش ششم نمایه واژگان تاتی و آخرین بخش شامل امثال و حکم است.

هرچند این کتاب آخرین اثر مؤلف است و به قول خود او پس از گذران ۲۳ سال تجربه فعالیت‌های پژوهشی به صورت تخصصی در زمینه تات و تالش‌شناسی نوشته شده، متأسفانه از جهات مختلف، از جمله: ساخت اثر، شیوه تحقیق، کیفیت توصیف، کمیت مواد، صحت مطالب و جز آن اشکالات و کاستی‌های فراوان دارد.

این اثر، چنان که خود مؤلف نیز اشارت نموده، صورت پیراسته و کاملی است از کتاب دیگر وی با نام فرهنگ تاتی و تالشی که در سال ۱۳۶۳ در ۱۷۰ صفحه به طبع رسید و در همان سال به اختصار معرفی و نقد شد^۱. هر دو کتاب به معنای حقیقی، آثار

(۱) علی‌اشرف صادقی، «فرهنگ تاتی و تالشی»، مجله زبان‌شناسی، س ۱، ش ۲، ۱۳۶۳، ص ۱۰۹.

زبان‌شناسی محسوب نمی‌شوند. زبان‌شناسی علمی است با نگرش‌ها، روش‌ها و ابزارهای مشخص که متأسفانه پژوهش‌های زبانی نویسنده فاصلهٔ زیادی با آن دارد. در بخش اول، مؤلف بر اساس آثار ترجمه شدهٔ روسی و برخی منابع ایرانی، دربارهٔ پیشینهٔ تاریخی تات و تالش، پراکندگی جغرافیایی، آمار جمعیت و موقعیت زبانی آنها، کم و بیش مطالبی آورده و سعی کرده است صرفاً از رهگذر مقایسهٔ سادهٔ تعدادی لغات تاتی و تالشی با واژه‌های همانند خود در زبان‌های پهلوی و اوستایی، به ارتباط و پیوستگی آنها با زبان‌های باستانی و میانه تأکید کند. نکات قابل ذکر در این بخش عبارت‌اند از:

۱. مقدمه حاوی نکات تازه و ارزشمندی از مسائل گویش‌های تالشی و تاتی نیست. بیش از دو سوم آن عیناً از دیگران اقتباس گردیده و یک سوم بقیه نیز جز چند صفحه، غالباً تکرار همان سخنانی است که در دیگر آثار ایشان دیده می‌شود.
۲. امانت در نقل برخی از مراجع رعایت نشده است. مثلاً در ص ۲۵ مطالبی از ترجمهٔ تاریخ ماد نقل گردیده، اما در پانویس به کتاب روسی میلر با ذکر صفحه، ارجاع داده شده است!
۳. به جز تحقیق این حقیر، «توصیف گویش تالشی» که به غلط در این کتاب نام دستور زبان فارسی پیدا کرده، بسیاری از آثار و پژوهش‌های ارزشمند، با بی‌مهری، به غمض عین دچار آمده‌اند. در سال‌های اخیر دربارهٔ زبان‌شناسی تالشی، پژوهش‌های ارزشمندی، به‌ویژه در دانشگاه‌ها، صورت گرفته است که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

الف) پایان‌نامه‌های کارشناسی ارشد

۱. بررسی گویش تالشی (دهستان خوشابو)، حمید حاجت‌پور، به راهنمایی دکتر علی‌اشرف صادقی، دانشگاه آزاد اسلامی تهران، ۱۳۶۹.
۲. بررسی گویش تالشی (دهستان طاسکوه ماسال)، مهرداد نغزگوی کهن، به راهنمایی دکتر علی‌محمد حق‌شناس، دانشگاه تهران، ۱۳۷۴.
۳. فرهنگ البسهٔ تالش، ابراهیم خادمی ارده، به راهنمایی دکتر اسماعیل حاکمی، دانشگاه آزاد اسلامی تهران، ۱۳۷۶.
۴. بررسی گویش تالشی عنبران، ربابهٔ امیریان، به راهنمایی دکتر ایران کلباسی، دانشگاه

آزاد اسلامی تهران، ۱۳۸۰.

۵. بررسی عناصر واج‌شناختی گویش تالشی، شهین شیخ‌تجن، به راهنمایی دکتر محمود بی‌جن‌خان، دانشگاه تهران، ۱۳۸۰.

ب) مقالات

۱. «توصیف ساختمان دستگاه فعل در گویش تالشی (دهستان طاسکوه ماسال)»، مهرداد نغزگوی کهن، مجلهٔ زبان‌شناسی، س ۱۱، ش ۱، ۱۳۷۳، ص ۳۸-۵۷.
۲. «گویش تالشی»، حمید حاجت‌پور، مجلهٔ زبان‌شناسی، س ۱۲، ش ۱ و ۲، ۱۳۷۴، ص ۹۶-۱۱۲.
۳. «واژه‌های تالشی در برنج‌کاری»، شهرام آزموده، گیله‌وا، س ۳، ۱۳۷۳، ص ۴۱-۴۲.
۴. «نام‌های تالشی پرنندگان»، شهرام آزموده، گیله‌وا، س ۵، ۱۳۷۵، ص ۴۵.
۵. «واژگان تالشی در پرورش گاو و گوسفند»، شهرام آزموده، نقش‌قلم، ۱۳۷۵، ص ۴.
۶. «گسترده‌گی واژگان تالشی (۱)»، فرامرز مسرور ماسالی، آوای شمال (ویژهٔ تالشی‌ها)، ۱۳۷۶، ص ۶-۷.
۷. «گسترده‌گی واژگان تالشی (۲)»، فرامرز مسرور ماسالی، آوای شمال (ویژهٔ تالشی‌ها)، ۱۳۷۷، ص ۹.
۸. «واژه‌های تالشی در شالی‌کاری»، تیمور وقاصی لمر، آوای شمال (ویژهٔ تالشی‌ها)، ۱۳۷۷، ص ۹.
۹. «نام‌های تالشی»، شهرام آزموده، آوای شمال (ویژهٔ تالشی‌ها)، ۱۳۷۷، ص ۵-۶.
۱۰. «آوای واژگان»، ن. پورمحمدی املشی، آوای شمال (ویژهٔ تالشی‌ها)، ۱۳۷۸، ص ۱۶-۱۷.
۱۱. «واکه‌های زبان تالشی»، علی رفیعی و معصومه میرزاجان، هفته‌نامهٔ نقش‌قلم (ویژهٔ تالش‌شناسی)، ش ۳، ۱۳۸۰، ص ۳-۸.

ج) نشریات

۱. گاهنامهٔ ویژهٔ تالشی‌ها که شش شمارهٔ آن از سال ۱۳۷۶ تا ۱۳۷۹ به همت آقای

شهرام آزموده منتشر گردیده است.

۲. گاهنامهٔ تالش‌شناسی که از سال ۱۳۷۹ تا به حال پنج شمارهٔ آن به کوشش محقق جوان، شهرام آزموده به طبع رسیده است.

اگر از چند اثر که در سال ۱۳۸۰ نوشته شده است درگذریم، مؤلف محترم می‌توانست با ذکر بقیهٔ این آثار در ردیف منابع تالش‌شناسی موجود، برای آثار پژوهندگان جوان و، در عین حال، بی‌ادعای این عرصه نیز ارجح و منزلتی شایسته قائل شود. به‌ویژه با گذشتن از توهم «پایه‌گذاری تالش‌شناسی در ایران» و مطالعهٔ حداقل برخی از آثار این بزرگواران، که با راهنمایی استادان بزرگ زبان‌شناسی کشور فراهم آمده است، می‌توانست بخشی از اشتباهات و کاستی‌های کتاب خود را از میان بردارد. در پایان این بخش، راهنمای آوانگاری با شیوه‌ای کاملاً منسوخ و غیرعلمی آمده است. مثلاً در توصیف مصوت‌ها چنین نوشته است:

آی ä «آ» منتهی به «ای» در «بال» = لفظ خواندن گاو‌میش در تالشی
 ئ Σ صدایی بین «ه» و «ا» در «زوا» = پسر تالشی

شیوهٔ آوانگاری این کتاب، نه‌تنها روشن‌گر نیست، بلکه گمراه‌کننده است. بخش دوم کتاب نیز، که به دستور گویش‌های تاتی و تالشی اختصاص دارد، فاقد توصیفی روشمند است. جز یکی دو مورد، اصلاً به مباحث نحوی اشارتی نشده است. مسائل صرفی، هم محدود است و هم غالباً اشتباه توصیف شده است. در تقسیم‌بندی مقولات صرفی نیز، ملاک خاصی دیده نمی‌شود، مثلاً از پیشوندهای فعل‌ساز شروع شده و به حرف‌واژه‌ها پایان یافته است. در میان این بخش ناگهان به مقایسهٔ آوایی تاتی-تالشی با فارسی و به قول مؤلف ساخت‌شناسی کسره و فتحه و اضافه (ص ۸۹) برمی‌خوریم! در این بخش چند لهجهٔ تالشی نیز از جمله تالشدولایی، خوشابری و لوندویلی با تاتی کلوری در مقولاتی نظیر پیشوندهای فعلی صرف افعال، وندها، نشانه‌های جمع، ضمائر، حرف‌واژه‌ها و... اجمالاً مقایسه شده‌اند. در ص ۶۶ کتاب، نویسندهٔ محترم دربارهٔ پیشوندهای فعلی می‌نویسد:

۱. در تالشی میانی و جنوبی، پیشوندها در (pê- vi- da- â-) منحصر است.

۲. چون «/ji/» محدودیت کاربرد دارد و برعکس چهار پیشوند یاد شده، گاه فعل‌ها را از حوزهٔ معنایی آنها خارج و بیانگر مفهوم متفاوتی می‌نماید و گاه خود دستخوش تغییر

معنی می‌شود، به عنوان پیشوند به حساب نمی‌آید.

۳. «/â/، با برخی افعال مانند: کشتن، کشیدن، خریدن، گذاشتن و خواستن نمی‌آید». شایان ذکر است که در گویش تالشی، حداقل در حوزه تالشی جنوبی و میانی، علاوه بر چهار پیشوند مذکور، دو پیشوند فعلی دیگر (یعنی /ji/ و /bar/) هم وجود دارد. ضمناً، /ji/ نه تنها محدودیت کاربرد ندارد، بلکه در ساختمان حداقل چهل فعل تالشی آمده است. به علاوه، /bar/ نیز به عنوان پیشوند، در ساختمان حدود بیست فعل تالشی دیده شده است و هر دو پیشوند، هم‌ردیف با سایر پیشوندها در ساختمان فعل واحد، بارها به کار رفته‌اند، از جمله:

بلند کردن = pe -karde فرو ریختن = vi -karde به داخل انداختن = da -karde
 باز کردن = â -karde پهن کردن = ji -karde بیرون انداختن = bar -karde

بر خلاف پندار ایشان که /â/ با برخی از افعال مانند کشتن، کشیدن، خریدن، گذاشتن و خواستن نمی‌آید، شواهد زیر نشان می‌دهد که /â/، جز با «کشیدن»، با بقیه مصدرها آمده است:

آکشته = â-kôšte = جلوی حرکت چیزی را از بالا گرفتن
 آخاشته = â-xâšte = خواستن
 آنوئه = â-noe = گذاشتن، وصل کردن
 آخریه = â-xôrye = باز خریدن

نویسنده در مبحث صرف فعل مصدر دوختن = dašte را در زمان‌های مختلف ماضی، مضارع و آینده در لهجه‌های تالشدولایی، کلوری، خوشابری و لوندویلی در دو صیغه (اول شخص مفرد و جمع) با پیشوندهای چهارگانه صرف کرده و در پایان هر زمان، به نظر خود، شناسه‌های دوم شخص و سوم شخص مفرد را هم مشخص کرده است. نکته جالب آن است که در این قسمت مؤلف، مصدر دوختن = dašte را که قبلاً در فرهنگ تاتی و تالشی با ساخت اول شخص مجهول، فقط در یک زمان (ماضی نقلی) صرف کرده بود، بعد از گذشت هفده سال، در تألیف حاضر، با همان صیغه در اکثر زمان‌های گذشته صرف کرده است. برای نمونه به افعال زیر توجه کنید:

دوخته شدم! dašta bima (ص ۷۱)

داشتم دوخته می‌شدم! kâra dašta abima (ص ۷۴)

دوخته شده باشم! dašta babâm (ص ۷۲)

دوخته شده بودم! *derz-ist-a bima* (ص ۷۴)

بر فرض که چنین ساختی از فعل مجهول در تالشی وجود داشته باشد، صرف این فعل فقط در ساخت‌های سوم شخص مفرد بسنده می‌نمود.

دربارهٔ صرف فعل، چند مطلب قابل ذکر است:

۱. پی‌بست‌هایی که در زمان‌های ماضی متعدی به دنبال فعل یا دیگر اجزاء جمله می‌آیند و شخص و شمار را مشخص می‌کنند، شناسه نیستند، بلکه ضمایر متصل غیرصریح (غیرفاعلی) هستند. در تالشی، فعل‌های متعدی در زمان‌های گذشته، ساخت ارگتیو^۲ دارند. در چنین ساخت‌هایی، ارتباط فعل با مفعول، مستقیم و با فاعل (عامل)، غیرمستقیم است.

۲. نویسندهٔ محترم صرف مجهول فعل دوختن را تحت تأثیر زبان فارسی بر ساخته‌اند و در تالشدولایی اصلاً چنین صیغه‌ای وجود ندارد. برای ساخت فعل مجهول در تالشی دو راه وجود دارد:

الف) از صیغهٔ «سوم شخص جمع فعل متعدی» در زمان‌های مختلف استفاده می‌شود:

a-šun kōšt (او را کشتند) = او کشته شد

a-mun ba-kōština (آنها را می‌کشتند) = آنها کشته می‌شوند

ب) گاه به دنبال بن مضارع فعل، */ist/* اضافه می‌کنند و از آن، فعل مجهول در

زمان‌های مختلف می‌سازند:

har-ist-a ba = harista ba خورده شده بود

ba-zer-ist-i = bazeristi پاره خواهد شد

در بخش مربوط به وندها، *ra* در مثال‌های زیر به عنوان میانوند معرفی شده است:

تالشدولایی: *â-ra-kar* = بازکننده

da-ra-neš = سوار شونده

da-ra-xun = صدازننده (ص ۸۷)

بر خلاف نظر مؤلف، در تالشی میانوند وجود ندارد. *r* در *ra* متعلق به پیشوند فعلی بوده و *a* پیشوند فاعلی است. بنابراین، تقطیع تکواژها در کلمات بالا، به صورت زیر است:

2) ergative construction

dar - a - xun

dar - a - neš

âr - a - kar

درخور ذکر است که از لحاظ تاریخی، تمام پیشوندهای ششگانهٔ تالشی، مختوم به /r/ بوده‌اند، اما به مرور /r/ از آخر آنها افتاده و فقط در پیشوند /bar/ باقی مانده است. البته امروزه در برخی از افعال، /r/ همچنان حفظ شده است:

وارد کردن = dar - varde پایین آوردن = vir - varde استفراغ کردن = âr - varde
از بغل کشیدن = jir - varde بالا بردن = per - varde بیرون آوردن = bar - varde

مؤلف در توصیف نشانه‌های جمع /en/ و /un/ نیز دچار اشتباه فاحشی شده است. به طوری که آورده است: /un/ ... مفهوم اشاره به دور و غیبت را می‌رساند (ص ۹۷). مثال:

برو آن اسب‌ها را بیاور. ط. خو / beš a asb-un beš (ص ۹۷)

در مورد /en/ نیز «مفهوم اشاره به نزدیک» را استنباط کرده است:

این اسب‌ها را تو آوردی؟ ط. خو / em asb-en te varda? (ص ۹۸)

حال آن که /en/ نشانهٔ جمع فاعلی (صریح) و /un/ نشانهٔ جمع غیرفاعلی (غیرصریح) است که به دنبال اسم مفرد مختوم به صامت می‌آید.

در جملات فوق، جای /a/ (اشاره به دور) و /əm/ (اشاره به نزدیک) را به راحتی می‌توان تعویض کرد. ضمن آن که جملهٔ دوم ساخت ارگنیو دارد و فعل آن باید به صورت جمع (vard-ina) بیاید تا با مفعول جمع خود که شکل فاعلی دارد، از نظر شمار، هماهنگ باشد.

هم‌چنان که دکتر علی‌اشرف صادقی در نقد فرهنگ تاتی و تالشی نوشته‌اند: ضمیر اول شخص مفرد در حالت فاعلی az و در حالت غیرفاعلی man است. اما مؤلف محترم، پس از گذشت حدود هفده سال، بدون تحقیق و تأمل در نظر استاد، همچنان در موارد کاربرد /az/ و /mən/ دچار سردرگمی است و موارد استفادهٔ /az/ را منحصر در این صیغه (زمان)‌ها دانسته است: زمان گذشته: استمرار، نقلی مستمر، ملموس، ملموس مجهول، ... التزامی، مجهول، ... زمان حال: ساده، اخباری، التزامی، ملموس، ... التزامی مجهول، ملموس مجهول، التزامی شرطی (ص ۱۰۷).

به این نکته نیز باید اشاره کرد که در تالشدولایی نه فقط ضمیر اول شخص مفرد، بلکه همهٔ ضمایر منفصل و متصل شخصی، مانند اسم‌ها، حالت فاعلی و غیرفاعلی دارند.

ضمناً برخی از زمان‌ها را که مؤلف نام برده، از جمله: ملموس، ملموس مجهول، اخباری، التزامی شرطی و... به نظر نمی‌رسد در تالشی (حداقل تالشدولایی) وجود داشته باشد، ای کاش برای هر یک از این زمان‌ها، فعلی نیز مثال می‌آورد! متأسفانه اشکالات دستوری این کتاب، افزون‌تر از آن است که در یک گفتار بگنجد. دربارهٔ دیگر بخش‌ها، به‌ویژه بخش سوم (واژه‌نامهٔ تالشی-تاتی)، نیز یادداشت‌های پراکنده و مفصلی فراهم آمده است که سر و سامان بخشیدن به آنها فرصت دیگری می‌طلبد. در پایان، برای مؤلف پرکار این اثر، آرزوی توفیقات بیشتری دارم.

□

بررسی وام‌واژه‌های اروپایی، فارسی و عربی در سورانی معیار

بهروز محمودی بختیاری

بررسی وام‌واژه‌های اروپایی، فارسی و عربی در سورانی معیار، جعفر حسن‌پور،
دانشگاه اوپسالا (سوئد)، ۱۹۹۹م، ۱۷۶ صفحه*.

مقوله «وام‌واژه‌ها» و تغییرات آنها در سایر زبان‌ها، از مقوله‌های جذاب در مطالعات جامعه‌شناسی زبان است. از نخستین متون شناخته‌شده و مهم تا تألیفات روزگار ما، کمتر کتابی را می‌توان در زبان‌شناسی همگانی یا جامعه‌شناسی زبان یافت که به مقوله «قرض‌گیری» پرداخته باشد. احتمالاً بلومفیلد نخستین کسی است که مبحث قرض‌گیری زبانی را به صورتی جدی در اثر خود مطرح کرده و در آن علت قرض‌گیری زبانی را «تبادل عناصر فرهنگی در میان جوامع زبانی» ذکر کرده است. از نظر او قرض‌گیری یا فرهنگی (cultural) است، یا درونی (intimate)، یا گویشی (dialectal) است، یا متمایز (distinct). او در کتابش دو گونه زبان را تحت نام‌های زبان زبرین (upper language) و زبان زیرین (lower language) معرفی می‌کند و جهت قرض‌گیری را همواره از زبان زبرین به سوی زبان زیرین می‌داند^۱.

از سوی دیگر، برخی از زبان‌شناسان، مانند لاباو، حرکت عنصر قرضی را از زبان

* Jafar Hasanpoor, *A Study of European, Persian and Arabic Loans in Standard Sorani*, Uppsala, 1999.
1) L. Bloomfield, *Language*, New York, 1933, pp. 445-493.

زیرین به سوی زبان زیرین مورد تردید قرار می‌دهند. از نظر ایشان، مواردی چون «برخوردهای زبانی» نیز در کنار «نیاز» و «موقعیت اجتماعی» در قرض‌گیری دخیل هستند؛ به این معنا که قرض‌گیری هم می‌تواند ضروری باشد و هم غیرضروری^۲. مثلاً کلماتی چون آچار (ترکی) و پریز (انگلیسی) واژه‌هایی هستند که خلأیی معنایی را در فارسی پر کرده‌اند، لذا واژه‌های قرضی ضروری هستند. علاوه بر این، واژه‌هایی را نیز می‌توان یافت که معادل فارسی دارند و صرفاً به منظور بالا بردن شأن اجتماعی و یا نمایاندن تحصیلات و موقعیت افراد به کار می‌روند، مانند واژه‌های فول‌تایم و دکورازه در فارسی. نظر به اهمیتی که چنین مطالعاتی در روند تغییرات زبانی دارند، تاکنون پژوهش‌های پرشماری پیرامون قرض‌گیری‌های زبانی صورت گرفته است و محققان ایرانی نیز در این راستا مطالب گوناگونی در مورد واژه‌های قرضی زبان‌های دیگر در زبان‌های ایرانی نوشته‌اند. جدیدترین کاری که در این حوزه می‌شناسیم، کتاب مورد بحث این مقاله است، که رسالهٔ دکتری نگارندهٔ آن در دانشگاه اویسالای سوئد به راهنمایی پروفسور بو اوتاس (Bo Utas) بوده است.

سوران در اصل نام منطقه‌ای کردزبان است که بخش عمدهٔ آن در شمال عراق قرار دارد و سورانی به گویش‌های مرکزی کردی اطلاق می‌شود که گونه‌های آن در شهرهای مهاباد، نقده، اشنویه، سقز، بانه، سردشت، بوکان، و سنندج در ایران و نیز در شهرهای سلیمانیه، خانقین، حلبچه، اربیل و قلعه‌دزه در عراق تکلم می‌شود.

کتاب بررسی وام‌واژه‌های اروپایی، فارسی و عربی در سورانی معیار از شش فصل تشکیل شده است. فصل اول روش‌ها و اهداف نام دارد، که در آن به مفاهیمی چون قرض‌گیری، زبان معیار و پاک‌سازی زبان پرداخته شده است و نگاهی نیز به آثار پیشین در مورد معیارسازی و واژه‌های قرضی در سورانی دارد. فصل دوم کتاب، حجمی کم (۵ صفحه) و نامی مهم دارد: مروری اجمالی بر وام‌واژه‌های عربی و فارسی در سورانی. این فصل خود به سه قسمت تقسیم شده است: وام‌واژه‌های عربی در سورانی، وام‌واژه‌های فارسی در سورانی، و فرهنگستان و گسترش فارسی معیار. در بحث وام‌واژه‌های عربی، به اسامی، صفات و قیود توجه شده است. نمونه‌هایی از داده‌های کتاب (ص ۲۹) از این قرار است:

2) W. Labov, *Sociolinguistic Patterns*, Philadelphia, 1972, pp. 308-328.

mu'elimîn معلّمین، hewadis حوادث، hazir حاضر، teqrîben تقریباً.

در مبحث واژه‌های فارسی در سورانی، نویسنده تذکر می‌دهد که منظورش از فارسی، فارسی جدید است.

نمونه‌های فارسی هم در چهار دسته اسامی، صفات، افعال و پسوندها ارائه شده‌اند (ص ۳۲). مثلاً کلمه سردوشی که به صورت serdo şî یا کلمه شناسنامه که به صورت şunaşname در سورانی آمده‌اند، نمونه‌های اسامی قرضی هستند. نمونه صفت قرضی، کلمه destpaçe [دستپاچه فارسی] و کلمه dîtin kirdin (دیدن کردن) هم به عنوان نمونه فعل قرضی ذکر شده است. این فصل با بیان تاریخچه‌ای از تشکیل فرهنگستان در ایران و نکاتی در مورد عملکرد کنونی آن پایان می‌پذیرد.

فصل سوم کتاب، کردها، ملی‌گرایی کردی و گویش‌های معیار کردی نام دارد.

فصل چهارم سورانی معیار و پیش از معیار نام دارد که نویسنده در آن به پیشینه کردی و ادبیات آن پرداخته است.

فصل پنجم کتاب را باید، به واقع، شروع بحث جدی و پرحجم‌ترین فصل این کتاب (ص ۸۸-۱۵۶) دانست. نام این بخش منابع، واژه‌ها و تحلیل وام‌واژه‌های اروپایی، فارسی و عربی در سورانی است که نام کتاب نیز مأخوذ از آن است. نویسنده در این قسمت از دو دسته منابع برای استخراج داده‌های خود استفاده کرده است: نوشته‌های ادبای سورانی‌زبان و فرهنگ‌های کردی.

فهرست وام‌واژه‌های اروپایی، فارسی و عربی در سورانی از صفحه ۹۱ کتاب آغاز می‌شود. نویسنده هر واژه را ابتدا در متن کردی آورده و سپس نمونه فارسی آن را به دست داده است. هر واژه با توجه به مثال‌های متعدد و برابرنهاده‌های گوناگون (حتی از سوئدی) بین نیم تا یک صفحه از کتاب را به خود اختصاص داده است. فهرست این واژه‌ها به شرح زیر است:

apartman (آپارتمان)، adrês (آدرس)، arşîw (آرشیو)، balêt (باله)، başwîk (بلشویک)، berdenû sraw (لوحه)، bomba (بمب)، borjwazî (خرده‌مالکیت، بورژوازی)، çapxane (چاپخانه)، cîhan (جهان)، cuxrafya (جغرافیا)، dawa (نیاز)، debîristan (دبیرستان)، dîjban (دژبان)، dîktator (دیکتاتور)، dikte (دیکته)، dîmukrasî (دموکراسی)، dîsplîn (نظم و ترتیب)، dosîye (پرونده)، dîfama (نمایش)، duçerxe (دوچرخه)، duktor (پزشک)، duktora (دکترا)، eflatûnî (افلاطونی)، efser (افسر)، etom (اتم)، ewîn (عشق)، ezmûn (تجربه).

faşizm (فاشیزم)، felsefe (فلسفه)، ferheng (فرهنگ)، folklor (فرهنگ عامه)، fořm (برگه، فرم)، gřamofon (گرامافون)، groban (گروه‌بان ارتش)، ĥadite (حادثه، اتفاق)، ĥeq (حق)، ictima` (اجتماع)، iřsas (احساس)، ĩmpiratore`ti (امپراتوری، پادشاهی)، jandarmeri` (ژاندارمری)، jenerał (تیمسار)، jimare (شماره)، kadif (کادر، قاب)، karikator (کاریکاتور)، kart (کارت)، katolifk (کاتولیک)، kemařifst (کمالی، پیرو آتاتورک)، kilas (کلاس)، kiřře (کلیشه)، kodeta (کودتا)، komeřnas (جامعه‌شناس)، komite (کمیته، هیأت)، komunizm (کمونیسم)، kongire (کنگره)، kulunê (سرهنگ)، kumisyon (کمیسیون)، mařên (خودرو)، meřbûb (محبوب)، mentiqe (منطقه)، midir (مدیر)، mikrob (میکروب)، milyon (میلیون)، miting (میتینگ، اجتماع حزبی و سیاسی)، mitir (متر)، mubsir (بازرس، کامل، ارشد کلاس)، muđakere (مذاکره)، musiqa (موسیقی)، name (نامه)، nasyonaliřt (ملی‌گرا)، naqis (ناقص)، nazim (ناظم)، nâzizm (نازیسم)، nuxte (نقطه)، nôner (نماینده)، organ (ارگان)، opera (اپرا)، panêranist (پان‌ایرانیست)، panturkizm (پان‌ترکیسم)، pařtizan (چریک، پارتیزان)، pas (اتوبوس)، pasaj (پاساژ، مرکز خرید)، patext (پایتخت)، peřnihad (پیشنهاد)، pit (حرف)، polis (پلیس)، pasga (پاسگاه پلیس)، pãofsor (استاد)، pãogram (برنامه)، pãupagende (تبلیغات)، qutabxane (مکتب ادبی)، radar (رادار)، radyo (رادیو)، ramûs (بوسه)، raport (گزارش)، rêkorder (ضبط صوت)، rewařinasif (روان‌شناسی)، riřfandom (همه‌پرسی)، riřim (رژیم)، riřportaj (گزارش مطبوعاتی)، riřyalist (واقع‌گرا)، rojname (روزنامه، مجله)، roř (نقش)، roman (رمان، داستان بلند)، romanti`k (احساسی)، sansor (سانسور)، semfonif (سمفونی)، senator (سناتور)، serbaz (سرباز)، serdořif (سردوشی)، sertip (سرتیپ)، sinema (سینما)، sikirter (منشی)، sitratifjik (استراتژیک)، siřar (سیگار)، sosyalizm (سوسیالیسم)، standard (استاندارد)، supas (سپاس، تشکر)، řowiniřt (خودمحور)، řunasname (شناسنامه)، tabfo (تابلو)، taktifk (تاکتیک)، tank (تانک)، teknik (تکنیک)، bêkst (متن)، telefon (تلفن)، têlgraf (تلگراف)، temate (گوجه‌فرنگی)، tezarizm (تزاریسیم، حکومت تزارها)، tiyatir (نمایش، تئاتر)، tiyori (نظریه)، tıraj (شمارگان، تیراژ)، و zanistge (دانشگاه).

نویسنده، پس از ارائه این فهرست تفصیلی، واژه‌های بالا را بر اساس مدل هاگن (HAUGEN) دسته‌بندی کرده است، یعنی واژه‌های قرضی را به دو گروه مستقیم و غیرمستقیم تقسیم کرده است و سپس به وام‌واژه‌های مخلوط (loan blends) و وام‌واژه‌های تغییری (loanshifts) پرداخته است، مفاهیمی که ما بیشتر تحت عناوین «تعبیر و تعمیم قرضی» می‌شناسیم.

پایان‌بخش کتاب، فصل ششم آن تحت عنوان نتیجه‌گیری است که در سه صفحه ارائه شده است.

در آغاز گفته شد این کتاب در اصل یک رسالهٔ دکتری بوده است، ولی با دقت در آن به این نکته پی می‌بریم که ساختار یک رساله، به‌ویژه رسالهٔ دکتری، در آن دیده نمی‌شود. فصل اول، که به درستی با توصیف و بیان ملاحظات نظری آغاز شده است، به گونهٔ نامنظمی با مرور آثار پیشین آمیخته است. شایسته‌تر آن بود که بخش مرور آثار پیشین - به صورتی که این آثار را صرفاً معرفی کند، نه آنکه حجم زیادی را بگیرد - در فصلی جداگانه می‌آمد و با توجه به اینکه نویسنده فهرست‌های خوبی از آثار کردی و قرض‌گیری‌های کردی در جای‌جای کتاب خود (۲۳-۲۵ و ۸۱-۹۱) ارائه کرده است، این کار امکان‌پذیر و سهل می‌بود.

در فصل دوم کتاب، با قسمتی مواجهیم که ظاهراً هستهٔ کار را تشکیل می‌دهد، ولی شگفتی اینجاست که خواننده پس از مطالعهٔ تاریخچهٔ معیارسازی کردی، ناگهان بحث را نیمه‌کاره می‌یابد و ادامهٔ این بحث در فصل‌های چهارم و پنجم می‌آید! عجیب‌تر آنکه پس از بحثی مفصل دربارهٔ ویژگی‌های کردی، تازه در فصل سوم با تعریف کردها و زبانشان مواجهیم. این چیزی است که قاعدتاً باید در فصل‌های پیشین مطرح می‌شد. آشفتگی مطالب به فصل دوم کتاب محدود نمی‌شود، چرا که فصل سوم کتاب نیز ساختار منسجمی ندارد. از آن جمله تعداد صفحات کل فصل ۲۸ صفحه و نتیجه‌گیری فصل ۱۶ صفحه است!

تا فصل پنجم کتاب، نشان روشنی از زبان‌شناسی دیده نمی‌شود، تا آنکه سرانجام به فهرست واژه‌ها می‌رسیم.

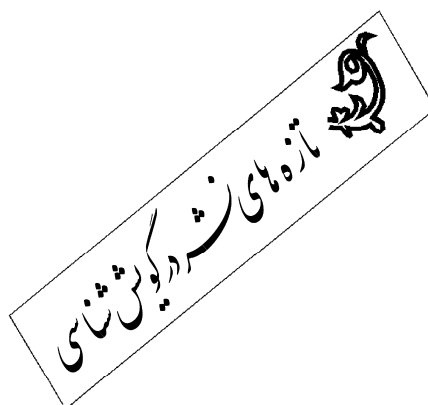
نکتهٔ مهم دربارهٔ این کتاب عارضه‌ای است که به نظر می‌رسد اکثر محققان مشرق‌زمینی تا حدودی به آن مبتلایند، و آن متأثر شدن پژوهش‌های علمی از حس وطن‌دوستی است. متأسفانه نثر مؤلف در پاره‌ای از بخش‌های کتاب، به جای نثر متقن علمی، احساسی است.

پاره‌ای مسائل فنی و کم‌دقتی‌های ارجاعی هم در کار مشهود است؛ مثلاً نویسنده در صفحهٔ ۳۱ به کار ژیان (۱۹۷۲) اشاره می‌کند و آن را «تحقیقی در گروه زبان‌شناسی

دانشگاه تهران» می‌خواند، حال آنکه با نگاهی به کتاب‌نامه آخر کتاب، متوجه می‌شویم که این اثر مقاله‌ای است در مجموعه سخنرانی‌های دومین کنگره تحقیقات ایرانی. نام این اثر نیز «بررسی گویش کردی مهاباد» نیست، بلکه «مقایسه بعضی واژه‌های کردی و فارسی» است. همچنین آثاری را می‌شناسیم که اتفاقاً بر گونه سورانی متمرکز شده‌اند که در این اثر (به احتمال قوی، سهواً)، به آنها اشاره‌ای نشده است، مثل کتاب صرف و دستور زبان کردی سورانی، اثر مصطفی خرم‌دل (۱۳۴۷).

با وجود این، اثر آقای حسن‌پور کتاب مفیدی است. اطلاعات جنبی کتاب برای علاقه‌مندان غیرزبان‌شناس هم مفید است. از همه اینها مهم‌تر، انتشار آثاری پیرامون زبان‌ها و گویش‌های ایرانی در اسکاندیناوی موجب مسرت اهل فن است.





کتاب

ملک‌زاده، محمدجعفر، فرهنگ زرقان: واژه‌نامه لهجه فارسی مردم زرقان فارس، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران ۱۳۸۰، پانزده+۳۲۴ صفحه.

مؤلف مهندس راه و ساختمان و از علاقه‌مندان گویش‌شناسی است. این اثر، که شامل بیش از چهار هزار و پانصد واژه می‌شود، در واقع، ویرایش دیگری است از فرهنگی که تنها بخشی از واژه‌های خاص لهجه فارسی مردم زرقان را دربر دارد. واژه‌هایی که در این فرهنگ گرد آمده شامل گروه‌هایی به شرح زیر است:

– واژه‌هایی که هویت و ریشه آنها ناشناخته است.

– واژه‌هایی که در زبان فارسی متداول نیست، اما ریشه در زبان‌های باستانی ایران دارد یا برگرفته از دیگر گویش‌های ایرانی است.

– واژه‌های رایج در گونه فارسی ادبی که در لهجه مردم زرقان تغییر شکل داده است.

– واژه‌هایی که در گونه محاوره‌ای و نوشتاری فارسی امروز به کار نمی‌رود.

– واژه‌های مشترک با فارسی امروز که در صورت و لفظ یکی است، اما اشتراک معنایی ندارد.

یگانه منبع گردآوری همه داده‌های این گویش شنیده‌های مؤلف است. ذیل هر مدخل، آوانوشت، تعریف یا معادل معنایی، شواهد و امثال درج شده است. شواهد از آن مؤلف و امثال خاص لهجه زرقان است. هم‌چنین، در مواردی که مؤلف از ریشه واژه در زبان پهلوی آگاهی داشته، آن را در پانویست ذکر کرده است. از دیگر ویژگی‌های این اثر، ارائه معادل در برخی از گویش‌های دیگر است. در مواردی نیز، برای روشن‌تر شدن توضیحات، صورت نوشتاری رسمی واژه‌ها در میان قلاب ذکر شده است. از جمله منابع مورد استفاده مؤلف فرهنگ زبان پهلوی، فرهنگ لری، فرهنگ لارستانی، فرهنگ مازندرانی و فارسی شوشتری بوده است. راهنمای تلفظ نیز در ابتدای فرهنگ زرقان آمده است. برخی از مدخل‌ها با تصویر همراه است.

ثویا پناهی

اسدی گوکی، محمدجواد، فرهنگ عامیانه گلیباف، مرکز کرمان‌شناسی، کرمان ۱۳۷۹، ۳۸۵ صفحه.

مجموعه حاضر با چند یادداشت و مقدمه آغاز

می‌شود، از جمله مقدمه‌ای که در آن مؤلف به معرفی اجمالی شهر گلباف، ساختار اجتماعی و فرهنگی، و دیدنی‌های آن پرداخته است. در یادداشت دیگر نکاتی درباره مطالب این مجموعه، اهداف و شیوه‌گردآوری آن یادآوری شده است. در بخش واژه‌نامه، واژه‌ها و اصطلاحات رایج در این منطقه، با حروف فارسی اعراب‌گذاری شده آمده و آوانوشت هر یک ثبت، و معادل فارسی یا توضیح آن ذکر شده است.

بخش دوم حاوی مجموعه‌ای از ضرب‌المثل‌ها و کنایه‌ها (به ترتیب الفبایی) واژه نخست، به همراه آوانوشت و توضیح، باورها، و شماری از ترانه‌های محلی منطقه است.

عسکر بهرامی

سلامی، عبدالنبی، فرهنگ‌گوش دوانی، با مقدمه علی‌اشرف صادقی، نشر آثار فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران ۱۳۸۱، ۵۳۷ صفحه. کتاب که مجموعه‌ای از نکات دستوری و واژگان گوش دوانی-گوش اهالی قصبه دوان در دوازده کیلومتری شمال کازرون و از گوش‌های جنوب غربی ایران- است، با پیش‌گفتار مؤلف، مقدمه دکتر علی‌اشرف صادقی و نیز یادداشت ایشان درباره ساختمان واجی گوش دوانی و مختصری درباره دوانی‌ها آغاز می‌شود. در ادامه مطالبی درباره ساختار و دستور این گوش می‌آید. در بخش اصلی کتاب، واژه‌نامه، در ذیل هر مدخل، آوانوشت، معنا و توضیح لازم، گاه با ذکر مثال، و نیز پاره‌ای از ترکیب‌های آن ذکر شده است.

کتاب پنج پیوست دارد که جز اولی [واژگان همگون در گوش دوانی و زبان فارسی میانه (پهلوی)]، بقیه [واژه‌نامه جغرافیایی دوان، نمونه‌هایی از مثل‌ها، چند غزل و دوبیتی، و قصه‌های عامیانه] همگی مواد گویشی هستند. اهمیت این بخش‌ها، علاوه بر ارزش واژه‌نامه، به نوعی رفع نقیصه و محدودیت این قبیل واژه‌نامه‌ها یعنی معرفی و ترجمه واژه‌ها در خارج از متن است. ع.ب.

سرزیدی، محمود، نامه سیرجان (واژه‌ها و اصطلاحات لهجه سیرجانی)، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران ۱۳۸۰، ۱۵۲ صفحه.

باستانی‌پاریزی در مقدمه‌ای که بر کتاب نگاشته، به سال‌های دور کودکی بازگشته و حال و هوای سیرجان شصت سال پیش و سبک زندگی آن دیار را با کاربرد واژه‌های اصیل بومی زنده کرده است. وی اهمیت تألیف چنین آثاری را احیای بخشی از فرهنگ عامه ایران شمرده و واژگان این گوش‌ها را ذخیره‌ای غنی برای واژه‌گزینی دانسته است. محمود سرزیدی، مؤلف کتاب، نیز، در مقدمه، پس از توصیف وضع جغرافیایی سیرجان و ذکر شجره‌نامه خود، از بزرگان سیرجان و برخی از خصایص فرهنگی و آداب و رسوم آن خطه یاد می‌کند. وی، با ارجاع به مندرجات کتاب شاه‌منصور نوشته باستانی‌پاریزی، به قدمت قلعه‌سنگ و رویدادهای تاریخی آن اشاره می‌کند و از هدف تألیف کتاب، شیوه ضبط واژه‌ها و کنایات و اصطلاحات و امثال و منابع گردآوری داده‌ها سخن می‌گوید.

مؤلف در آن نخست چکیده دستور زبان، و سپس، برخی ویژگی‌های آوایی گویش بختیاری، و مبحث اسم و ضمیر را آورده است.

مدخل‌های این مجموعه اعراب‌گذاری شده، و آوانوشت آنها نیز آمده است. علاوه بر این، در ذیل هر مدخل، معادل فارسی یا توضیح آن ذکر شده است.

بخش ضمیمه، مجموعه‌ای از ضرب‌المثل‌ها به گویش بختیاری چهارلنگ است که بر اساس ترتیب الفبایی واژه نخست تنظیم شده است. واژه‌نامه فارسی به بختیاری در پایان این مجموعه بر فواید اثر افزوده است.

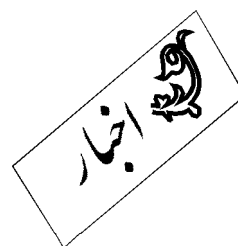
ع. ب.

متن کتاب مشتمل است بر فرهنگ واژه‌ها و اصطلاحات لهجه سیرجان و دویست مثل همراه با توضیحات مؤلف.

ث. پ.

سرلک، رضا، *واژه‌نامه گویش بختیاری چهارلنگ*، نشر آثار فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران ۱۳۸۱، ۳۸۳ صفحه.

در این کتاب، پس از مقدمه‌ای کوتاه و نیز جدول حروف و نشانه‌های آوانویسی مورد استفاده، یادداشت‌هایی هم درباره آشنایی با منطقه بختیاری و نکاتی درباره ساختار گویش بختیاری آمده که



نخستین همایش گویش‌شناسی کرمان

(۱۴-۱۵ اسفند ۱۳۸۱)

نخستین همایش گویش‌شناسی کرمان در تاریخ چهاردهم و پانزدهم اسفندماه ۱۳۸۱ به همت گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه کرمان و شورای شهر کرمان برگزار گردید. برای این همایش حدود ۵۰ نفر چکیده مقاله ارسال کرده بودند، که از آن میان ۲۸ مقاله برای عرضه در همایش پذیرفته شد. از این ۲۸ مقاله، ۱۷ مقاله را نویسندگان آنها در همایش ارائه کردند و بنا شد که سایر مقالات نیز در کنار مقالات ارائه‌شده، در مجموعه‌ای به همت مرکز کرمان‌شناسی به چاپ برسد.

روز اول همایش با سخنرانی استاندار کرمان، رئیس شورای شهر کرمان، یکی از اعضای هیأت امنای مرکز کرمان‌شناسی، رئیس مرکز کرمان‌شناسی و دبیر همایش (دکتر یحیی طالبیان) آغاز شد.

دکتر طالبیان در سخنان خود، انگیزه برپایی چنین همایشی را «ارتقاء سطح آگاهی‌های عمومی از فرهنگ منطقه‌ای و حفظ و حراست از میراث فرهنگی و گویش‌های کرمان» برشمرد و «آموزش»، «پژوهش» و «نشر آثار مرتبط با گویش‌های کرمان» را از اهداف عمده مرتبط با همایش دانست.

پس از پذیرایی، سخنرانی‌های علمی همایش آغاز شد. در بخش اول سخنرانی‌ها، دو مقاله زیر ارائه گردید: «گویش‌ها از دیدگاه جامعه‌شناسی زبان» (دکتر نادر جهانگیری از دانشگاه فردوسی مشهد)؛ «طرحی نو در گویش‌شناسی ایران» (آقای عبدالنبی سلامی، محقق مستقل).

در جلسه بعد از ظهر دکتر محمدرضا صرفی از دانشگاه کرمان در باب «گفتارهای قالبی در گویش کرمان» و آقای بهروز محمودی بختیاری از مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی درباره «گویش‌نامه‌های استان کرمان: پیشینه و نیازها» و دکتر رضا زمردیان از دانشگاه فردوسی مشهد درباره «نقش گویش‌ها در کمک به از میان بردن برخی ابهامات متون پارسی» به سخنرانی پرداختند.

جلسه دوم (عصر چهارشنبه ۸۱/۱۲/۱۴) پس از تنفسی کوتاه، با چهار سخنرانی دیگر ادامه یافت: «بهره‌گیری از واژه‌نامه لهجه فارسی زرقان برای معادل‌سازی» (دکتر محمدجعفر ملک‌زاده، محقق مستقل)؛ «شواهدی از زبان کرمانی باستان» (دکتر حسن رضائی باغبیدی از فرهنگستان زبان و ادب فارسی)؛ «برخی ویژگی‌های گویش بشاگرد» (دکتر علی‌اصغر رستمی ابوسعیدی از دانشگاه کرمان)؛ «بررسی مجموعه‌ای از دعاها و نفرین‌ها در گویش زرتشتیان کرمان» (دکتر کتایون نمیرانیان از دانشگاه شیراز).

در روز دوم همایش (پنج‌شنبه ۸۱/۱۲/۱۵)، در دو جلسه صبح و عصر، ۸ مقاله به شرح زیر ارائه شد:

جلسه صبح: «فرایندهای واجی مشترک در گویش‌های استان کرمان» (دکتر عالیه کرد زعفرانلو کامبوزیا از دانشگاه تربیت مدرس)؛ «بررسی ساختمان فعل در گونه کرمانی» (آقای رضا پاشا مقیمی‌نژاد از دانشگاه امام حسین)؛ «تغییرات آوایی واژگان عربی در گویش کرمانی» (دکتر ناصر محسنی‌نیا از دانشگاه کرمان).

جلسه بعد از ظهر: «سیر تاریخی تحول و تطور گویش بافت» (آقای یوسف فرهادی از دانشگاه آزاد اسلامی بافت)؛ «دریای بیکران فرهنگ مردم کرمان (ترانه‌های عامیانه کرمان)» (خانم پروانه نیک‌طبع از پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی)؛ «واژگان گویشی کنایه‌های فارسی زرنندی» (آقای علی بابک از دانشگاه آزاد اسلامی مشهد)؛ «سیر تاریخی تحول و تطور گویش جیرفت» (آقای حسین رفعتی، محقق مستقل)؛ «بررسی آوایی گویش مردم بم» (آقای علیرضا عباسی‌نژاد بنی‌اسدی، محقق مستقل).

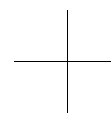
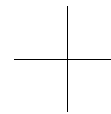
همایش گوش‌شناسی کرمان با این جلسه به کار خود پایان داد و با این همایش، آخرین گردهمایی «زبان‌شناختی» سال ۱۳۸۱ نیز به پایان رسید.

در پایان همایش، که با پیگیری و درایت دکتر یحیی طالبیان و کوشش‌های بی‌دریغ هسته جوانان شورای شهر کرمان بسیار خوب برگزار شد، به تمامی شرکت‌کنندگان دو

کتاب جدید از مجموعه انتشارات مرکز کرمان‌شناسی اهدا شد: یکی امثال فارسی در گویش کرمان، نوشته دکتر ناصر بقایی و دیگری رایج‌ترین اصطلاحات و گویش‌های کرمان، از محمد انجم‌شعاع. فهرست توصیفی کتاب‌های منتشرشده این مرکز در انتهای این کتاب‌ها موجود است و شمار قابل توجه آن (۷۲ عنوان) نویدبخش فعالیت‌های مستمر بعدی این نهاد فرهنگی است.

در آرم همایش، این مصراع از خواجوی کرمانی به چشم می‌خورد: «حدیث عشق ز ما یادگار خواهد ماند». و به‌راستی نیز چنین بود. حدیث عشق کرمانیان به زادگاه و گویش خود در ذهن همه ما به یادگار مانده است.

بهروز محمودی بختیاری



The Progressive Marker in Iranian Dialects

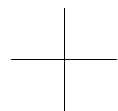
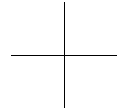
Ī. KALBĀSĪ

This paper is an attempt to identify and classify the progressive markers of about 70 Western Modern Iranian dialects.

Basic Word Order in Simple Clauses and Correlation Pairs in the Gilaki Dialect of Langrud

M.M. VĀHEDĪ LANGRŪDĪ

The purpose of this paper is to identify the correlation pairs in the Gilaki dialect of Langrud and to correlate them with the SOV order in this dialect. This study reveals that out of 14 significant cases of correlation in the Gilaki dialect of Langrud, 9 cases appropriately correlate with the SOV order, while in the other 5 cases the correlation pairs do not match the basic word order.



SUMMARY OF ARTICLES

Description of the Phonemic System of the Sistāni Dialect

°A. ĀHANGAR

This paper, which is based on the author's fieldwork, deals with the description of the phonemic system of one of the varieties of the Sistāni dialect spoken in the Sekuhe (local name: Sakvā) village some 30 km to the southwest of Zābol.

Old Širāzi

Ḥ. REZĀ'Ī BĀQBĪDĪ

The author starts his paper with a short introduction to the already more or less known Old Iranian languages (e.g. Old Persian, Avestan, Scythian, Median, Arachosian, etc). He then provides reasons to prove the existence of another Old Iranian language in the Pārsa province of the Achaemenian empire, namely Old Širāzi.

A Few Grammatical Points of the Tāleši Dialect

M. REZĀYAĪ KĪŠEKĀLE

This paper highlights the case distinctions and the ergative construction in the Tāleši dialect spoken in the region between the Šafārud and the Nāvruđ.

Date in the Culture of the People of Xešt and Delvār

°A. SALĀMĪ

Date has long been an important crop for the farmers of southern Iranian provinces. In this paper the author has made an attempt to collect and classify the words, idioms and sayings that revolve around date and its culture in the local dialects of Xešt and Delvār.

TABLE OF CONTENTS

Editorial		
A New Journal on an Old Discipline	G. °A. Ḥaddād-°Adel	2
Articles		
Description of the Phonemic System of the Sistāni Dialect	°A. ĀḤANQAR	4
Old Širāzi	Ḥ. REZĀYĀTĪ BĀĀQBĪDĪ	32
A Few Grammatical Points of the Tāleši Dialect	M. REZĀYATĪ KIŠEKĀLE	41
Date in the Culture of the People of Xešt and Delvār	°A. SALĀMĪ	53
The Progressive Marker in Iranian Dialects	Ī. KALBĀSĪ	76
Basic Word Order in Simple Clauses and Correlation Pairs in the Gilaki Dialect of Langrud	M.M. VĀHEDI LANGRŪDĪ	98
Reviews		
<i>Fārsi-ye Qomi</i>	Ḥ. ḤASANĪ	122
The Realm of <i>Šimorq</i> : Review of <i>Farhang-e Tatbiqi-ye Tāleši, Tāti, Āzari</i>	M. REZĀYATĪ KIŠEKĀLE	127
<i>A Study of European, Persian and Arabic Loans in the Standard Sorani</i>	B. MAḤMŪDĪ BAKTĪYĀRĪ	135
Recently Published		
<i>Farhang-e Zarqān; Farhang-e Āmiyāne-ye Golbāf; Farhang-e Guyeš-e Davāni; Nāme-ye Siržān; Vāženāme-ye Guyeš-e Baxtiyāri-ye Čahārlang</i>		141
News		
The First Conference of the Dialectology of Kermān		144

Summary of Articles in English		2

Dialectology

Journal
of the
Iranian Academy of Persian Language and Literature

Vol. 1, No. 1

June 2003

Rated as a
Scientific and Research Journal
by the Ministry of Science,
Research and Technology

President: Gōlām-ʿAlī Ḥaddād ʿĀdel

Editorial board: ʿAbdol-Moḥammad Āyafī, Ḥasan Ḥabībī,
Gōlām-ʿAlī Ḥaddād ʿĀdel, Moḥammad K̄vānsārī,
Alī Ašraf Šādeqī, Aḥmad Samīʿī (Gīlānī),
Bahman Sarkārāfi

Editor: Ḥasan Reżāʾī Bāgbīdī

Dialectology

P.O. Box 15875-6394
Tehran, Islamic Republic of Iran
Fax: (+9821) 2414356

or to
The Academy of Persian Language and Literature
No. 36, 15-East Street, Velenjak,
Tehran
Phone: 2414393-8, Fax: 2414356

Foreign Subscriptions:

Middle East and neighbouring countries: \$15.00 per year
Europe and Asia: \$20.00 per year
Africa, North America, and the Far East: \$25.00 per year

Printed in the Islamic Republic of Iran

Ser. No. 1

Dialectology

Journal
of the
Iranian Academy of Persian Language and Literature

Vol. 1, No. 1
June 2003